

# چرا طلاق

نوشته: سید عامر هاشمی  
ویرایش سوم - اردیبهشت ۱۳۹۴

## رفتارشناسی جنسی

تمامی عناصر جهان بهم وابسته و پیوسته‌اند، لذا نمی‌توان هیچ موضوعی را مستقل از موضوعات جانبی گشود؛ پس ما بسی کوشیده‌ایم تا مسائل و مشکلات زندگی زناشویی را در حدی بیان کنیم که ناچار از ورود به مسائل جانبی آن نباشیم، و سعی کرده‌ایم (تا آنجا که ممکن است) از تداخل آن با دیگر مسائل اجتماعی پیشگیری کنیم. اما اینکار، کاری عمقی و اساسی نیست زیرا تمامی عوامل جهان، (و نیز در علوم اجتماعی)، بر یکدیگر اثر دارند؛ مثلاً اگر در جامعه‌ای (سرقت) بسیار شود، ممکن است بسبب فقر حقیقی باشد، و یا فقر مجازی، و یا بسبب آن باشد که قبح سرقت در آن جامعه از میان رفته باشد، و اینها دلایلی دارند، و آن دلایل نیز دلایلی دارند، و همچنین است پی در پی... و در این میان، بعید نیست که حتی دانایان نیز عوامل میانی را نشانند، لکن عوامل ابتدایی و انتهایی را حتماً می‌شناسند. مثلاً همین سرقت را که مثال آوردیم، فرض می‌کنیم که عامل انتهاییست، (حال آنکه نیست)، اما فرض ما اینست که این (سرقت) انتهای امر است؛ پس ما آنرا بعنوان انتهای یک ناهنجاری می‌شناسیم، و اگر دانا باشیم، ابتدای آنرا نیز می‌شناسیم و آن **نادانیست**، اما یک حکیم، لایه‌های میانی [یعنی عواملی که بطور پیاپی، موجب بسی ناهنجاریها گشته تا به سرقت ختم شده] را نیز می‌شناسد، یعنی می‌داند که چه شده، و چه‌ها شده، و چه چیزها بر چه چیزها اثر گذاشته تا به اینجا که هست رسیده است. پس درست نیست که عامل یک ناهنجاری را فقط یک چیز بدانیم، بلکه هزاران عامل، دست بدست یکدیگر می‌دهند تا یک ناهنجاری پدید آید؛ یعنی «ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند» تا یک هنجار و یا یک ناهنجاری تولید گردد؛ اما اکنون، آن ناهنجاری فرضی، آنقدر شدید است که بسبب آن شدت، وجودش را حس می‌کنیم! وگرنه ممکن است هزاران ناهنجاری دیگر نیز موجود باشند که ما وجود آنها را حس نکنیم و آنها را نبینیم، و یا آنقدر (از نظر ما) بی‌اهمیت باشند که به آنها اهمیت ندهیم، و یا ممکن است بسی مهم باشند، لکن بسبب وجود ناهنجاریهای مهمتر، ناچار باشیم که آنها را نادیده بگیریم... پس ما به گمان خویش، بسی هنر کرده‌ایم تا توانسته‌ایم موضوع مسائل زناشویی و جنسی را بطور مستقل بیان کنیم و سعی کنیم (تا جایی که ممکن است) از تداخل آن با سایر مسائل اجتماعی پیشگیری نماییم.

[فهرست عناوین در انتهای مقاله درج شده است.]

## کانون خانواده در تمامی جهان در خطر فروپاشی است

برخی بر این باورند که فقط ایرانیها در معرض خطرند، اما اگر عمل دماغ را بیاد بیاورند، خواهند دید که چنین نیست بلکه کرم از خودِ درخت است... و اگر نیم نگاهی به سایر جوامع جهان بیافکنند، می بینند که تلویزیونها در سراسر جهان، یا مشغول تزریق سیاستند، و یا در بند کسب درآمد؛ و خطر آنانکه در بند کسب درآمدند، بسی بیش از تلویزیونهاست که سرگرم تزریق سیاستند زیرا می پندارند که هدف، وسیله را توجیه می کند.



این تلویزیونها، برخی به عمد [مثل تلویزیون من و تو و بی بی سی و صدای آمریکا]، و بسیاری بسبب جهل و بخاطر کسب درآمد، دارند کانون خانواده‌ها را [حتی در کشور خودشان] متلاشی می کنند. چنین کسانی، از شدت نادانی مرتکب این اعمال می گردند و اینطور نیست که بپنداریم آنان می دانند که دارند چه می کنند؛ یعنی تصور نشود که آنان دارند از روی عقل چنین می کنند. حتی همان بی بی سی که دارد به عمد کانون خانواده را [گیریم که فقط در کشورهای فارسی زبان] تخریب می کند نیز از شدت نادانیت، زیرا اولاً این روش، بر خلاف اصول دموکراسی و حقوق بشریست که خود دم از آن می زنند، و در ثانی، هر تباهی در هر جای جهان پدید آید، آثارش به آنان نیز می رسد و عاقبت دود آن به چشم خودشان می رود. مثلاً یکی از آثار مخرب تلویزیونهای ماهواره‌ای (برای خودشان) مهاجرت است که می بینید چه غوغایی پا کرده است؛ و آن کشورها، ابتدا از ورود مهاجران شادمان می شدند زیرا مهاجران پول با خود می بردند؛ اما تعارض ناشی از مهاجرت، سالها بعد رخ می نماید، لذا آنگاه متوجه بدیهای آن مهاجرت‌ها می گردند، و مهاجران را به بدترین وجه می رانند...

ناگفته نگذاریم که ما داریم با عقل خود قیاس می کنیم و بسا این قیاس، بجا نباشد زیرا هستند کسانی که صفاتی مثل حسادت یا نفرت، عقلشان را زایل کرده باشد؛ مثلاً زنان به این سبب خودسوزی می کنند تا انتقام بگیرند، یعنی می دانند که خودسوزی، بدترین نوع خودکشی است، و به عمد آن نوع خودکشی را انتخاب می کنند تا به طرف ضربه بزنند؛ یعنی در واقع، خودشان را می کشند تا بتوانند فقط به طرف ضربه بزنند؛ یعنی اگر نوع بدتری از خودکشی را به آنان بیاموزند، حتماً همان را برمی گزینند.

آورده اند که مردی غلامش را گفت: اگر کاری را که می گویم چاره کنی، ترا آزاد سازم و نیمی از ثروتم را بتو پردازم. غلام پرسید: آن چکار است؟ مرد گفت: خواهم شب هنگام با هم بر بام سرای فلانی رویم، و در آنجا سر از تنم جدا سازی و بروی. غلام با حیرت پرسید: این چه کاریست و سبب آن چیست؟ مرد گفت: من با آن فلان عداوتی دیرینه دارم و بسی اندیشیدم تا او را ضربتی زخم لکن نتوانستم، اکنون خواهم که بر بام خانه اش سر از تنم جدا سازی تا بلکه بکشتنم گرفتار آید.

گفتیم که برخی بر این باورند که ملت ایران هدف تهاجم نرم افزاری و ناتوی فرهنگی قرار گرفته است، لکن غرب اگر چه در تکنولوژی پیش است، اما در علوم عقلی بسی پس است؛ زیرا اولاً دارد ضد دموکراسی عمل می کند، و در ثانی، فساد و بی بندوباری را دارد در تمامی جهان منتشر می کند، لذا کانون خانواده در سراسر جهان در خطر است و این امر، مختص به ایران نیست؛ مثلاً آیا مگر انتشار فیلمهای پورنو، تازگی دارد؟ و آیا مختص ایران ساخته می شود؟ و سوم آنکه اگر جماعتی به این آسانی فریب فیس بوک و اینترنت و تلویزیونهای ماهواره‌ای را بخورند، به چه درد می خورند؟...

انتشار سکس و بیقیدی و تخریب کانون خانواده در هر جامعه مفرد، و یا جامعه جهانی، جنایت علیه بشریت است؛ و ما توجه سازمان ملل متحد را به این جنایت نوین جلب می کنیم و درخواست رسیدگی فوری داریم.

این خنده دار است که آدم فکر کند: تنها کشوری که از بلای (جهانی شدن) جان سالم بدر خواهد برد، کره شمالی است؛ و اگر غرب و سایر کشورهای بی قید، به همین روش ادامه دهند، بی شک چنین خواهد شد. و ما از تمامی ممالک جهان می‌خواهیم که طبق قوانین خود، به اصول انسانی، و دموکراسی، و حقوق بشر، و همچنین به اصل [عفت عمومی] که در قانون اساسی‌شان هست احترام بگذارند و آن را مراعات کنند

### دندان فاسد را اگر اصلاح نکنند، خودش از میان می‌رود

ما اگر وقت می‌گذاریم، و هشدار می‌دهیم، و انتقاد می‌کنیم؛ می‌خواهیم پیش از آنکه کار بجای باریک برسد، و این تجارت به ورشکستگی بیانجامد، از وقوع آن پیشگیری کنیم؛ وگرنه، هر دندان فاسدی، اگر اصلاح نگردد، بخودی خود از میان می‌رود، و برای از میان بردن آن، نیاز به هیچ کوششی نیست.

### تاثیر گسترش تکنولوژی بر افزایش میزان طلاق

در اغلب کشورهای جهان، بخصوص در اروپای مرکزی، پاره‌ای هستند که (افزایش طلاق) را بسبب گسترش تکنولوژی، بخصوص وسایل ارتباط جمعی می‌دانند؛ و گروهی فیس بوک را مرکز دوستیابی جهان و محل تلاقی مردان و زنان، و تنوع طلبی آنان می‌انگارند؛ و پاره‌ای نیز ناتوانی جنسی مردان را عامل طلاق می‌شمارند... اما ما می‌گوییم که این نظریات بطور نسبی غلط هستند و برای اثبات آن، شواهد و مثالهای کافی هست، مشروط بر اینکه قوه ادراک لازم در مخاطب باشد.



وقتی شروع کردیم به نوشتن این مقاله، با خود اندیشیدیم که تیتراژ آن را چه بنویسیم؟ آیا بنویسیم که تکنولوژی عامل طلاق است؟ و یا فیس بوک [با آن عکسهای بی‌مانو بکن]، و یا تلویزیونهای ماهواره‌ای؟... یا دوربین عکاسی و فیلمبرداری، و یا اینترنت، و یا دانشگاه و گوشی موبایل و واتس‌آپ؟... کدامیک؟

اما این ابزارها، [برای مفسدان] تسریع کننده فساد هستند، لکن عامل اصلی نیستند. عامل اصلی، فقط و فقط نادانی بشر است؛ بشری که نمی‌داند هدفش چیست؟ و نمی‌داند آنچه می‌کند، نقض غرض است و ضد خواسته خود اوست؛ و او را به مسیری می‌برد که مطلوب او نیست.

اینکه می‌گوییم «ضد خواسته خود اوست»، یعنی اینکه نمی‌خواهیم چیزی را به کسی دیکته کنیم بلکه از او می‌پرسیم که خواسته شما چیست؟ و او می‌گوید: (مثلاً) می‌خواهم به کعبه بروم؛ اما ما می‌بینیم که او پشت به کعبه می‌رود؛ پس طبعاً می‌گوییم:

«ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کین ره که تو می‌روی به ترکستان است!»

توپچی را گفتند: چرا توپ نمی‌زنی؟  
گفت: به هزار و یک دلیل.  
گفتند: یک دلیلش را بگو.  
گفت: یک دلیلش اینست که باروت نداریم.  
گفتند: همین یک دلیل برای توپ نزدن بس است. [یعنی، هزار دلیل دیگر لازم نیست]

بشر طی هزاران سال گذشته، بارها با اپیدمی فساد اخلاقی، مواجه بوده است؛ و در آن دورانها طبعاً تکنولوژی نبوده، تا چه رسد به آنکه عامل اصلی بوده باشد؛ پس برای اهل معرفت، همین یک دلیل کفایت می‌کند تا به این نتیجه برسند که تکنولوژی وسیله‌ای بیش نیست، یعنی تکنولوژی عامل اصلی نیست اما در سرعت بخشیدن به انتشار فساد، بسیار مؤثر است.

در دورانهای گذشته، وقتی یک بیماری اجتماعی [مثل لواط کردن]، و یا بیماریهای جسمانی [مثل طاعون]، در جامعه‌ای شایع می‌گردید، تا وقتی به شهر مجاور می‌رسید، طبعاً خیلی طول می‌کشید زیرا ارتباطات بسیار محدود بودند. در نتیجه، غالباً آن بیماریها (خواه جسمانی یا اجتماعی)، به همان محدوده ختم می‌شدند و مانند امروز که اینترنت و تلویزیونهای ماهواره‌ای هست، در عرض چند روز، به کل جهان سرایت نمی‌کردند.

**برای کسانی که سوراخ فهمشان اندکی تنگتر است، یک مثال ساده می‌آوریم:**

مثلاً دو سالن مرغداری را در نظر بگیرید که مجاور یکدیگر باشند، و دو سالن مرغداری که بفاصله چند کیلومتر از یکدیگر قرار داشته باشند؛ در حالت اول، اگر مرغهای یک سالن، به مرضی دچار گردند، مرغهای سالن دوم نیز سریعاً مریض خواهند شد چرا که در مجاورت همدگر قرار دارند. در حالت دوم اما اگر مرغهای یک سالن، مریض شوند، مرغهای سالن دوم سریعاً مریض نخواهند شد چرا که دور از همدگرند. پس **هر قدر فاصله‌ها بیشتر باشد، امکان سرایت بیماری‌ها کمتر است.**

تکنولوژی و ارتباطات نیز توانسته است جهان را تبدیل به یک دهکده کند؛ اما اگر محاسنی دارد، یکی از معایبش اینست که هرگونه بیماری، (خواه اجتماعی و یا اقتصادی و یا بیولوژیکی) با سرعت در (این دهکده) منتشر می‌شود. و اگر به مقام قیاس برآییم و بخواهیم فواید وجود تکنولوژی و عدم آن را با یکدیگر مقایسه کنیم، چه بسا زیان تکنولوژی را بیش از سود آن بیابیم، که در اینصورت ناچار خواهیم بود از خیر برخی از آنها بگذریم تا چیزهای مهمتری را حفظ کنیم.

مثلاً تا قبل از آنکه لوئی پاستور واکسن را کشف کند، میکروبها بطور طبیعی جمعیت زمین را کنترل می‌کردند و اجازه نمی‌دادند که آمار بشر از یکی دو میلیارد تجاوز کند؛ و این امر اگرچه انسان را خوش نمی‌آمد لکن (مانند داروی تلخ)، موجب بقاء و دوام طبیعت و نوع بشر بود؛ اما اکنون نه فقط نسل انسان، بلکه کل طبیعت در خطر است، و دیری نخواهد پایید که همه متوجه این خطر گردند و بسیج شوند برای نجات زمین، ولی متأسفانه انسان موجودی بی‌اندازه نادان است و خیلی دیر خطر را حس می‌کند، آنقدر دیر که دیگر راه گریزی نباشد.

**ما مخالف تکنولوژی نیستیم؛ بلکه معتقدیم که بشر مانند قورباغه جهش می‌کند؛ یعنی می‌داند که از کجا جهش می‌کند، ولی نمی‌داند به کجا فرود خواهد آمد؛** و لازم بود دولتها همچنانکه واکسن زدن را اجباری کردند، کنترل جمعیت را نیز اجباری می‌کردند تا تعادل حفظ شود و مثلاً جمعیت هند، یکبارہ از ۴۰۰ میلیون به یک میلیارد و چهارصد میلیون نرسد و همچنین چین و غیره. یا وقتی تحصیلات را برای دختران آزاد کردند، باید پسران را از پرداخت مهریه و نفقه معاف می‌کردند تا تعادل حفظ گردد؛ زیرا نمی‌توان تابع دو خدا و دو قانون بود و نمی‌توان بخشی از دستورات طیب را عمل کرد و امید بهبود داشت:

کلو وشربو را تو خود گوش کن      ولا تُسرفو را فراموش کن

این حکایت - حکایت یک بام و دو هواست؛ و مدیران جوامع جهان سوم نیز در این تعارض مانده و در مدیریت جامعه خود درمانده‌اند، و شب و روز کوشش می‌کنند لکن راه بجایی نمی‌برند، زیرا از سویی ناچارند طبق خواست سازمان ملل عمل کنند تا متهم به نقض حقوق بشر نشوند، و از سویی می‌بینند که با این قوانین متضاد، نمی‌توان راه درستی پیش پای ملت نهاد!... پس لازم است تدبیری اندیشید.

### در دیزی باز است، اما حیای گربه کجا رفته است؟

فرض می‌کنیم که حکومتی، قانونی وضع کند که مثلاً روسپی‌گری کاملاً قانونی و آزاد باشد. حال آیا چون این شغل زشت، قانونی و آزاد است، ما باید برویم روسپی‌گری کنیم؟ پس وقتی درست به قضایای جهان نگاه کنید، همه خوبها و بدی‌ها را از مردم می‌بینید؛ و هر چیزی که در آن جامعه، نیک باشد، از نیکی مردم آن جامعه است؛ و هر چیز که بد باشد، از بدی مردم آن جامعه است. پس اگر به جایی رفتید که دیدید شاه آنجا زورگوست، بدانید که مردم آنجا جز با زور اداره نمی‌شوند، زیرا معنای نیکی را نمی‌فهمند، و با دلیل و برهان، و با عزیزم و چشمم و جانم براه نمی‌آیند... و برای اثبات این مدعا، نمونه‌ها و مثالهای بسیار هست، اما بهتر است خودتان آنها را بیابید.

### خلق را تقلیدشان بر باد داد!

علم بشر بر اساس قیاس و اقتباس است، و تقلید نیز نوعی اقتباس است، ولی کلمه (تقلید) در بُعد معنا شناور است و معنی مطلق ندارد، لذا گاهی موجب حلاوت است و گاهی مورد ملامت؛ زیرا بسبب آنکه شناور است، می‌تواند در موضع مثبت باشد، و نیز می‌تواند در موضعی منفی باشد. یعنی تقلید می‌تواند موجب اصلاح و ترقی یک جامعه، و یا موجب افساد و تخطی یک جامعه گردد؛ اینست که باید موضع (تقلید) را مشخص نمود تا رد یا قبول آن در میان آخیار و آشرار ایجاد پیکار نکند. مثلاً مولوی (اگرچه بجد معتقد به تقلید مثبت است اما) بدون آنکه وضعیت منفی یا مثبت بودن تقلید (مورد نظر خویش) را مشخص کند، آنرا موجب سقوط بشر می‌خواند و در بیتی از حکایتی چنین می‌گوید:

#### خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد


البته مولوی کاملاً درست می‌گوید زیرا تقلید در امور منفی، خلق را بر باد می‌دهد و منظور او در این بیت نیز تقلید در امور منفی‌ست، زیرا او نیک می‌داند که تقلید در امور مثبت زندگی، و اخلاق اجتماعی، از ملزومات است؛ چرا که همگان حکمت نمی‌دانند و اسباب عشرت نمی‌شناسند، پس لازم است در عزم امور از معظمان خویش تقلید کنند تا شقاوت بر سعادت پیشی نگیرد. لکن مولوی در این بیت به تطبیق متن با تشخیص ذهن شنونده اعتماد نموده، و از ذکر مقصود گذشته است؛ اما چون دیوان (که خود آشکارا مقلد اهریمنانند)، بمنظور نفی تقلید از دانایان، این بیت را گواه می‌گیرند، لذا در نسخه‌های جدید مثنوی، بیت مذکور بصورت زیر متغیر شده تا از سوء استفاده سופسطائیان پیشگیری گردد:

#### مر مرا تقلیدشان بر باد داد که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

اما ایشان غافل از آنند که این بیت، در اصل سلاح انسان است زیرا هر فسادى که در جهانست، بسبب تقلید از اهریمنان است؛ و ما در این مقوله می‌خواهیم همین را بگوییم که: خلق را تقلیدشان بر باد داد!...

پدید آمدن ناهنجاری‌های اجتماعی، بسبب تقلید در امور منفی، و خطرناکتر از هر خطری‌ست. ناهنجاری‌های اجتماعی، از بیماری‌های است که در رده نخست همه بیماری‌های روانی قرار دارد.

گفتیم که: علم بشر بر اساس قیاس و اقتباس است، و گفتیم که: تقلید نیز نوعی اقتباس است؛ و گفتیم که: تقلید، امری مطلق نیست و میان نیک و بد شناور است؛ و تقلید در امور نیک، نیکو و پسندیده است و احدی را معترض و متعرض نمی‌کند، لکن در امور ناشایست، موجب پدید آمدن ناهنجاری‌های اجتماعی‌ست که جامعه را بکلی نابود می‌سازد؛ و این اخطاریست که فقط دانایان آنرا جدی می‌گیرند!

ناهنجاری اجتماعی، از جمله بیماری‌های است که تا کنون بعنوان یک بیماری، هم‌ردیف بیماری‌های مدیکال [مثل بیماری‌های روانی و یا جسمانی] محسوب نشده، اما ما از امروز ۲۵ فوریه ۲۰۱۵ آن را رسماً در ردیف سایر بیماری‌های مدیکال قرار می‌دهیم و اعلان می‌کنیم که این پدیده شوم باستانی نیز از جمله بیماری‌های مدیکال است و لازم است شاخه مشخصی از علوم پزشکی را بخود اختصاص دهد 

در نمودار بدوی زیر می‌بینید که خطر بیماری‌های اجتماعی تا چه حد از سایر بیماری‌های شناخته شده بیشتر است:

بیماری‌های اجتماعی	بیماری‌های روانی	بیماری‌های جسمانی	
X    ✓	X    ✓	X    ✓	واکسیناسیون
X    ✓	X    X	X    ✓	امکان سرایت
✓    ✓	X    ✓	X    X	پذیرفتن بیماری
✓    ✓	X    ✓	X    X	مراجعه به پزشک
			روش درمان
X    ✓	X    ✓	✓    ✓	پیشرفت بیماری
X    ✓	X    ✓	X    X	انتقال از طریق ژن
—	—	✓    ✓	انتقال از طریق تلفن، اینترنت و تلویزیون

این بیماری که نخستین بیماری روانی بشر است، از بدو پیدایش او وجود داشته، ولی چون [جز دانایان]، به همگان سرایت می‌کند، امری طبیعی پنداشته شده، و به همین سبب، هرگز (بطور رسمی) در دستور کار علوم پزشکی قرار نگرفته است؛ اما اگر با دقت بررسی گردد، این نتیجه حاصل می‌شود که: ناهنجاری اجتماعی، از تقلید منفی پدید می‌آید، و هرگاه مسیر هر تقلیدی، از سمت مثبت به منفی تغییر کند، می‌تواند به خطرناک‌ترین بیماری‌های روانی بدل شود که مبارزه منطقی با آن، تقریباً غیر ممکن است.

- نمودار بالا، یک نمودار ساده و ابتدایی‌ست و همگان مجازند که آن را کاملتر سازند.
- بیماری‌های اجتماعی می‌توانند بیماری‌های روانی و جسمانی نیز ایجاد کنند، مثلاً کسی که به انجام امری نامعقول راضی نیست، چون آن امر در آن جامعه رایج است، ناچار از تسلیم است و گرنه به تحجر و اِدبار متهم می‌گردد. یا مثلاً مردی که فیلم‌های سکسی نگاه کند، دچار عَنَن (= ناتوانی جنسی مردان) می‌شود و ناچار به پزشک مراجعه می‌کند... اینگونه مسائل را در ادامه بحث خواهیم شکافت.

• آنچه بیان آن لازم است اینست که جوامع غربی با سکوت از کنار این قضیه خواهند گذشت زیرا نمی‌دانند تیری که بسوی جوامع دیگر انداخته‌اند بزودی بسوی خودشان باز خواهد گشت، پس نخواهند گذاشت که این ناهنجاری مطرح گردد و مورد بررسی قرار گیرد؛ لذا به جوامع شرقی پیشنهاد می‌کنیم که منتظر معجزه نمانند و سریعاً در دانشگاه‌هایشان، یک شاخه از علوم پزشکی را به این امر اختصاص دهند تا آنگاه ببینند که چگونه جهان غرب، ناچار به تقلید از جهان شرق خواهد شد.

یادآوری: بیانات این مقاله، بر مبنای عقلانیت است نه دیانت.

امروزه در جهان تعریفی که از کلمه (آزادی) در اذهان هست خطاست، و همین خطا، موجب بسی بلاست، که از جمله آنها، بلایی بنام (زلزله طلاق) است.

### اگر این روند ادامه یابد، بزودی به دوران اعراب جاهلی باز خواهیم گشت

ما علم غیب نمی‌دانیم ولی شعور بما می‌گوید که نتایج فلان امر در فلان مدت چه خواهد بود؛ لذا بارها و بارها در مورد خطر خزنده‌ای که دارد کانون خانواده را تهدید می‌کند، هشدار دادیم، و همچنان دیباگری [۱] کردیم ولی نشنیدند و بلکه برخی به ریش ما خندیدند... تا امروز که از اقصا نقاط جهان، فریاد و فغان می‌شنویم زیرا به هر آنچه هشدار داده بودیم رسیدند!...

اکنون جامعه جهانی، به حدود شصت درصد از آنچه گفته بودیم رسیده است و اگر همین روند ادامه یابد، طبعاً غالب جوامع، به دوران جاهلیت عربستان باز خواهند گشت، و باز مردان، دختران خویش را زنده بگور خواهند کرد؛ اینست که ما نمی‌توانیم تکنولوژی را مقصر این بی‌بندوباری بدانیم، زیرا در آنروزگار [آنهم در عربستان] تکنولوژی نبود، ولی فساد تا درجه‌ای بود که مردها دیگر زن نمی‌گرفتند و از بازار آزاد استفاده می‌کردند؛ استدلالشان این بود که: «ما زن کنیم تا دیگران استفاده کنند!».

و بسیاری از مردان که تن به نکاح می‌دادند، دخترانشان را در بدو تولد زنده بگور می‌کردند؛ و باز استدلالشان این بود که: «هنوز که محبت این دختر در دل ما ننشسته، او را زنده بگور می‌کنیم تا وقتی به سن بلوغ رسید، کوی به کوی، و خانه به خانه، دنبال او نگردیم و ناچار نباشیم هر روز او را از زیر لینگ این و آن بیرون آریم...»؛ یعنی کسانی که زن نمی‌کردند و کسانی که دخترانشان را زنده بگور می‌کردند، دیوانه نبودند، بلکه فساد موجود در جامعه، آنان را به این اعمال نادرست وامی‌داشت؛ یعنی در واقع، از ترس باران به زیر ناودان پناه می‌بردند. و در آن میان، فقط برخی طوایف مثل بنی هاشم، صالح و سالم مانده بودند و الباقی غالباً فاسد شده بودند.

ما غیب نمی‌دانیم و آنچه را که عرض کردیم، همه در تاریخ دوران جاهلی ثبت است، با این تفاوت که بسا کسی تا بدین حد بی‌پرده سخن نگفته باشد؛ و این بی‌پردگی در اثر کارهای کسانیست که وقاحت را از حد گذرانده و جشن طلاق برپای میدارند!... چنین کسانی می‌پندارند که دنیا متعلق به خودشان است و آزادند تا هر تباهکاری مرتکب شوند، زیرا هنوز ضرب خیزران نچشیده‌اند، و تعلیم ندیده‌اند تا بدانند آزادی انسان مشروط به عدم سلب آزادی دیگران است... و اینکه از رادیکالیسم، جز رادیکالیسم زاییده نمی‌شود! [۲]

آگاهان این را می‌دانند که مردم دوران جاهلیت، حتی مرحله ازدواج سفید را پشت سر نهاده بودند و فساد جنسی را بحدی رسانده بودند که وقتی زنی پسری می‌زایید، چندین مرد بر سر اینکه پدر آن پسر هستند با یکدیگر مجادله داشتند؛ و آن مجادله، گاهی با مذاکره، و گاهی با معامله، و گاهی نیز با مقابله حل می‌شد؛ و مذکور است که یزید از همین طریق به معاویه رسید. در چنین مواردی، آنان فقط بر سر نوزاد پسر مشاجره داشتند و به نوزاد دختر نمی‌گذاشتند زیرا از دختران جز مردآمیزی و آبرو ریزی انتظار نداشتند. [۳]

فرزانگان از این حکمت آگاهند، لکن خردمندان بی‌خبر، از این سخن درخواهند یافت که چرا اعراب دوران جاهلی زن نمی‌کردند، و چرا دختران را زنده بگور می‌کردند، و پی خواهند برد که اسلام بمنظور پیشگیری از فساد، قرار بر آن نهاد که دختران را در ۹ سالگی شوهر دهند؛ و چرا محمد صلوات الله و سلامه علیه گفت:

النِّكَاحُ سُنَّةٌ فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي

و علت این امر نه آن بود که پیامبر حرفی زده باشد که از جمله بدیهیات است، بلکه بدین سبب گفت که مردها از شدت مفسد جنسی که بر جامعه عرب حاکم بود، از نکاح می‌گریختند و تن به ازدواج نمی‌دادند!

توضیح: برخی بر آنند که روایت بالا کذب است زیرا بظاهر، این گفته جزء بدیهیات است، چرا که نکاح آرزوی هر دختر و پسر است و معقول نیست که پیامبری، چنین بدیهه بگوید. و پاره‌ای این روایت را بخشی از یک روایت طولانی‌تر می‌دانند و قوی را نقل می‌کنند تا آن را از حالت بدیهه برون آرند و بعقل سازگار سازند. اما با توضیحاتی که در بالا عرض شد، روشن می‌گردد که (النکاح سنتی...) ابدأ بدیهه نبود و هر پیامبری بجای محمد می‌بود [در آن شرایط]، همین را می‌گفت.

[۱] **دیباگر** در ایرانیک، بمعنای [اشکالزدا و برطرف کننده عیب]، و برابر با Debugger در لاتین است؛ و پارچه **دیبا** پارچه‌ای را گویند که معایب بدن را بپوشاند، و نام آن در بنیاد [دیباگ] بوده که مُعرب آن **دیباچ** است.  
[۲] مراد از **رادیکالیزم** در اینجا، تند روی، زیاده روی، و شدت عمل است.  
[۳] **مردآمیز** زنی را گویند که تیز شهوت باشد و به حرام با مردان بیامیزد.

## آیا ازدواج برای لذت بردن است؟

زندگی طبیعی، سراسر لذت است؛ خوردن، خوابیدن، کار، ازدواج، بچه‌داری، خانه‌داری، دختر شوهر دادن، پسر داماد کردن... همه اینها زحمت دارد ولی لذت هم دارد؛ حتی توالد رفتن هم لذت دارد!... تصور کنید که سخت توالد داشته باشید و مکان تخلیه آن در دسترس نباشد، آنگاه چه اندازه در رنج خواهید بود؟... پس در هر امر مشروع و طبیعی، لذتی نهفته است، و ازدواج نیز یکی از آنهاست.

اما پشت پرده هر امر لذتبخشی، هدفی (اصلی) پنهان است که کمتر کسی به آن توجه دارد؛ مثلاً هدف اصلی از خوابیدن، پاکسازی و بازسازی روح و جسم است، و نتیجه آن، آمادگی برای ادامه کار و ادامه زندگی است؛ و هدف اصلی از خوردن، انرژی داشتن برای دوام زندگی و انجام امور مختلف زندگی است؛ و **هدف پنهان در ازدواج نیز [تولید مثل] است**؛ نشان به این نشانی، که هر زن و شوهری، هر چند به یکدیگر علاقمند باشند، اگر بچه‌دار نشوند، کارشان سرانجام به جدایی می‌رسد؛ مگر آنکه هر دو نازا باشند.

می‌گویید: اگر چنین است، پس چرا وقتی فرزندانمان بالغ شدند و همسرمان یائسه گشت و از حاملگی باز ماند، باز نیز ما محتاج و علاقمند به همخوابی هستیم؟

می‌گوییم: انسان مثل [مثلاً] آهو نیست که بچه‌اش محتاج به پدر نباشد، و یکساله بالغ و مستقل گردد. انسان بیش از بیست سال زمان می‌خواهد تا کودکش بالغ و کامل شوند، و باز بعد از آن نیز آنان به حرمت و مشورت پدر و مادر نیازمندند، پس طنابی لازم است که پدر و مادر را به یکدیگر ببندد و آنان را به همدگر محتاج گرداند تا از جدایی آنان پیشگیری کند، و آن طناب، مودت + احتیاج به همخوابی است.



مودت علاوه‌نیاز به همخوابگی، ریسمانیست که زن و شوهر را تا پیری به یکدیگر می‌بندد. لیکن مودت در میان زن و شوهر، هرگز پایدار نگردد مگر با عفت! و این امر را جدی بگیرید.

## چرا عروس و داماد را به کبوتران عاشق تشبیه می‌کنند؟

علت این امر آنست که در میان پرندگان، کبوتران (در وضعیت طبیعی) هیچگاه همدیگر را ترک نمی‌کنند و تا زنده هستند با هم می‌مانند؛ و به همین سبب است که عروس و داماد را به کبوتران عاشق تشبیه می‌کنند، زیرا آرزومند و امیدوارند که چنین باشد. البته این تشبیه از دوران باستان بجا مانده است و امروزه کمتر کسی سبب آنرا می‌داند.

## دیکتاتوری چیست؟

دیکتاتور در لغت به معنای (دیکته کننده) است، و این واژه در ابتدا با رویکردی غیر منفی در اشاره به مجری یک سازوکار خاص حکومتی در رم باستان اطلاق می‌شد؛ اما در معنای جدید، اشاره به دیکتاتوری‌های نوین به معنی (خودرأی) و (مطلق‌العنان) دارد. (دیکتاتور) در ابتدا، عنوان هریک از قضاتی بود که در رم باستان در مواقع بحرانی برای اداره امور کشور از طرف کنسول‌ها برای مدت شش ماه (با اختیارات فوق‌العاده) انتخاب می‌شدند؛ و آن دیکتاتور معاونی با عنوان (ماگیستر اکویتوم) انتخاب می‌کرد. انتخاب دیکتاتور در رم باستان، از اوایل قرن چهارم پیش از میلاد معمول شد و در اواخر قرن سوم پیش از میلاد منسوخ گردید.

گفتیم که: دیکتاتور در لغت به معنی کسی‌ست که دیکته کند؛ بنابراین، این واژه نیز معنای مطلق ندارد و میان نیکی و بدی شناور است؛ پس می‌تواند نیک باشد و می‌تواند بد باشد. همچنین این واژه، از نظر اصطلاح در معنای (خودرأی) بودن نیز شناور است، زیرا یک دیکتاتور نیکومنش، مردم را بسوی نیکی می‌برد، و یک دیکتاتور بدمنش، مردم را بسوی بدی. اما مقصود ما از طرح این موضوع، توضیح درباره‌ی حکومت دیکتاتوری نیست، بلکه می‌خواستیم این را عنوان کنیم که: **همچنانکه دیکتاتوری با سرنیزه هست، دیکتاتوری با خوشباش نیز هست.** و بحث ما در اینجا، درباره‌ی دیکتاتوری با لبخند و خوشباش است.

رادیوها و تلویزیونهای جهان، هر آنچه بخواهند را با لبخند و خوشباش بمردم دیکته می‌کنند و مردم را به هر راهی که بخواهند می‌کشانند، پس لازم است این نوع دیکتاتوری را نیز به فرهنگ لغات افزوده شود.

تفاوت دیکتاتوری با سرنیزه و دیکتاتوری با خوشباش در اینست که: در دیکتاتوری با سرنیزه، فردِ مفعول، مجبور به انجام کاری می‌شود که قلباً به آن راضی نیست (زیرا فشار از بیرونست)، پس ضمن اینکه برای آنکار تبلیغ نمی‌کند، مُترصد است تا فرصتی پیش آید و از زیر آن بار بگریزد. اما در دیکتاتوری با خوشباش، مردم را میتوان به آسانی خام کرد تا بپندارند که (بسبب فشار درونی و) به اختیار خود دارند فلان کار را می‌کنند، پس برای آنکار تبلیغ نیز می‌کنند؛ اینست که **دیکتاتوری با خوشباش، بسی خطرناکتر از دیکتاتوری با سرنیزه است.** و این، یعنی اینکه **تلویزیونهای مثل (من و تو)، بارها از (استالین) دیکتاتورتر هستند، لکن با خوشباش.**

بشر، فرامین درونی را (اختیار) می‌نامد، و فرامین بیرونی را (اجبار)؛ حال آنکه هر دو اجبارند.

## دموکراسی چیست؟

دموکراسی یا مردم‌سالاری، یک روش حکومتی برای **مدیریت کم‌خطا بر مردم حق مدار** تعریف شده است. در دموکراسی یا مردم‌سالاری، فرد یا گروه خاصی در رأس قدرت نیست بلکه مردم بر مردم حکومت می‌کنند. در جهان، گونه‌های مختلفی از دموکراسی وجود دارد، و در جامعه بین‌الملل نیز شاهد چندگانگی دموکراسی هستیم؛ و این چندگانگی را برخی (در حالت خوشبینانه) بسبب اختلاف عقیده می‌دانند، و برخی آنرا به زیاده‌خواهی حاکمان تعبیر می‌کنند، لکن ما این چندگانگی را بسبب اختلاف پتانسیل عقلی می‌دانیم و معتقدیم که این امری کاملاً معقول و عادلانه است که دموکراسی در جهان به اختلاف باشد زیرا مردم جهان، از نظر عقلانی با یکدیگر برابر نیستند تا از نظر دموکراسی برابر باشند؛ و معتقدیم که با توجه به اختلاف در خردگرایی مردم، از داد بدور است اگر در همه جا دموکراسی به یک شکل باشد. و داد یعنی اینکه هر جامعه‌ای به حق خود برسد، و حق تمامی جوامع جهان، برابر نیست زیرا حق، با گفتار و کردار تناسب مستقیم دارد؛ مثلاً ممکن است نتوان یک جامعه‌ای را جز با دیکتاتوری مطلق اداره کرد؛ یا حتی ممکن است شما با افرادی سروکار داشته باشید که ناچار باشید وارونه حرف بزنید تا نتیجه مطلوب بگیرید. مثلاً ممکن است ناچار باشید که به قومی بگویید: (تندتر بروید) تا آهسته بروند؛ یا بگویید: (زود بیایید) تا دیر بیایند. و از این دست جوامع وارونه‌کار در جهان بسیارند. مثلاً اگر راست می‌گویید، بروید در شاخ آفریقا دموکراسی برپا کنید تا همه ببینند که چه نتیجه‌ای خواهید گرفت!...

چنانکه در ابتدا گفته شد، دموکراسی یک روش حکومتی برای **مدیریت کم‌خطا بر مردم حق مدار** است. پس باید توجه داشت که دموکراسی، امری دوجانبه است که یکی **مدیریت کم‌خطا**، و دوم **مردم حق مدار** است. پس دموکراسی آن نیست که فقط حکومتی تغییر کند و قانونی عوض شود و آنگاه آنجا به بهشت بدل گردد. یعنی اینطور نیست که مثلاً قوانین سوئد را کپی کنند و ببرند به افغانستان، و مدیران افغانستان نیز (بدون کم و کاست) آن قوانین را اجرا کنند، پس آنگاه افغانستان به سوئد تبدیل گردد!... نه ابدأ اینطور نیست. مثلاً پاکستان که حدود ۷۰ سال پیش تأسیس شده، و حکومت آن بر اساس دموکراسی است، اکنون چیست؟ چنانکه می‌بینید، انتقاد ما بر ذات دموکراسی نیست بلکه اشاره ما بسوی مردم است، زیرا ما بخلاف تمامی تحلیل‌گران جهان، مردم را اصل می‌شماریم و هر خیر و شری را از سوی مردم می‌دانیم. البته نظریات افلاطون و ارسطو را نیز محترم می‌داریم لکن آنها با توجه به زمان و مکان خودشان نظری داده‌اند و ما نیز اگر در زمان و مکان آنان می‌زیستیم، بسا همانها را تأیید می‌کردیم. مثلاً جرج بوش که دچار توهم شده بود، مردم عراق را چون مردم کره جنوبی پنداشت، و گمان برد که اگر بیاید و مردم عراق را از چنگال دیکتاتوری صدام نجات دهد، عراقی‌ها دستش را خواهند بوسید، دیگر ندانست که آنان نه تنها تشکر نمی‌کنند، بلکه لنگه کفش نیز بسویش پرتاب می‌کنند...

ما می‌گوییم که اگر یک حکومت دیکتاتوری مطلق را بر مردمانی دانا موکل کنند، آن مردم (بوسیله عقل و تدبیر)، آن دیکتاتوری را تبدیل می‌کنند به شایسته‌سالاری؛ و برعکس، اگر یک حکومت شایسته‌سالار مطلق را بر مردمانی نادان موکل کنند، آنان با نادانی خود، آن حکومت را تبدیل می‌کنند به دیکتاتوری مطلق. و باز واضح‌تر می‌گوییم که: مردمان بد را به هیچوجه (برای همیشه) نمی‌توان اداره کرد و نمی‌توان کاری کرد که آنان راضی گردند؛ زیرا اگر به آنان بدی کنی، در نظر آنان بد است؛ و اگر نیکی کنی نیز در نظر آنان بد است زیرا چنین مردمانی در قدر نشناسی، گریه کوری را می‌مانند که ساکن یک مکان عمومی هم باشد. اما در عین حال، مردم، اصل همه مهماتند، و این اصل را خدا نیز گواه است، نشان بدین نشانی که خدا تمامی انبیاء را برای هدایت همین مردم فرستاد؛ یعنی آنها را بجایی فرستاد که کسی نباشد، بلکه اگر آن پیامبر در انزوا بود نیز او را به میان مردم فرستاد و گفت برو میان مردم و چنان بگو...

اما تعریف دموکراسی به این یک صفحه مختصر نمی‌شود و غرض از این مقدمه آن بود که بگوییم: اصولاً ذات دموکراسی بمعنای (ضد دیکتاتوری) است، و ما فقط می‌خواستیم از جهان غرب پرسیم که: ای کسانی که خود را ضد دیکتاتوری می‌دانید؛ چرا بوسیله تلویزیون‌هایتان، فساد و بی‌بندوباری را به مردم جهان دیکته می‌کنید؟... چرا به زنان افغان دیکته می‌کنید که لخت شوند؟... آیا نمی‌دانید که اینکار، دیکتاتوری است؟!...

## فیس بوک در بالا بردن میزان طلاق چه نقشی دارد؟

فیس بوک بزرگترین شبکه اجتماعی اینترنتی در جهان است که بیشترین عضو را داراست؛ به همین سبب، وقتی نام (شبکه اجتماعی) برده می‌شود، (فیس بوک) در ذهن همگان تداعی می‌گردد. لذا در ایران نیز چندین شبکه اجتماعی هست که به تقلید از فیس بوک راه اندازی شده‌اند و برخی حتی از کلمات (فیس و بوک) نیز استفاده کرده‌اند، و همان کار فیس بوک را می‌کنند البته با تکنیکی ضعیف‌تر.

مشکلی که شبکه‌های اجتماعی ایجاد می‌کنند دو دسته است: یکی بدعت گذاری، دوم بی‌بندوباری. **بدعت گذاری** (یا نوآوری) بدین شکل است که گاهی موردی هست که بذات خود بد نیست اما عواقب آن بد است. مثلاً در ژوئن ۲۰۱۲، فیلم خواستگاری عجیب یک جوان آمریکایی از دختر مورد علاقه‌اش در یوتیوب، حدود ۹ میلیون نفر بیننده داشت. [سوای بحث پیرامون واقعی بودن یا ساختگی بودن آن فیلم]، گفتیم که چنین عملی در ذات خود، بد نیست؛ اما این سبک خواستگاری، نوعی بدعت گذاریست که از این به بعد باب خواهد شد و موجب درد سر خواهد بود زیرا بسیارند پسران نادانی که چون میمون تقلید کنند، و دخترانی که توقع داشته باشند به همان شیوه از ایشان خواستگاری گردد؛ و همانطور هم شد چنانکه سال بعد در جریان یک مسابقه بیسبال در شهر بالتیمور ایالت مریلند، خواننده سرود ملی پس از خواندن سرود به طور غیرمنتظره‌ای از دختر مورد علاقه خود خواستگاری کرد. (مایکل فرایس) خواننده سرود ملی پیش از شروع بازی بیسبال در بالتیمور، پس از آنکه سرود ملی را خواند و همه آماده شروع بازی شدند، در مقابل دختر مورد علاقه خود زانو زد و از وی خواستگاری کرد. اقدام غیرمنتظره او مورد توجه عکاسان و فیلمبرداران قرار گرفت و باعث شد خواستگاری او به طور مستقیم از سوی رسانه‌های محلی پوشش داده شود؛ و دختر نیز موافقت کرد. بار دیگر، مرد دیگری در یک زمین بسکتبال از زن مورد علاقه خود خواستگاری کرد که موفق آمیز نبود... و بسیاری از این دست. **بی‌بندوباری** نیز از عوارض دیگر شبکه‌های اجتماعیست که بیشتر گریبانگیر دختران یا زنان متأهل می‌شود و آنان از طریق چت یا ملاقات حضوری بهم می‌پیوندند و بعد که شوهر مطلع می‌شود، کارشان به طلاق می‌انجامد، و یا ناچار می‌گردند به زندگی سگی خود ادامه دهند...

### اما فیس بوک چه هدفی را دنبال می‌کند؟

فیس بوک شبکه‌ای جهانیست که با تکنیکی پیشرفته ساخته شده بطوریکه امکانات آن، بیش از انتظار یک کاربر است. در فیس بوک، شما بسی بیش از امکانات یک وبسایت شخصی قدرت مانور دارید و می‌توانید مطلب یا تصویری را به اشتراک همگان بگذارید، و یا به اشتراک افراد خاص، و یا حتی به اشتراک یک نفر. بنابراین فیس بوک، جای مناسبی برای زنان و مردان تنوع طلب است، و هر کس بخواهد، می‌تواند با خیال راحت در فیس بوک بچرد [آنهم چه چریدنی]. شرط عضو شدن در فیس بوک، فقط داشتن یک اکانت ایمیل است و نه بیشتر. اما نکته اینجاست که ۹۰٪ کسانی که در این شبکه عضو هستند، هیچ حرفی برای گفتن ندارند، و تأکید می‌کنیم که واقعاً [حتی یک کلمه حرف] (خواه درست یا غلط) [برای گفتن ندارند]... فقط ک.س.ی دارند که می‌خواهند بدهند، یا ک.ی.ری دارند که می‌خواهند بکنند... فقط همین... اما فیس بوک جای قلیلی نیکان نیز هست، و این نیز منفعتیست از برای بدان تا در پناه آنان در امان بمانند.

در فیس بوک می‌توان با هر اکانت ایمیل، یک اشتراک داشت، و یک صفحه [یا در واقع یک وبسایت] ساخت، لذا هر کس (دختر یا پسر) می‌تواند صفحه‌ای ساده بنام خود داشته باشد تا بستگان را بفریید که: بیند من هیچی ندارم!... اما با اکانت مخفی دیگر، صفحه‌ای دیگر دارد که یک عکس نمایه ناشناس و نام مستعار دارد و مختص شکار است. و بسیاری نیز هستند که بطور حرفه‌ای در آن به روسپیگری می‌پردازند، و یا باند سکسی براه می‌اندازند. پس اگر فیس بوک دلال محبت نبود، این تکنولوژی را در خدمت اینان نمی‌نهاد.

ربات‌های فیس بوک، دقیقاً می‌دانند که تو با چه کسانی در تماسی، یا چه افرادی را سرچ کرده‌ای، لذا روزانه برایت ایمیل می‌فرستند که: آیا فلانی را می‌شناسی؟ و یا فلانی یک پست اضافه کرد... و یا اگر مدتی به فیس بوک سر نزنی، بتو ایمیل می‌دهند که: در اینجا دوستان زیادی منتظرت هستند...

## یک نادان، در بهشت نیز نِق می‌زند!

منظور ما از بهشت، بهشت دنیویست؛ و انسان اصولاً موجودی ناسپاس است، لذا هیچگاه قدر عدالت را نمی‌شناسد... / اما ابتدا باید عدل و ظلم را تعریف کرد تا مفهوم مطلب دانسته شود:

### عدل و ظلم در سه وجه بکار رفته است:

- اول: تعریف عدل و ظلم در حکمت.
- دوم: تعریف عدل و ظلم در میان عامه.
- سوم: تعریف عدل و ظلم در فلسفه.

### اول، تعریف عدل و ظلم در حکمت:

در حکمت، عدل عبارت از هر چیزی است که واجد چهار شرط زیر باشد:

- ۱ - آن چیز باید نیک و پسندیده باشد. [یعنی از نظر معنا، معروف باشد].
  - ۲ - آن چیز باید بجای خود باشد. [یعنی از نظر مکان، نابجا نباشد].
  - ۳ - آن چیز باید به وقت خود باشد. [یعنی از نظر زمان، بی موقع نباشد].
  - ۴ - آن چیز باید به قدر خود باشد. [یعنی از نظر ماده، بیشتر و کمتر از مقدار لازم نباشد].
- و هر چیز که فاقد یکی از چهار شرط بالا باشد، ظلم است.

پس (ظلم) در حکمت، نیازمند تعریف نیست، زیرا **ظلم، عدم عدل است**. مثل تاریکی که عدم نور است.

اما عدل صفاتی دارد که او را از نظر بشر، غیر قابل بینش می‌کند؛ اینست که بشر نیکی‌ها را نمی‌بیند لکن بدی‌ها (یعنی ظلمها) را بسیار سریع و با تمام وجود، حس می‌کند. مثلاً وقتی همسری نیکو داشته باشد، نیکی‌های او را نمی‌بیند و او را قدر نمی‌داند، مگر آنکه بدل به همسری بد گردد؛ آنگاه قدر نیکی‌های پیشین او را می‌شناسد.

### صفات عدل و آنچه بر عدالت باشد، سه چیز است:

- ۱ - موجود است، اما وجودش را حس نمی‌کنید. [مثلاً تا وقتی دندانان سالم باشد، وجودش را حس نمی‌کنید].
- ۲ - مؤثر است، اما اثرش را نمی‌فهمید. [مثلاً نمی‌فهمید که اثرات آفتاب بر زمین و موجودات آن چقدر است!]
- ۳ - مفید است، اما قدرش را نمی‌دانید. [مثلاً قدر لوزالمعدۀ سالم را نمی‌دانید، تا مگر آنکه دیابت بگیرید].

بطور مثال، درختی در حیات خانه‌تان هست که هم زیباست و هم سبز است و هم سایه دارد، و هم پرندگان بر آن گرد می‌آیند... و هزار سود دیگر نیز دارد؛ اما شما قدر آنرا نمی‌شناسید و او را اعتنا نمی‌کنید زیرا او بر عدالت است. تا اینکه روزی به خانه می‌آیید و می‌بینید که آن درخت را بریده‌اند؛ پس آنگاه به دریغ برمی‌خیزید، زیرا تا وقتی آن درخت بود، چون بر عدالت بود، قدرش را نمی‌دانستید.

یا مثلاً آفتاب که چون بر عدالت است، بی منزلت است؛ اما اگر یگروز طلوع نکند بسی قدر پیدا می‌کند.

اینست که گفتیم: بشر موجودی ناسپاس است، لذا هیچگاه قدر عدالت را نمی‌شناسد، بطوریکه اگر در جایی زندگی کند که چون بهشت باشد، و زندگانی او نیز چون بهشت باشد، باز هم نِق می‌زند.

### دوم، تعریف عدل و ظلم در میان عامه:

عدل در میان عامه، یعنی اینکه همگان به حق خود برسند، و اگر برخی برسند و برخی نرسند، ظلم است. بطور مثال، اگر هر روز، به تمامی افراد جامعه یک سیلی زده شود، عدل است؛ و به زبان دیگر، ظلمی که به همگان برسد، عدل است؛ و به همین سبب است که وقتی در جایی، زلزله یا توفانی رخ دهد و خسارات و تلفاتی ببار آورد، (برخلاف انتظار ناظران)، بازماندگان غالباً آرامند و فریاد و فغان نمی‌کنند زیرا آن تلفات و خسارات، به همگان رسیده است، و ظلمی که بر همگان وارد آید عدل است.

### سوم، تعریف عدل و ظلم در فلسفه:

فلاسفه می‌گویند: جهان همیشه بر عدالت بوده و خواهد بود؛ زیرا دنیا دار مکافات است و مردم (به جمع) مدام حاصل نیکی و بدی کار خود را می‌بینند؛ پس بشر اگر رنجور باشد، از حاصل کار خود اوست؛ و اگر گنجور باشد نیز از حاصل کار خود اوست. و چنین تفسیر می‌کنند که در این جهان، از گندم جو نمی‌روید، و برعکس. و با این تأویل، لزوم امر بمعروف و نهی از منکر را (بشدت) لازم می‌دانند. و تا اینجا، تفکر ایشان بر تفکر حکما منطبق است؛ اما برخی از فلاسفه جهان، به معاد معتقد نیستند و قیامت را در همین جهان می‌دانند، لذا در همین بخش با حکما اختلاف دارند. یعنی حکما، هم مکافات دنیوی را قبول دارند و هم آخروی را، و در میان آنان در همه جای جهان (در این مورد) اتفاق نظر هست، لکن برخی فلاسفه فقط مکافات دنیوی را باور دارند.

حکما، عدالت را به ترازویی تشبیه می‌کنند که محل تعادل آن عدل است؛ و عدل را به عدد صفر تشبیه می‌کنند، و معتقدند که کثیری از مردم در زیر صفر بسر می‌برند، و قلیلی در بالای صفر؛ و می‌گویند: به همین سبب است که (در طول تاریخ)، تلاش بشر بر این بوده است که به عدل، یعنی به (صفر) برسد، و نهایت آرزوی عامه، رسیدن به عدل (یعنی صفر) است؛ و این آرزو نشان آنست که اکثراً در زیر صفر بسر می‌برند، و مصلحان در محل صلاحند، و مفسدان در محل فساد؛ و صفر، مکان انسانهای عادل است:



و معتقدند که مسیر رسیدن به صلاح (خیر) است، و مسیر رسیدن به فساد، (شر). و چون مسیر خیر و شر در محل عدل به یکدیگر متصل است، هر کس در محدوده شر و فساد باشد، قادر است به عدالت برگردد و از آنجا به محدوده خیر و صلاح داخل شود، اما چنین بازگشتی بسی دشوار است و با ناباوری ناظران همراه؛ لکن میزان دشواری بازگشت از مسیر شر، بسته به آن است که تا چه حد در آن مسیر، پیش رفته باشد. و همچنین، هر کس که در محدوده خیر و صلاح باشد نیز ممکن است به عقب برگردد تا به عدالت برسد، و از آنجا به مسیر شر و فساد برود، و چنین عقبگردی نیز بسی دشوار است، لکن با افسوس و دریغ ناظران همراه خواهد بود. نگاه کنید به طرح فوق زیرا تفصیل آن موجب اطمینان است.

در هر صورت، حکما و فلاسفه، هر دو بر اینکه: [دنیا دار مکافات است، و مردم حاصل نیکی و بدی کار خود را (به جمع) در این جهان می‌بینند؛ و همین امر موجب وجوب - امر بمعروف و نهی از منکر - است]، اتفاق نظر دارند؛ ولی علاوه بر آن، نظر حکما بر دنیوی و آخروی بودن مکافات نیز است.

### ■ خارج از نوبت:

دنیا چون بازار است و اهل آن چون بازاریان؛ پس هر کس هر کالایی دارد، آنرا بنمایش می‌گذارد؛ مثلاً کوزه‌گر کوزه‌هایش را به نمایش می‌گذارد و کفشگر کفش‌هایش را و ماهیگیر، ماهی‌هایش را؛ و زنانی که هیچ کالایی جز اندامشان ندارند، آنرا به نمایش می‌گذارند تا باشد که خریداری بیابند.

## ناهنجاری اجتماعی، چگونه پدید می‌آید؟

گفتیم که منشأ تمامی ناهنجاریهای اجتماعی، **نادانیت**؛ لکن برخی از شدت نادانی، غالباً همین نادانی را، نهایت دانایی می‌پندارند! مثلاً فلان کار او بفلان علت، در فلانجا گیر است؛ می‌رود و پارتی بازی می‌کند و مقداری رشوه می‌دهد و آنرا راه می‌اندازد؛ و بعد که به خانه برمی‌گردد، روبه خانم، اشاره به مغزش می‌کند و پز می‌دهد و می‌گوید: «**خانم؛ ببین این مُخ چقدر کار می‌کند!... بالاخره فلان مشکل را حل کردم...**»

حال آنکه چنین مردمانی، نادان ترین مردمانند زیرا اگر دانا بودند، پارتی بازی نمی‌کردند، و رشوه نمی‌دادند و نه می‌گرفتند، زیرا می‌دانستند که این ناهنجاری باب می‌گردد و همه را راشی و مُرتشی می‌کند، و جامعه را در فساد اقتصادی، غوطه‌ور می‌سازد، که نتیجه آن، چیزی جز تباهی نیست. و یا در مثالی ساده‌تر، در صف ناوایی، یکی می‌آید و بحساب خودش زرنگی می‌کند و پیش از نوبت نان می‌گیرد، پس طبعاً قاعده عادلانه نوبت بهم می‌خورد، و همگان بر یکدیگر سبقت خواهند جُست و از آن پس، در ناوایی‌ها، اغتشاش جایگزین عدالت خواهد گردید. و همه ناهنجاریهای اجتماعی، بسادگی هرج و مرج در صف ناوایی پدید می‌آیند.

## سطح استانداردهای جامعه را چه کسی تعیین می‌کند؟

در یک کلام، **سطح استانداردهای هر جامعه را، مردمان همان جامعه تعیین می‌کنند، پس هر ناهنجاری در آن جامعه پیش آید، تقصیر از مردمان همان جامعه است** و بیش از این، هرچه بگوئیم، در اثبات همین مدعاست. مثلاً (در استاندارد صنعتی)، وقتی مردم، یخچالی را که با ورق آهن نازک و نامرغوب، و کمپرسور نامرغوب ساخته شده باشد را بخاطر مبلغی ارزانتر بودن، به یک یخچال مرغوب که با ورق ضخیم و ضد زنگ، و کمپرسور مرغوب ساخته شده ترجیح دهند، طبعاً آن کارخانه‌ای که یخچال مرغوب می‌سازد، فروش نخواهد داشت و جنسش [بزیان ساده] روی دستش باد می‌کند؛ حال اگر این کارخانه، بر ساختار و مرام خویش پای بفشارد، قطعاً ورشکست خواهد شد؛ پس ناچار است که مرغوبیت کالای خود را پایین بیاورد تا از ورشکستگی نجات یابد. پس چه کسی تعیین کننده سطح این استاندارد است؟... گفته می‌شود: **خریدار.**

**بی رو در بایستی:**

دنيا چون بازار است؛ و مردمان آن، چون خریداران و فروشندگان؛ پس اگر خریداران گُل بخرند، فروشندگان گُل می‌فروشند؛ و اگر گُه بخرند، گُه می‌فروشند؛ و آنانکه نخواهند گُه بفروشند، طبعاً گرسنه خواهند ماند. آیا دگانی را دیده‌اید که آنچه مردم نخرند عرضه کند؟

پس این خریدارانند که تعیین کننده‌اند، پس آنانکه اسباب مشاطگی می‌فروشند، ۱۰۰% مقصر نیستند زیرا خریداران حتی مردمان متوسط را نیز تشویق می‌کنند به فروش اسباب فساد! پس اگر با چنین فروشندگانی برخورد گردد، نتیجه جز آن نخواهد بود که اسباب فساد گران شود؛ زیرا مردم، خود باید راستکار باشند، یعنی «**خوش آن چاهی که از خود آورد آب**»؛ و نصیحت بر مردمان نادان، چون آبیست که در چاه فاضلاب بریزند.

همچون چشمه باشید تا از شما آب برگیرند؛ نه چون چاه فاضلاب که نجاست در آن بریزند!

گفتیم که مردمان هر جامعه‌ای، تعیین کننده استانداردهای جامعه خودند؛ خواه آن استانداردها، صنعتی باشند و یا اقتصادی و یا اجتماعی. پس با این دلایلی که عرض شد، مردم هر جامعه‌ای، خود مسئول نیکی‌ها و بدی‌های

جوامع خویشند. مثلاً اگر زنانی ناپاکند، به این سبب است که نادانان، همین را می‌خواهند، پس اگر چنین زنانی مورد اعتنای مردان نباشند، ناچارند به کسوتی درآیند که بنظر پسند آیند.

مثلاً دختران بسیاری هستند که بسی سنگین و متینند، بطوریکه نه از خانه بیرون می‌روند، و نه زیر ابرو برمی‌دارند، و نه آرایش می‌کنند، و نه با فیس بوک آشنايند؛ اما می‌بینیم که چنین دخترانی، بجرم پاکی، تنها می‌مانند؛ اما دخترانیکه از هفت دولت آزادند، با دوستانِ بی‌شمار، و صفحاتِ متعدد در فیس بوک با نامهای مُستعار، که با مدل‌های گوناگون بشکار می‌روند و شکار نیز می‌کنند؛ و این بسبب آنست که خریدار دارند!...

پس اگر آن دختران پاک نیز برای یافتن شوی، ناچار از پیروی از دختران ناپاک گردند، گناهِ کردارشان بگردن مردانیست که چنین استانداردی را باب کرده‌اند... و ما یکجانبه به قاضی نمی‌رویم و هر جا که ناچار باشیم برخی زنان را ملامت کنیم، در حقیقت مردان را مقصر می‌دانیم، و بر تقصیر آنان تأکید می‌کنیم!

در هر حالتی، مقصر اصلی مردانند! زیرا این مردانند که خریدار رفتار زنانند و قوام دهنده آنانند.

## تأثیر سواد بر فرهنگ مردم یک جامعه

**همه چیز در دنیا خوب است، اما برای مردمان خوب؛ و همه چیز در دنیا بد است، اما برای مردمان بد.** و این بیان بدین معناست که برای مردمان نیک و دانا، همه‌ی چیزهای دنیا، مفید و خوبند زیرا آن چیزها را به نیکی و بجا، و بموقع، و بمقدار لازم مصرف می‌کنند، لذا از آنها سود می‌برند... اما ابتدا باید **سود و زیان** را تعریف کنیم تا زبان یکدیگر را بهتر بفهمیم:

**سود منفعتی را گویند که به همگان برسد، و هر امری که بسود یکی و بزبان دیگری باشد، آن سود، زیان مُطلق است.** بطور مثال، اگر در هر جای جهان، یک بوته گندم کاشته شود، سود آن (بطور یکسان) به تمامی مردم جهان خواهد رسید؛ و اگر همان بوته گندم سوزانده شود، (مشروط بر آنکه به غرض نیست کردن باشد)، زیان آن (بطور یکسان) به تمامی مردم جهان خواهد رسید.

بی‌شک خواهید پرسید: چگونه؟

می‌گوئیم: مثلاً اگر مردمان یک قبیله‌ای (در هر جای جهان)، از نظر گندم، (یا هر مایحتاج دیگری)، خودکفا گردند، محتاج به خرید آن نخواهند بود، لذا به همان نسبت، آن گندم در بازار جهان، بیشتر و ارزاتر خواهد شد، پس همه‌ی جهانیان، از آن سود، سود خواهند برد، و چنین سودی، واقعاً سود است.

یا مثلاً سودی که سازندگان پورنو از فروش فیلم‌های خود می‌برند، زیان مُطلق است زیرا آن سود، فقط برای خودشان سود است، اما برای سایر جهانیان زیان؛ و اگر ساخت پورنو متوقف گردد، هم آنانکه می‌ساختند و می‌فروختند سود می‌برند [زیرا دیگر جاکشی نمی‌کنند]، و هم آنانکه تماشا می‌کردند [زیرا دیگر تماشا نمی‌کنند]؛ و هم باقی مردم جهان [زیرا دیگر آسیب نمی‌بینند].

و مثال دیگر را از زبان سعدی می‌آوریم که می‌گوید: « درویشی مستجاب الدعوة در بغداد پدید آمد، حجاج یوسف را خبر کردند؛ بخواندش و گفت: دعای خیری بر من کن. گفت: خدایا؛ جانش بستان. گفت: از بهر خدای، این چه دعاست؟ گفت: دعای خیر است تو را و جمله مسلمانان را...».

اما آن سودی که مدّ نظر عامه هست، (یعنی سودِ فردی)، البته گاهی واقعاً سود است، ولی غالباً زیان است؛ مثلاً برخی جنسی را تلفنی می‌خرند، و تلفنی نیز می‌فروشند، بدون آنکه حتی آنرا ببینند. و از آنکار پولی کلان بچنگ می‌آورند؛ اما فقط آنان و امثال آنان سود می‌برند، و دیگران از آن سودا زیان می‌بینند، پس آنچه آنان آنرا سود می‌پندارند، زیان است، زیرا نه تنها در آن مقطع، بلکه در دراز مدت نیز جامعه را بسوی انحراف و تباهی و فساد اقتصادی می‌کشاند، پس طبعاً چنین سودهایی، همه زیان است.

و یا مثلاً **زمین خدا** را می‌خرند و صبر می‌کنند تا گران شود [که طبعاً وقتی تصاحب شد، گران می‌شود]، آنگاه آنرا با قیمت گران می‌فروشند و این بظاهر سود است ولی در باطن، زیان.

• گفتیم: **[زمین خدا]**، پس لازم است اندکی آنرا تشریح کنیم.

آنچه در زمین و آسمانهاست، همه متعلق بخداست، و خدا آنرا به اختیار (جمیع) بشر نهاده است؛ پس هر چیزی که (در این زمین و آسمان آن) هست، در اختیار همگان است. مثلاً شما اجازه خودکشی ندارید، یعنی اختیار آسیب رساندن به جسم خودتان را ندارید زیرا متعلق بخدا هستید، پس چون متعلق بخداید، اختیار شما، بدست همگان است، که همگان نیز نمایندگان و قضاتی دارند، پس اگر خودکشی شما، مورد قبول آن قضات قرار گیرد و آنان اجازه خودکشی بشما بدهند، شما اجازه خودکشی دارید، وگرنه ندارید.

و این مثل بدن آوردیم تا بگوییم که زمین نیز متعلق بخداست، و چون متعلق بخداست، در اختیار همگان است، لکن اینطور نیست که همه بیایند و بر سر نقطه خاصی از آن زمین، مجادله کنند؛ بلکه این اختیار، تابع قوانین اولیه است، و آن این است که اگر کسی بر زمینی ساکن گردد، تا وقتی در آن سکونت دارد، آن زمین، نزد او امانت است؛ و پس از او، نزد اولاد او امانت است و آنان مجازند تا هرچند قرن بخواهند در آن سکونت گزینند، و کسی حق غصب آن زمین و بیرون راندن آنان را ندارد؛ و آنانکه بر آن زمین ساکنند نیز حق فروش آن زمین را ندارند لکن حق تعویض آن زمین با زمینی دیگر، و یا فروش سازه آن زمین را دارند؛ و سازه یعنی آنچه بر آن زمین ساخته و افزوده شود. و همچنین است اگر بر زمینی زراعت کنند و یا صنعت، که این نیز حکم سکونت دارد. و اگر کسی بر زمینی سکونت یا زراعت کند، سپس به زمینی دیگر کوچ کند، دیگر حقی بر زمین اول ندارد.

پس اگر کسی دارای سند زمینی ساده باشد، باید بداند که سند او در اصل مرتبط با سازه است و مربوط به زمین ساده نیست زیرا هر سندی از هر زمینی را پیگیری کنند، عاقبت به آنجا می‌رسند که هیچکس بر آن ساکن نبوده و مالکی جز خدا نداشته و ندارد، و به همین سبب است که می‌گویند: **[زمین خدا]**.

• توجه: آنچه در مورد زمین گفته شد، بازگفت قواعد اولیه است و برخی از آنها بر قوانین کنونی منطبق نیست!

ادامه بحث تأثیر سواد بر فرهنگ مردم جامعه:

بحث بر سر تأثیر سواد بر فرهنگ جامعه بود، اما بجهت ارتباط عناصر موضوع با یکدیگر، به مبحث اقتصاد داخل شدیم، لکن اکنون برگشتیم به ادامه آن بحث.

گفتیم: همه چیز در دنیا خوب است، اما برای مردمان خوب؛ و همه چیز در دنیا بد است، اما برای مردمان بد. و این بیان بدین معناست که برای مردمان نیک و دانا، همه‌ی چیزهای دنیا، مفید و خوبند زیرا آن چیزها را به نیکی و بجا، و بموقع، و بمقدار لازم مصرف می‌کنند، لذا از آنها سود می‌برند، مثلاً حتی از زهر نیز برای ساختن پادزهر استفاده می‌کنند. اما مردمان بد، بهترین چیزها را به بدترین وجه، و به ضرر خود، بمصرف می‌رسانند.

مثلاً خدا در مورد کتابی که متعلق به خود اوست، در آیه ۸۲ از سوره اسراء می‌گوید:

وَنَزَّلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا ﴿٨٢﴾ یعنی: و ما از قرآن آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است نازل می‌کنیم، و ستمکاران را جز خسارت نمی‌افزاید. (۸۲)



و بزبان ساده، یعنی این قرآن، برای مؤمنان شفاء و رحمت است، و ظالمان را جز زیان و خسارت افزون نمیکند. یعنی: «باران که لطافتِ طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس.»

مثلاً شما به شوهرتان می‌گویید که: با فلان زن حرف نزن که او وضعیت خراب است!... اما چه دانی که شوهر شما از ابتدا در پی آن زن بود، ولی می‌ترسید که اهلش نباشد، لذا جرأت نداشت که پا پیش بگذارد؛ اما حالا که شما او را آگاه ساختید و به اصطلاح، او را امر بمعروف کردید، او با قوت قلب و بدون ترس پیش خواهد رفت، زیرا اکنون دانست که طرف اهلاً و سهلاً...

و به همین سبب است که می‌گوید: این قرآن، برای مؤمنان شفاء و رحمت است، و ظالمان را جز زیان نمی‌افزاید. یعنی اگر شوهر شما بر عدالت بود، آن امر به معروف، از برای او شفاء و رحمت بود و در او اثر مثبت داشت، ولی چون ظالم بود، در او اثر معکوس گذاشت. و معنای ظالم [در اینجا] آن نیست که مثلاً سلطانی قدرتمند و ستمگر باشد، بلکه به همان معناست که در صفحه ۱۲ گفته‌ایم.

### عامل اصلی نابسامانی در زبان فارسی و ارتباط آن با فرهنگ جامعه ایران

پس از انقراض ساسانیان و سلطه اعراب بر ایران، زبانهای ایرانیک و بخصوص فارسی، دچار آشفتگی و سردرگمی سترگی شدند؛ و در این میان، زبان دری [یعنی زبان رسمی درباری]، از همه بیشتر با عربیک مخلوط شد، و طبعاً آن اختلاط، به زبانهای بومی ایرانیک نیز سرایت کرد. اما این آشفتگی در زبان فارسی عوامل متعددی داشت که در اینجا فقط مهمترین عامل آنرا به اختصار می‌کاویم، و اگر اجازه و رخصتی یافتیم، آنها را در مقاله مستقلی خواهیم نگاشت:

انحصاری بودن سواد (یا دبیری) در دربار شاهان ساسانی (و سلسله‌های پیش از آن)،  
و عدم اجازه عامه به داشتن سواد، باعث شد که زبان فارسی، زبان محاوره باقی بماند.

ما ایرانیان عموماً این نقص بزرگ را می‌پوشانیم و جلو نشر آن را می‌گیریم زیرا از پذیرش آن عار داریم. این تعصبی واپس‌گرایانه است و ما مدام این را گفته‌ایم که: ترقی ما از آن روزی آغاز خواهد شد که معایب خود را بپذیریم و به آنها اقرار ورزیم.

حقیقت اینست که تنها پس از سقوط ساسانیان و ظهور اسلام بود که ما اجازه یافتیم همگان و با اختیار خود، باسواد شویم؛ و درست به همین سبب است که هیچگونه کتاب و نوشته‌ای (جز آنچه موبدان زرتشتی و دبیران درباری نوشته‌اند) از ایران پیش از اسلام در دست نداریم؛ و این مهم‌ترین عامل رکود زبان و خط فارسی و سایر زبانهای ایرانیک بود، زیرا اولاً بیسوادی ایرانیان موجب تحقیر ایشان در قیاس با اعراب می‌شد [زیرا عربها غالباً باسواد بودند]؛ و ثانیاً همین امر باعث شد که خط ایرانیک متحول و ماندگار نگردد، و زبان ایرانیک، زبان نوشتاری نباشد، و هیچ اثر و نوشته‌ای از گذشته برجای نماند...

و باز همین امر موجب شد که حتی پس از ظهور اسلام نیز دانشمندان ما، [مثل بوعلی سینا]، کُتب و رسالات خود را به زبان عربی بنویسند زیرا کسی که حرفی برای گفتن دارد، قاعدتاً از زبانی استفاده میکند که اولاً رسا باشد و در ثانی، مخاطب داشته باشد، که زبان فارسی آن روزگار، واجد این شرایط نبود.

غیر از کُتب دینی زرتشتی که اوستا و ملحقات آنست، تنها کتابی که از ایران پیش از اسلام باقی مانده است، کلیله و دمنه است، که آن نیز در قرن ششم هجری، توسط نصرالله منشی، دبیر بهرامشاه غزنوی - از عربی به (نیمه فارسی - نیمه عربی) ترجمه شد؛ که در مقدمه آن، نصرالله منشی، بهرامشاه را هزاران بار بیش از خدا می‌ستاید بطوریکه شرح آنرا مجالی نیست؛ اما لازم است دربارهٔ بیوگرافی این کتاب، اندکی توضیح دهیم:

کتاب کلیله و دمنه، در اصل از هند است و بین ۲۰۰۰ تا ۴۰۰۰ سال قدمت دارد. این کتاب، تلفیقی از چند کتاب پندآموز هندیست که مهمترین آنها (پنجه تتره) در سانسکریت یعنی (پنج فصل) است.

کلیله و دمنه، بدستور خسرو انوشیروان [یعنی مقارن تولد پیامبر اسلام، و اواخر دوران ساسانی] به ایران آورده شد و به زبان فارسی میانه [یعنی زبان پهلوی] ترجمه گردید؛ و عامل این ترجمه [بنا بر شواهد] بُرزوی پزشکی است؛ و (پزشک) در ایرانیکی، کسی را گویند که از پختن گیاهان دارویی، اشک بگیرد (یعنی عرق بگیرد)، و از آن طریق، بیماران را مداوا کند؛ بنابراین، او را بُرزوی طیب نیز می‌نامند.

کلیله و دمنه که در هند (پنجه تتره) نام داشت، وقتی به ایران آمد و بزبان پهلوی ترجمه گشت، (دو تورگ) نام نهاده شد؛ و (دو تورگ) با تلفظ **do toorg** بمعنای (دو شغال) است؛ و کلیله و دمنه، نامهای آن دو شغال است، و چون این دو شغال در بخش بزرگی از این کتاب حضور دارند، نام این کتاب، (در فارسی و عربی) بنام آنهاست. گفتیم که در زبان پهلوی، این کتاب، (دو تورگ) نامیده شد زیرا در آن دوران، شغال را (تورگ) می‌نامیدند، و هنوز نیز در زبانهای بومی ایرانیکی، شغال را در برخی نواحی (توره) و در برخی نواحی (تورگ) می‌نامند.

پس از تسلط اعراب بر ایران، یعنی در اواخر دوران بنی‌امیه و اوائل دوران بنی‌عباس، روزبه پسر دادبه که متولد شهر (جوز فارس) یعنی فیروزآباد کنونی بود، کتاب (دو تورگ) را از زبان پهلوی به عربی ترجمه نمود ولی نام کتاب را تغییر داد و آنرا (کلیله و دمنه) نام نهاد، و باب بُرزوی طیب را نیز بر آن افزود.

[توضیح اینکه روزبه زرتشتی بود، و پس از اسلام آوردن به عبدالله ابن مقفع تغییر نام داد.]

و مقصود ما از توضیح در مورد کلیله و دمنه این بود که بگوییم:

۱ - اصل این کتاب، از هند بود [یعنی از ایران نبود].

۲ - چون عامه سواد فارسی نداشتند، این کتاب در قرن اول هجری (توسط روزبه) به عربی ترجمه شد.

۳ - از نسخه پهلوی آن، هیچ اثری نیست.

کسی آب خواهد نوشید که بگوید: «تشنه‌ام»؛ و کسی نان خواهد جوید که بگوید: «گرسنه‌ام»؛ و آنکه مدام بگوید: «سیرم»، گرسنه خواهد ماند زیرا نه آب خواهد نوشید و نه نان خواهد جوید.

اکنون از دوران سلطه رسمی اعراب بر ایران، [انقراض خلافت عباسیان ۶۵۶ هـ ق] بیش از نهصد سال می‌گذرد ولی ما طی این سالها و قرن‌ها، برای زبان فارسی، کاری اساسی نکرده‌ایم... برخی اندیشیدیم که چگونه پولدار شویم، و برخی نیز نشستیم و گفتیم: «هنر نزد ایرانیان است و بس»!... و ندانستیم این رمز را که: کسی آب خواهد نوشید که بگوید: «تشنه‌ام»؛ و کسی نان خواهد جوید که بگوید: «گرسنه‌ام»؛ و آنکه مدام بگوید: «سیرم»، گرسنه خواهد ماند زیرا نه آب خواهد نوشید و نه نان خواهد جوید.

بینگم و بین‌الله، خودتان قضاوت کنید! آیا آنانکه مردمان را بسبب قصورشان در عزم امور ملامت می‌کنند، مورد نفرت مردم نیستند؟... و آیا آنانکه مردم را خوشباش می‌گویند، مورد محبت مردم نیستند؟

**یک ابله بیسواد، بسی بهتر از یک ابله باسواد است.**

گویند انوشیروان را نزدیک مرز روم، بمال نیاز افتاد، و در خزانه سیصد هزار درم کم بود. خواست تا قاصدان به اراک فرستد تا زر بیاورند؛ بزرگمهر گفت: این راهی دراز است، و سپاه تا رسیدن زر بی‌برگ ماند؛ بهتر آنست که این مال از توانگران شهرهای نزدیک وام گرفته شود و چون زر برسد، وام پرداخته گردد. انوشیروان پذیرفت و فرستادگان به شهرها روانه کرد تا از برای او وام ستانند. و از مالداران شهر کفشگری بود که چون شمار وام بدانست، سنگ و قپان بیاورد و تمام بداد. آنگاه فرستاده را گفت که مرا آرزوییست و از شاه خواهم تا مرا بدان شادمان فرماید؛ کودکی دارم که بسی هوشمند است و خواهم شاه دستوری دهد تا او را به فرهنگیان سپارم و به او سواد و دانش آموزم.

چون فرستاده نزد خسرو بازگشت، شاه از آنمابه که آورده بود خشنود گشت، و از آنکه موزه دوزی [یعنی کفش‌دوزی] را چنین مایه هست، بخود ببالید؛ لیکن چون آرزوی کفشگر را بشنید، آنرا نپذیرفت، و بفرمود تا آن سیم و زر که از پیش کفشگر آورده بودند، همچنانکه بود بدو بازپس دهند...

این روایت را فردوسی نیز در شاهنامه آورده است، و اگر در جزئیات آن جای تردید باشد، از کلیات آن چنین برمی آید که در دوران ساسانیان و پیش از آن، جز دین دبیران و درباریان، کسی حق باسواد شدن نداشته است؛ و انوشیروان نیز به داد گری معروفست، پس چه سببی داشته که ساسانیان را بدین روش واداشته است؟

حقیقت اینست که [در دوران هخامنشیان، و اشکانیان، و ساسانیان] هرگاه اجازه داده می شد تا مردم سواد بیاموزند، فتنه ای برمی خاست و ابله‌ی مردم را بشورش وامی داشت و این مثل از آن دوران بجا مانده است که: **یک ابله بیسواد، بسی بهتر از یک ابله با سواد است.** و بدین سبب بود که شاهان ایران (پیش از اسلام)، دغدغه درونی نداشتند، و به همین سبب، مجال کشور گشایی می یافتند، لذا قلمرو ایران غالباً پهناور بود.

### سواد چون ابزار است که اگر در دست استاد باشد مفید است.

این موضوع از دیرباز ثابت شده است که همچنانکه عینک سواد نمی آورد، سواد نیز شعور نمی آورد... پس ابتدا داستان سواد و عینک را می گوئیم، زیرا ممکن است برخی نشنیده باشند:

آورده اند که مردی از پیش مکتبخانه ای می گذشت، پس ملای مکتبخانه را دید که کودکان را درس می داد، و کتابی پیش او بود که می خواند در حالیکه عینکی بچشم داشت. آن مرد پنداشت که ملای مکتبخانه بموجب عینک توانا به خواندن است؛ پس به نزد استاد عینک ساز رفت و او را گفت که عینکی از برایم بساز تا بخوانم! چون عینک ساخته شد، آنرا بچشم نهاد و کتابی برگرفت تا بخواند؛ اما خواندن ندانست. پس استاد را گفت: این چه عینکی ست که خواندن نداند؟ استاد پرسید: مگر پیش از این، خواندن می دانستی؟ مرد گفت: «نی». استاد گفت: عینک که سواد نمی آورد!...

شما از هر کسی پرسید که سواد خوبست یا بد؟ می گوید: «خوبست»؛ ولی مردم عموماً نمی دانند که سواد، مانند هر ابزاری، فقط یک وسیله است و (صفت) نیست تا مثلاً مثل (نجابت) جزء بدیهیات باشد. و خوبی و بدی هر ابزاری، وابسته به کاربر آنست. پس سواد می تواند خوب باشد، و نیز می تواند بد باشد. مثل چراغ که در خوبی آن تردید نیست، اما اگر در دست پاسبان باشد، با دقت بیشتری پاسبانی می کند، و اگر در دست دزد باشد، با دقت بیشتری دزدی می کند؛ و حکما گفته اند: «دزدی که با چراغ آید، گزیده تر برد کالا».

پیش از این، دوبار تکرار کردیم که: **همه چیز در دنیا خوب است، اما برای مردمان خوب؛ و همه چیز در دنیا بد است، اما برای مردمان بد.** و این بیان بدین معناست که برای مردمان نیک و دانا، همه ی چیزهای دنیا، مفید و خوبند زیرا آن چیزها را به نیکی و بجا، و بموقع، و بمقدار لازم مصرف می کنند، لذا از آنها سود می برند. پس خوانندگان باید دانسته باشند که **همه چیز در دنیا خوب است، اما برای مردمان خوب.** یعنی با همین سواد می توان کتابی نوشت که در همین جهان، مردم را بسوی بهشت ببرد، و با همین سواد می توان کتابی نوشت که مردم را به دوزخ بسپارد. اما مهمتر از آن خواننده است که نوشته را بخواند، و به وزیر عقل واگذارد تا او هر آنچه نیکوست را بپذیرد و هر آنچه بد است را به برهان رد کند.

وقتی میرزا تقی خان امیر کبیر از وزارت معزول و به کاشان تبعید شد، در کاروانسرای میان راه، دوستی را دید و با یکدیگر گپ زدند. و امیر کبیر گفت: من ابتدا فکر می کردم که مملکت، وزیر دانا می خواهد؛ و مدتی بعد به این نتیجه رسیدم که مملکت، شاه دانا می خواهد؛ اما اکنون می فهمم که **مملکت، ملت دانا می خواهد.**

در هر صورت، آنانکه شعورمندند، طبعاً باید بدانند که با حلوا - حلوا گفتن، دهن شیرین نمی شود و آنچه مهم است، نتیجه امر است؛ و **زمینی که حاصلخیز است، از حاصلش پیداست که حاصلخیز است.**

پس وقتی عقل نباشد، سواد نیز بلای جان آدم است؛ مثلاً در جوامع دانا، یک کشاورز به دانشگاهی می رود و درس کشاورزی می خواند، و تخصص می گیرد، سپس مجهزتر از پیش، بیل برمی دارد و به کشاورزی می پردازد، و از تلفیق علم و عمل، خود و دیگران را بهر مند می سازد؛ اما در جوامع نادان، [به تقلید از جوامع دانا]، وقتی کسی (مثلاً در کشاورزی) تخصص گرفت، از کشاورزی چیزی نمی داند، زیرا درس خواندنش بغرض آموختن نبود بلکه بغرض نمره گرفتن و قبول شدن و استخدام شدن بود، (پس هر چه می آموزد، پس از تحصیل است)،

وانگهی، او می‌پندارد که دیگر نباید کار کند بلکه باید پشت میز بنشیند! دیگر به این نمی‌اندیشد که اگر همه بدانگاه بروند و بعد بیایند پشت میز بنشینند، چه کسی در آنسوی میز بایستد؟! یا مثلاً اگر همه پزشک باشند، چه کسی مریض باشد؟! یا اگر همه سبزی بفروشند، چه کسی سبزی بخرد؟! و الی آخر...

مثلاً تا چهل سال پیش، در یکی از کشورهای جهان سوم، شهری بود که باغات و کشاورزی آن معروف بود، و آن باغات توسط رودی که از راه دوری می‌آمد آبیاری می‌گردید؛ پس بر آن رود سدی بستند، و آب آن سد را که دارای باکتری‌ها و مواد لازمه کشاورزی بود، (بعنوان آب شرب) به شهر مجاور فرستادند، لذا شهر مجاور آنقدر رشد کرد و توسعه یافت که تا بس، در حالیکه حتی یک عدد تخم مرغ نیز در آن تولید نمی‌شد...

اما شهر اول که در باغداری و کشاورزی رتبه بالایی داشت، طبعاً دچار بی‌آبی گشت، لذا همان مهندسان دانشمند، دستور دادند چاههایی حفر کنند و توسط آب چاه، آن باغات و زراعات را آب دهند؛ و البته، حفر آن چاهها، مشکل بی‌آبی را رفع کرد، اما آب چاه، نه فقط اکسیژن ندارد، بلکه مواد لازم و باکتریهای مفید و ضد آفت را نیز ندارد، لذا آن باغها و زراعتها، دچار صد رقم بیماری و آفت شدند و از بین رفتند، بطوریکه اکنون فقط کورسویی از آن باغات باقیست. البته آن مهندسان، بسیار کوشیدند که آن آفات را از بین ببرند ولی نتوانستند. در حالیکه مردم بومی آنجا، با آنکه سواد نداشتند، قرن‌ها، آن باغها و زراعتها را سرسبز و سالم نگهداشته بودند. البته ما از آخرین وضعیت آن شهر مطلع نیستیم و نمی‌دانیم که بالاخره آن مهندسان دانشمند، توانستند علت بروز آن آفات را کشف کنند و به عیب کار خود پی ببرند یا هنوز نه!

### « خر عیسی گرش بمکه برند چون بیاید، هنوز خر باشد »

روزی با پزشکی جراح، درباره ترمیم بکارت بحث می‌کردیم، و ایشان مدعی بود که « ما از آبروریزی پیشگیری می‌کنیم، و با ترمیم پرده بکارت، آبروی خانواده‌ها را حفظ می‌کنیم ». پس او را گفتیم که: کار شما، خلاف شرع، و خلاف قانون، و خلاف انسانیت است زیرا شما موجب پشتگرمی مفسدانید و آنان به پشتی شما زنا می‌دهند چراکه می‌دانند **جاکشانی** هستند که بکارتشان را ترمیم کنند، وانگهی، شما از سویی شریک گناه آنانید و از سوی دیگر شریک کلاهبرداری آنان، زیرا آنان می‌خواهند کلاه‌های گشاد بر سر مردی بگذارند و خود را بکر و دست نخورده بنمایانند، پس شما نیز در آن کلاهبرداری مشارکت دارید؛ **و از همه بدتر اینکه شما کاری می‌کنید که دختران باکره واقعی نیز مورد تردید قرار گیرند، پس جرم شما، بارها بیش از آن مفسدان است.**

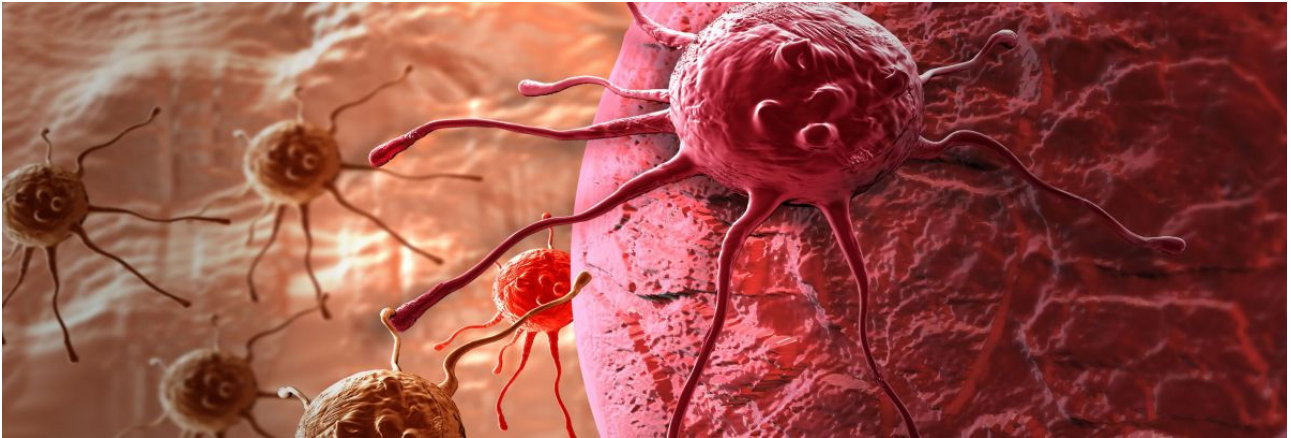
### اصلاح هر جامعه، توسط افراد همان جامعه میسر است

امر بمعروف و نهی از منکر از فروع دین است، اما ما در مسائل دینی تخصص نداریم، لذا در هیچ جای این مقاله، هیچ موضوعی را از منظر فقهی مطرح نکرده‌ایم؛ و اگر شباهتی میان گفتار ما و علوم دینی باشد، بسبب آنست که ما برخی مسائل را از منظر حکمت تعریف کرده‌ایم؛ و چون دین نیز بر مبنای حکمت است، طبعاً به یکدیگر شباهت دارند. مثلاً حکما معتقدند که **امر بمعروف و نهی از منکر، از نان شب واجب تر است**، و چنین استدلال می‌کنند و می‌گویند: شما با یک بیماری مسری چگونه برخورد می‌کنید؟ چرا همگان بدست و پا می‌افتید؟ چرا از آن بیماران فرار می‌کنید؟ و چرا از آنان، می‌پرهیزید؟... برای اینکه می‌دانید که آن بیماری واگیر است و شما را مریض می‌کند!... **و بیماری‌های اجتماعی نیز مانند بیماریهای جسمانی واگیر هستند**، و اگر کسی در میان آنان آمد و شد کند ولی بیمار نگردد، بی‌تردید واکسن زده است، و نام آن واکسن (عقل) است؛ **و کسی که دارای عقل باشد، دچار بیماریهای اجتماعی نمی‌شود، زیرا اینگونه بیماریها مختص نادانان و جاهلان است.**

**و امر بمعروف آن نیست که با بیماران اجتماعی دست بگریبان شوید**، بلکه ابتدا از بستگان خود شروع کنید و آنها را نصیحت کنید، و اگر نپذیرفتند، از آنان دوری بجوید. و نسبت به بیماران غریبه، بی‌اعتنا باشید، یعنی از آنان روی بگردانید؛ و اگر هیچ روشی مؤثر نبود، آنگاه آنان را از جامعه خویش برانید اگرچه خویشاوند باشند؛ و این حق مطلق شماست. ولی توجه داشته باشید که ابتدا تنها و منزوی خواهید شد و دوستان خویش را از دست خواهید داد اما سرانجام خوبی خواهید داشت.

## نادانی موجب اضطراب است، و اضطراب موجب ادبار

تمامی عناصر جهان بهم وابسته‌اند و ما بسی سعی کرده‌ایم که حتی‌الامکان از دایرهٔ مسائل زندگی زناشویی بیرون نشویم، لکن عوامل مهمی چون **اضطراب** در زندگانی انسان بسیار موثر است، و اگرچه ظاهراً به زندگی زناشویی هیچ ربطی ندارد، اما وقتی نیک نگریسته شود، دیده می‌شود که: **منشأ اشتباهات بشر، نادانیت؛ و نادانی موجب وارد شدن به مرحلهٔ اضطراب می‌گردد، و اضطراب، باعث چندین خطاست؛ که آن خطاها هر یک به تنهایی، چندین اضطراب بوجود می‌آورند؛ و هر اضطراب نیز چندین خطا، و هر خطا، چندین اضطراب دیگر... و این تومور خطرناک که در ابتدا فقط یک سلول کوچک بود، آنقدر تکثیر می‌گردد تا به یک بیماری فردی یا جمعی بدل شود، و آن فرد، یا آن جامعه را از پای در آورد.**



بطور ساده، دکانداری را فرض کنید که قواعد کسب را به درستی عمل نکند و یا ولخرجی کند، در نتیجه خرج او از دخلش پیشی می‌گیرد و بدهکار می‌گردد، و با این خطا، وارد مرحلهٔ اضطراب می‌شود؛ پس ناچار است وام بگیرد و ربا بدهد، [و این ربا نیز بطور جداگانه، بجان جامعه می‌افتد و مفساد اقتصادی پدید می‌آورد که آنرا دنبال نمی‌کنیم زیرا بطول می‌انجامد؛ و فقط ماجرای دکاندار را پی می‌گیریم]، دکاندار وقتی وام گرفت، ناچار است آن وام را بعلاوهٔ سود آن بازپس دهد، پس اگر با همان روش پیشین پیش برود، سرانجامی جز ورشکستگی نخواهد داشت. و اگر امساک کند، باید علاوه بر مخارج معمول خود، وام و سود آنرا نیز عودت دهد، پس باید گرانفروشی کند؛ یعنی دیگران را بدوشد، تا دیگ خودش بجوشد...

همچنین ملت‌هایی مثل افغانستان، یا سوریه و عراق، بسبب نادانی که در ذات اکثرشان هست، در طول تاریخ بشر، پیوسته در اضطراب بوده‌اند؛ و به همین علت، دائماً (یعنی در طول تاریخ)، از چاله به چاه افتاده‌اند، و هرگز ترقی نکرده‌اند. یعنی در واقع بسبب آنکه نادان بوده‌اند، همیشه در کشاکش بوده‌اند و مدام وضعیت خطیر داشته‌اند؛ پس (اگر هم استعدادی داشته‌اند) فرصت ابراز آنرا نیافته‌اند؛ و اگر ابراز کرده‌اند نیز کسی توجه نکرده است؛ زیرا چنانکه گفتیم، چنین مردمانی اکثراً نادانند؛ لذا برخی که پول دارند، خوشی چنان لگدی به ایشان می‌زند که عقل از سرشان می‌پرد، پس بکارهای عجیب روی می‌آورند؛ مثلاً شیر و ببر و تمساح و اینطور چیزها را بعنوان حیوان خانگی در خانه نگه می‌دارند؛ و اگر کم‌پول باشند، تنها چیزی که می‌شناسند پول است، و از پی آن می‌دوند. پس اگر کسی پیدا شود که اندک استعدادی داشته باشد و بتواند مثل منصور حلاج، مسائل فردی و اجتماعی را حلاجی کند، (از شدت نفرت) او را شلاق می‌زنند، پس اگر زیر ضربات شلاق نمرد، سنگسارش می‌کنند، و باز نیز اگر نمرد، مثله‌اش می‌کنند زیرا کسی داناتر از خو را نمی‌توانند ببینند...

نشانهٔ چنین مردمانی اینست که ایراد را از سلاطین خود می‌دانند، و هیچکس در میانشان نیست که این تابو را بشکند و کلاهش را قاضی کند و از خودش بپرسد که: آیا تمام سلاطین (در طول تاریخ)، بد بودند؟... و آیا تنها مردم بودند که مدام خوب بودند؟!... و آیا مثلاً محمود افغان، از آسمان روی تخت افتاد؟!...

## تأثیر شرایط اقتصاد اجتماعی بر کانون خانواده

اگرچه سیاست اقتصاد داخلی، بر روابط میان افراد جامعه و بخصوص کانون خانواده بشدت مؤثر است، لکن ما در شرایطی نیستیم که به بررسی موضوع اقتصاد اجتماعی پردازیم و در این مورد خاص، اظهار نظر کنیم، زیرا در جریان این امر نیستیم و اطلاعات ما در این مورد بسیار اندک است؛ و اگر اطلاعات جامعی نیز می‌داشتیم، چه بسا آنرا درج نمی‌کردیم، چراکه اقتصاد از جمله عناصر استراتژیک است و نشر آن بخلاف تدبیر. پس نمی‌توان گفت: شرایط اقتصادی چگونه است، لکن می‌توان گفت که چگونه باید باشد. زیرا در این حالت، هیچ آمار و ارقامی نشر نمی‌گردد تا اجانب فایده برگیرند، لکن دوستان از این گفتار بهره می‌گیرند:

● رفتگران، شریف‌ترین مردمانند، زیرا فساد را از جامعه برمی‌دارند تا تن به ذلت نسپارند و لقمه حرام بر دهان نگذارند. و پست‌ترین مردمان، آنانند که در نشر فساد می‌کوشند تا جامعه زربفت پیوشند.

● شریف‌ترین کارها، برزیگریست و پیشینیان گفته‌اند: آنکه گندم می‌کارد، راستی می‌افشاند؛ و دوم صنعتگرانند و سوم سوداگران، و چهارم پیشه‌ورانِ درستکار.

● در جهان، زشت‌ترین کارها روسپی‌گری‌ست؛ و روسپیان چون توالت عمومی‌اند که پلیدکاران سکه‌ای نهند و در آنان تخلیه کنند و بروند. و روسپی‌گری، آخرین خط سرخ بشر است.

### ● مادی‌گرایی مطلق، موجب فساد اجتماعیست:

عقل آنست که از فرع به اصل برود، یعنی برعکس نیندیشد و فرع را اصل قرار ندهد. مثلاً مانند برخی، نگوید که: «ما دنیا آمده‌ایم تا پولدار شویم» و این گفته، موجب فساد است و گوینده آن، حکم مُفسدِ فی‌الارض را دارد؛ زیرا جامعه را چنان منحرف می‌سازد که اصلاح آن به آسانی میسر نیست؛ و به همین سبب است که قُدا گفته‌اند: یک ابله بیسواد، بسی بهتر از یک ابله باسواد است، زیرا حرف یک ابله بیسواد، خریدار ندارد؛ اما یک ابله باسواد چون به دانشگاه رفته و مثلاً دکترا گرفته است، حرفش خریدار دارد، لذا قادر است جامعه را چنان منحرف کند که صد عاقل در اصلاح آن حیران بمانند...

### ● اقتصاد، لازمه زندگیست اما نمی‌توان زندگی را فدای اقتصاد کرد.

در زندگانی اقتصادی انسان، صدها خط قرمز هست و انسان را گفته‌اند: اگر خواهی شرافت انسانی خویشتن را حفظ کنی و جامعه را تباه نسازی، باید بدون آنکه خطوط قرمز رد کنی، روزی خود را کسب کنی.

بعنوان مثال، چیستانی هست که: دهقانی بود و گرگی داشت و بسته علفی و گوسفندی، و می‌خواست که از رودخانه‌ای بگذرد، و در آن گذرگاه پلی بود که ظرفیت دو چیز را داشت، حال آنکه آنان چهار چیز بودند. پس مرد می‌بایست چند بار به آنسوی پل برود و بازگردد. اما چه کند، و چگونه برود و بازگردد که گرگ با گوسفند تنها نباشد و گوسفند با علف؛ تا گرگ گوسفند را نخورد و گوسفند علف را؟

پس اگر شرف نزد کسی مهم نباشد، بسی راه برای کسب درآمد هست؛ از جمله، کلاهبراری، دزدی، و راهزنی و فروش اسباب مشاطگی و غیره؛ و آخرین خط قرمز بشری، روسپی‌گری‌ست.

● هیچکس نباید یکسبه توانگر گردد، چه امید مردمان مبدل به یأس می‌گردد، و انگیزه کار، از کف می‌رود.

● هیچکس نباید بی‌رنج به گنج برسد، زیرا اگر چنین گردد، همگان در پی گنج بی‌رنج خواهند رفت.

● شکاف طبقاتی غیر معروف، موجب فراهم شدن زمینه برای کمونیسیم است.

● جامعه نباید به این نتیجه برسد که: پول، حلال تمام مشکلات است.

● عدالت اقتصادی، انگیزه‌ایست برای رشد حقیقی و سلامت جامعه.

● انسان به امید زنده است، و عدم عدالت اقتصادی، مساویست با ناامیدی افراد و انحراف جامعه.

● نصایح ناصحان فقط هنگامی مؤثر است که شنونده در حالت اضطراب نباشد؛ مثلاً وقتی کسی مشکلی دارد که جز با پول حل نمی‌شود، گوشش بدهکار هیچ سخنی نیست؛ پس مدیران باید کاری کنند که (حتی‌المقدور) مردم در اضطراب قرار نگیرند، آنگاه اگر نصیحت را نشنوند، مقصردند، و گرنه نیستند.

## تأثیر پلیس بر درستکاری جامعه

البته ما در بطن مدیریت جامعه نیستیم و این موضوع را نیز بدرستی نمی‌دانیم که چرا پلیسهای شهرها، در آن شهرها غریبه‌اند و با اهالی آن شهرها و سوابق آنها آشنایی ندارند. بسا این سیاستی باشد که سود آن به زیان آن بیارزد، پس اگر این سیاستی مدیریت شده است، ما در این خصوص، پیشنهادی نداریم، اما اگر این موضوع بطور اتفاقی پیش آمده باشد، پیشنهاد ما به شرح زیر است:

• اگر پلیسهای هر شهر یا هر منطقه، در همان منطقه متولد و بزرگ شده باشند، اهالی آن شهر یا منطقه را بهتر می‌شناسند و نیکان و بدان، و درستکاران و تبهکاران آنجا را از یکدیگر تمیز می‌دهند. علاوه بر این، بهتر است برای همان پلیسهای آشنا، کلاسهای در نظر گرفته شود که درس آن کلاسها، شامل شناخت اهالی آن شهر یا منطقه باشد تا پلیس بتواند سوابق هر فرد را کاملاً بداند.

### سود و زیان محلی بودن پلیس:

در اینکه یک پلیس (بر خلاف همه اصناف) باید به همه کس و همه چیز مشکوک باشد، تردیدی نیست؛ زیرا وظیفه پلیس، پیشگیری از وقوع جرم، و کشف جرم، و دستگیری مجرم در هنگام پاسداریست؛ و مجری دستورات دادگستری نیز هست؛ پس شناخت او از شاکی و متشاکی، بر دستگیری متشاکی اثر مهمی دارد.

مثلاً فرض کنید که کسی بعنوان شاکی به مرکز پلیس مراجعه می‌کند، پس اگر پلیس بیوگرافی آن شاکی را بداند، همینکه او را ببیند می‌شناسد و می‌داند که او درستکار است یا معمولی و یا تبهکار، و می‌داند که شکایت او تا چه اندازه بجا، یا تا چه اندازه بیجاست؛ و همچنین متشاکی را نیز می‌شناسد و می‌داند که او درستکار است یا معمولی و یا تبهکار؛ بنابراین، برخورد با آنها، به تناسب شخصیت آنها خواهد بود. مثلاً گاهی ممکن است که متشاکی فردی محترم باشد و آوردنش به کلانتری، با یک تلفن میسر باشد...

مرد محترمی می‌گفت: « من سالها زحمت کشیدم تا آبرویی بدست آوردم، اما شبی ناگهان پلیس به خانه‌ام یورش آورد و من حیران بودم که چه اتفاقی افتاده است؛ بالاخره مرا دستبند زدند و به کلانتری بردند در حالیکه همسایگان بمن نگاه می‌کردند و من سرافکنده و شرمسار بودم؛ وقتی به کلانتری رسیدیم بمن گفتند که از تو بجرم کلاهبرداری شکایت شده است، و من حیران بودم که کلاه بر سر چه کسی گذاشته‌ام. سپس مرا به زندان موقت فرستادند، و در آن زندان، تبهکارانی را دیدم که هرگز ندیده بودم. صبح که شاکی من آمد دیدم همان کسی‌ست که بطور موقت، بمدت دو ماه مغازه‌اش را بعنوان انبار اجاره کرده بودم و سه شب قبل از آن، در حضور خودش مغازه را تخلیه کرده و تحویلش دادم اما او بعنوان کلاهبردار از من شکایت کرده و نوشته بود که شبانه و بیخبر، مغازه را خالی کرده و فرار کرده‌ام. من به او گفتم: آخر پدر بیامرز؛ آن شبی که مغازه را تخلیه کردم، خودت حاضر بودی و حتی کمی کمک هم کردی، و راننده و انت نیز شاهد است، و کرایه‌ای که قرار کرده بودیم نیز تحویل پسرت دادم، دیگر چه کلاهی بر سرت گذاشتم و این دروغها چیست که نوشته‌ای؟ وقتی چنین گفتم، با موبایلش به جایی تلفن زد و سپس با خنده بسوی من آمد و روبوسی و عذرخواهی کرد... گویا پسرش در مورد اجاره به او چیزی نگفته بود؛ و آن اجاره فقط دویست هزار تومان بود، ولی بقدر دو میلیارد تومان آبرویم رفت. حال نمی‌دانم که همسایگان حرفم را باور کردند یا نه!... »

و از این دست خاطرات تلخ در میان مردم، خیلی - خیلی زیاد است.

در هر صورت، محلی بودن پلیس، سه اثر مهم بر درستکاری جامعه دارد، یکی اینکه افراد آن جامعه بسبب آشنایی با پلیس، بیشتر احساس امنیت می‌کنند؛ دوم اینکه بسبب همان آشنایی و حفظ آبرویشان، کمتر خلاف می‌کنند؛ و سوم اینکه آبروی افراد شریف محفوظ می‌ماند، لذا برای حفظ آن، کوشش بیشتری می‌کنند. مثلاً کسی که لباسش تمیز است، اگر دست به آن بزنی، خود را کنار می‌کشد زیرا می‌ترسد که لباسش کثیف گردد؛ اما آنکه لباسش کثیف است، خود را کنار نمی‌کشد زیرا از کثیف تر شدن آن پروا ندارد.

• زیان محلی بودن پلیس فقط آنست که ممکن است از آشنایان خود طرفداری کند که علاج آن دشوار نیست.

## تأثیر روش داستان پردازی نوین بر جوامع جهان

در جهان، خیلی چیزها هست که با موضوع بحث زندگی و طلاق مرتبط است، اما ما بسیاری چیزها را ناکفته گذاشتیم و سعی کردیم که تا جای ممکن، از ورود به بحثهای حاشیه‌ای پرهیزیم. مثلاً یکی از مباحث موثر در زندگی بشر و بالا رفتن میزان طلاق، روش داستان‌سرایی نوینی‌ست که بتازگی در دانشکده‌ها تدریس می‌شود و طرفداران زیادی نیز دارد. بسی مردمان هستند که چنین موضوعی را با زندگی و طلاق، بی ارتباط می‌دانند زیرا وقتی چیزی، یکی دوبار بغلتد، دیگر او را نمی‌شناسند و نمی‌دانند که این، همان چیز است. و این حکایت - حکایت همان گرگ است که به لباس آهو در آمد و خود را مادر آهو بچگان وانمود و آنها را فریفت و خورد؛ زیرا او با تغییر لباس، کاری کرد که آهو بچگان، او را نشناسند.

در داستان‌پردازی جدید، داستان‌سرا فکر می‌کند که بهتر است محتوای داستان، بر اساس واقعیت باشد، و قهرمان داستان او، کاملاً مثبت نباشد بلکه (بر مبنای واقعیت)، جنبه‌های منفی نیز داشته باشد؛ یعنی هم نیکی کند و هم بدی؛ و شخصیت منفی داستان نیز کاملاً منفی نباشد و جنبه‌های مثبت هم داشته باشد.

اما حکما معتقدند که داستانها (از نظر محتوا) نباید بر اساس واقعیت‌ها باشند، زیرا اولاً واقعیات غالباً بد هستند و بر مخاطب اثر منفی دارند؛ مثلاً در سریال (عشق ممنوع) که از تلویزیون ترکیه پخش می‌شد، هیچ شخصیتی که کاملاً مثبت، و یا کاملاً منفی باشد و جود نداشت، لذا اثرات متفاوتی بر بینندگان گذاشت که اغلب منفی بود. و در ثانی، بسی واقعیتها هستند که طبیعی نیستند و ربطی به مخاطبان طبیعی ندارند، پس شما با نشر و نقل آن داستانها، تنها کاری که می‌کنید، مخاطب طبیعی را به یک فرد غیر طبیعی بدل می‌کنید، و با اینکار، به جامعه آسیب می‌زنید. مثلاً دیوانه‌ای در فلانجا با مادرش زنا کرده، و نقل آن (اگرچه مبتنی بر واقعیت باشد) بر مردمان سالم، اثر منفی دارد؛ پس اگر کسی حتی آنها را بازگفت کند نیز مجرم است.

و برعکس، داستانها (از نظر تکنیک) باید بر واقعیت‌ها منطبق باشند. مثلاً در کارتون (باب اسفنجی) که محبوب القلوب همگان است، جریان داستان در زیر آب اتفاق می‌افتد، لکن کردارها چنانست که انگار بر روی زمین رخ می‌دهند؛ مثلاً در زیر آب نمی‌توان حتی بدرستی راه رفت، ولی آنان در زیر آب می‌دوند؛ یا مثلاً در زیر آب به هیچوجه نمی‌توان حرف زد، ولی آنان به آسانی حرف می‌زنند. و اینگونه داستانها، اثرات مخربی بر روحیه و باور کودکان خواهد داشت؛ و آثار سوء چنین کارتونهایی، سالها بعد دیده خواهد شد.

داستان، هرچند که بظاهر برای تفریح است، اما در باطن، آموزش زندگی‌ست، لذا حتماً باید قطبی باشد؛ و قطبی بودن یعنی اینکه شخصیت مثبت، باید کاملاً مثبت باشد، و شخصیت منفی نیز باید کاملاً منفی باشد. داستانهای غیر قطبی، فاقد خیر مطلق و شر مطلق‌اند، و سرانجام آنها این نیست که نیکی بر بدی، یا خیر بر شر چیره گردد، لذا امید را از آدمها می‌زدند؛ و کسی که نا امید باشد، کار نیک نمی‌کند، و چون نیکی نکرد، بدی بر جامعه چیره می‌گردد، و بتدریج متواتر می‌شود تا آنجا که همه به دیو بدل گردند.

### آیا داستان‌سرایان باید مردم را فریب دهند؟

در داستانهای قدیمی، قطبی بودن، بر سراسر داستان حاکم است، و شخصیت مثبت، کاملاً مثبت است، و شخصیت منفی، کاملاً منفی؛ و داستان به آنجا ختم می‌شود که نیکی بر بدی، و خیر بر شر چیره می‌گردد، و در پایان داستان، تمامی افراد مثبت، سود می‌برند؛ و تمامی افراد منفی، زیان می‌بینند.

در چنین داستانی، داستان‌سرا، مخاطب را فریب نمی‌دهد بلکه او را بسوی واقعیتی که در آینده رخ خواهد داد سوق می‌دهد؛ به این ترتیب که او بمخاطب تلقین می‌کند که: نیکی در نهایت پیروز است، و این تلقین، موجب امیدوار شدن مخاطب می‌شود، و آن امیدواری، مخاطب (و دیگران) را به نیکی کردن وامی‌دارد، لذا جامعه بطور ناخودآگاه، بسوی نیکی می‌رود، لذا نیکی بر بدی چیره می‌گردد، و چیرگی خیر بر شر به واقعیت می‌پیوندد.

اما اگر داستان بر اساس واقعیت باشد، امید مخاطبان از دست می‌رود؛ و چون امید به پیروزی نیکی ندارند، نیکی نمی‌کنند؛ لذا بدی در نهایت چیره می‌گردد؛ پس داستان غیر قطبی، بی اندازه زیان آور است. و اثرات این نوآوریهای نابخردانه، سالها بعد خود را می‌نمایاند... مثل همین زلزله طلاق.



## علت توفان طلاق در دهه ۱۳۹۰، مرد شدن زنانیست که طالب طلاقند



اینکه می‌گوییم: «مرد شدن زنان»، یعنی اینکه: **زنها** (بی آنکه بدانند) **از نظر جنسی بدل به مرد شده‌اند**؛ و این ابدال، بسبب تماشای فیلمهای سکسیست، زیرا (جز تمامی مواردی که گفته شده)، نکته‌ای پنهان در این صحنه‌ها هست که همو موجب انحراف جنسی بینندگان، (بویژه زنان) است. به عبارت دیگر:

علت شیوع طلاق در ایران و جهان، بسبب بدعت گذاری در بیولوژی جنسی، و ترویج این توهم است که: زن نیز باید مانند مرد به مرحله ارگاسم برسد و دچار انزال یا Female ejaculation گردد؛ و چون هیچ مردی (بطور طبیعی) قادر به انجام چنین امری نیست، بنیاد خانواده بر باد است.

انزال زنان، امری طبیعی نیست و همه بیولوژیست‌ها می‌دانند که جنس ماده (در تمامی پستانداران)، دارای اووم است و بطور طبیعی، نیازمند انزال شدن نیست، اما با تمرین و ممارست غیر طبیعی، (درست مانند مرد فاعلی که بدل به مفعول گردد) (واقعاً) به درجه انزال نیز می‌رسد! لکن (چنانکه عرض شد)، چون لازم نیست که زن (مانند مرد) به نهایت شهوت و به درجه انزال برسد، آلت او مناسب این امر خلق نشده؛ و طبعاً چون آلت او مناسب انزال نیست، رساندن او به مرحله انزال، امری بسیار دشوار است و در توان یک مرد و دو مرد نیست؛ و هر چند که مردان از دارو و آلات و ابزار استفاده کنند، عاقبت از ارضاء چنین زنانی در می‌مانند، لذا هیچ راهی جز

طلاق باقی نخواهد ماند. و زنانی که به این سبب طلاق می‌گیرند، طبعاً مجدداً ازدواج نخواهند کرد زیرا هیچ مردی بر زمین نیست تا بتواند به تنهایی آنان را ارضاء کند، پس بهترین راه را در آزادی می‌بینند تا بتوانند با مردان گوناگون باشند، و از راه نامشروع و آزادانه خویشان را ارضاء سازند.



### ■ چرا همگان با پورنو آشنایی دارند؟

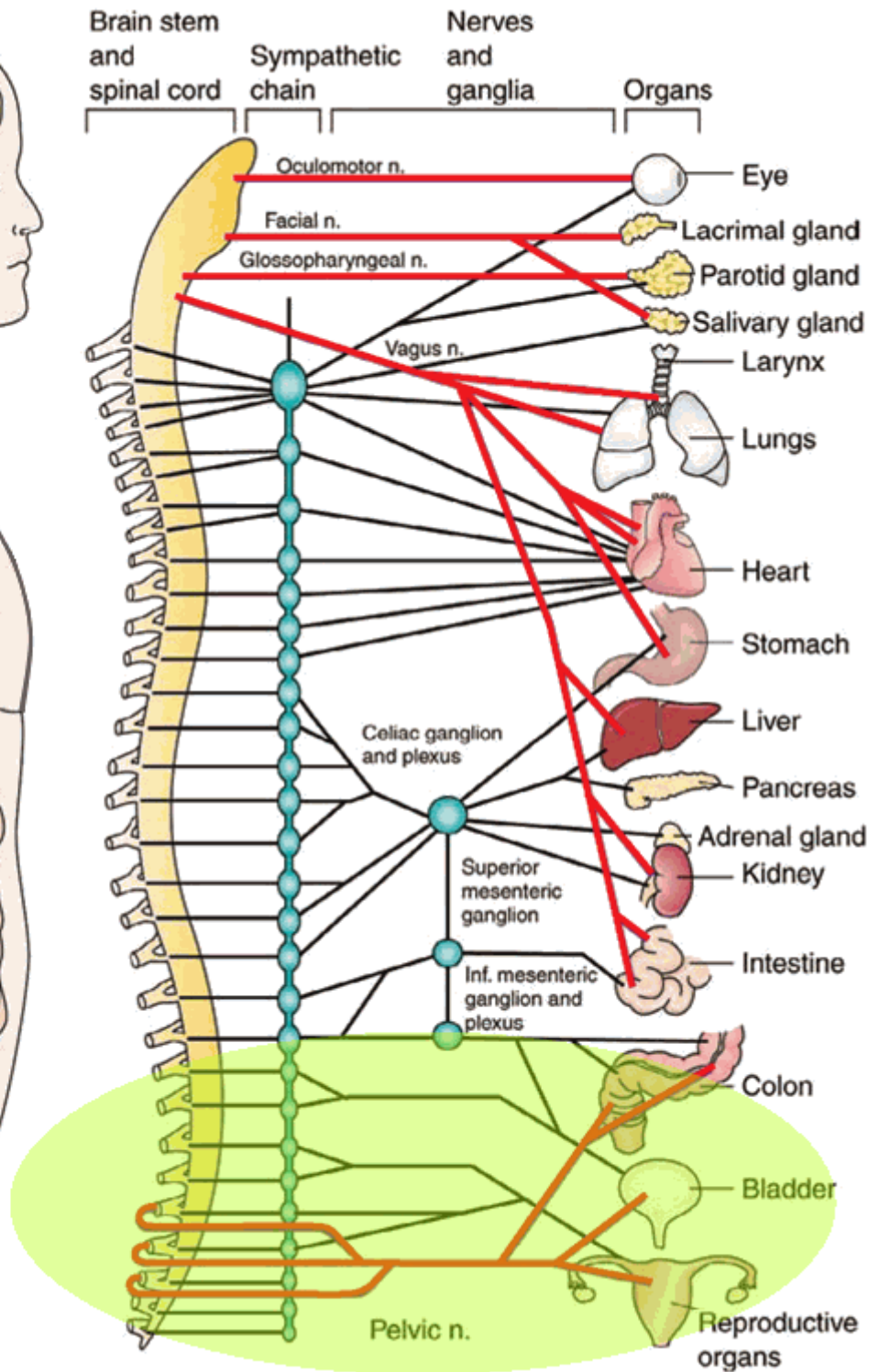
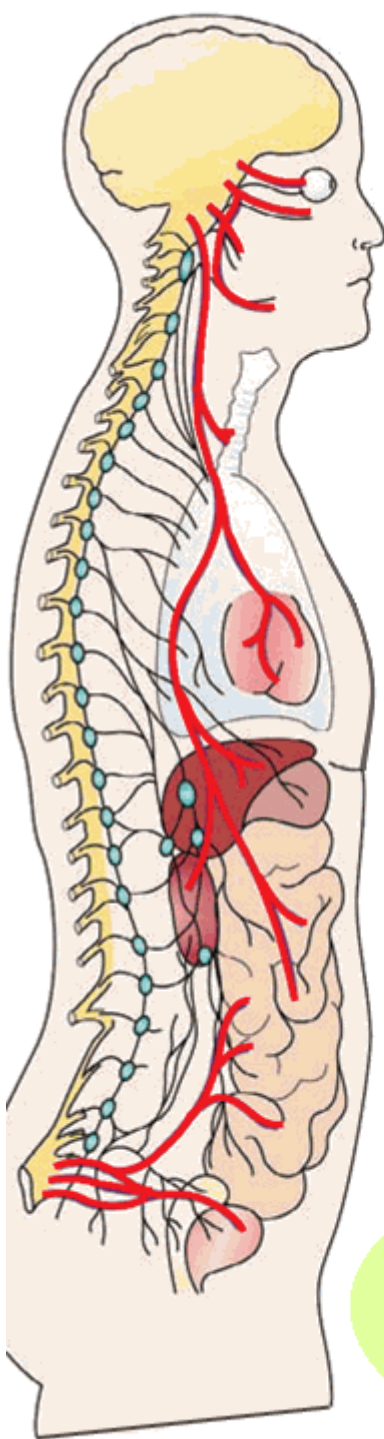
با تمامی موانعی که دولت در راه گسترش پورنوگرافی (یعنی تصاویر و فیلمهای سکسی) ایجاد کرده و در این راه بسی کوشیده است، امروزه در همه جا، حتی در روستاها نیز (پورنو) دست بدست می‌شود، تا بدان حد که حتی کودکان دبستانی نیز غالباً با پورنو آشنایی دارند.

ما نیز به سهم خود، و بلکه صدها بار بیش از سهم خود، نهی کردیم، و در این امر تا آنجا پیش رفتیم که از جامعه کنار زده شدیم زیرا نمی‌خواستیم به همان سوئی برویم که آنان می‌روند.

اینکه لفظ (آنان) را بکار بستیم، مباد که گفته شود: ما چون آنان نیستیم! زیرا جامعه مانند رود است و مردم چون آبهای آن رود؛ پس اگر کسی نخواهد با آن رود برود، باید در گوشه‌ای راکد بماند تا بگردد، پس کسانی که با آن رود می‌روند، خواه ناخواه، آرایش می‌گیرند و بلکه آن آرایش را می‌پذیرند تا در بازی پذیرفته شوند.

گفتیم که تقریباً همگان با پورنو آشنایی دارند و اثرات مخرب آنرا می‌شناسند، زیرا مخالفان پورنو نیز ناچارند با جزئیات پورنو آشنا گردند تا بتوانند آنرا بشناسند و شرط نصیحت را بجای آرند؛ بنابراین، ذکر جزئیات آنرا به تعلیقات موکول می‌کنیم و آنچه اکنون می‌گوییم، ماوارای آن چیز است که پیداست.

■ نوآوری یا بدعت گذاری بیولوژیک در بدن چگونه رخ می‌دهد؟



ایجاد تغییر در بدن، بسیار ساده تر از آنست که پنداشته شود؛ مثلاً اگر کسی ورزش کند، در بدن خود ایجاد تغییر کرده است؛ و یا استاد بنایی که کارش آجر چینی باشد، ناچار است هر آجری را که روی دیوار می‌چیند، با مشت بکوبد تا آن آجر در جای خود مستقر گردد، پس به مرور دستش قشور و سفت خواهد شد و در نتیجه، تغییر خواهد کرد؛ اما چنین تغییراتی مثبتند و طبعاً مفید.

و تغییرات منفی [مثل تغییرات جنسی] نیز بسیار ساده صورت می‌گیرند، زیرا مرد و زن از یک جنسند و اندامهای یکسان دارند، پس اگر بظاهر تفاوتی بین ایشان هست، بسبب تفاوت در هورمونهای ایشان است. مثلاً همچنانکه زن پستان دارد، مرد نیز دارد، و یا همان زهدان که در بدن زن هست، در بدن مرد نیز هست لکن رشد نمی‌کند، و همچنین است تا آخر.

بعلاوه آنچه عرض شد، رشته‌های اعصاب جنسی انسان، (خواه مرد یا زن) از آخرین مهره‌های ستون فقرات منشعب می‌گردند و از دو سوی مقعد می‌گذرند تا به زهار (یعنی دستگاه تناسلی) برسند. بنا براین، اگر یک مرد کامل و فاعل، مدتی از طریق مقعد تحریک جنسی گردد، محل تحریک جنسی او تغییر خواهد کرد و به یک مرد مفعول بدل خواهد شد. (نگاه کنید به تصویر بالا)

### ■ تحقیقات نشان می‌دهند که شصت درصد طلاقها بسبب ناتوانی جنسی مردان است.

زوجهایی که بمنظور طلاق به محاکم مراجعه می‌کنند، غالباً حقایق را پنهان می‌دارند و دلایلی موهن می‌آرند، لکن حقیقت اینست که امروزه، شصت درصد طلاقها، بسبب ناتوانی جنسی **کاذب** مردان است، که مربوط به پورنوگرافی است؛ و بیست درصد نیز بسبب خیانت زنان و یا مردان است که این نیز به پورنوگرافی ربط دارد؛ و پانزده درصد طلاقها بسبب چشم هم چشمی خانواده‌هاست، مثلاً آن یکی، استخر و جکوزی دارد، ولی این یکی ندارد و همین موجب اختلاف آنان است، که این بیشتر به پیروی از فرهنگ غرب و تلویزیون و ماهواره برمی‌گردد؛ و پنج درصد باقی مانده، **(ممکن است)** واقعی باشند.

اما در حال حاضر، کشور ما، همچنانکه در عمل دماغ مقام اول را داشت، در آمار طلاق نیز رتبه بالایی دارد، لکن این رتبه، واقعی نیست زیرا در ایران تک تک ازدواجها و طلاقها ثبت می‌شوند، ولی در کشورهایی مثل فرانسه و آمریکا ثبت نمی‌شوند؛ بنابراین بسا آمار طلاق چنین کشورهایی، بسی بیش از کشور ما باشد؛ اما این نیز دال بر سلامت ما نیست، زیرا گناهکارتر بودن دیگران، دال بر بیگناهی گناهکاران نیست.



و از همه عجیب تر اینکه تلویزیون‌های غربی (مثل بی بی سی) با آنهمه کارشناس، باز بر این باورند که: «علت طلاق زنان، ارضاء نشدن آنان به جهت مسائل جنسی است»؛ و گویا غرضی دارند که مدام بر همین امر، انگشت می‌گذارند، بنابراین، ما بیولوژیست‌های جهان را به چالش می‌طلبیم و می‌گوییم: اگر این امر درست است که زن باید به مرحله ارگاسم برسد، پس بیایید آنرا اثبات کنید و ما را شرم‌منده سازید؛ وگرنه، چرا ساکت نشسته‌اید؟

- آیا مادران و اجداد شما، فیلم پورنو دیده بودند تا بدانند که چگونه جماع کنند؟

- و اگر نمی‌دانستند، چگونه با پدران شما بسر می‌بردند، و چگونه اکنون شما وجود دارید؟

- گیریم که شما علم ندارید، آیا عقل نیز ندارید که از خود بپرسید: که اگر چنین است، پس مورچگان چگونه بدون لارجر و کرم تأخیری و آلات و ابزار دیگر، جفت می‌گیرند، و چرا به هیچ ابزاری نیاز ندارند؟

## ■ آنچه به ناتوانی جنسی مردان تعبیر شده است، مرد شدن زنان آنهاست.

چنانکه در پاراگراف پیشین گفتیم، زن و مرد اندام یکسان دارند، و تفاوت اندامها و احساساتشان، بسبب تفاوت در هورمونهای آنهاست؛ بنابراین، با تمرین و تلقین می‌توانند به یکدیگر تبدیل شوند. طی سی سال اخیر، سازندگان فیلمهای پورنو، چنین به مردم تلقین کرده‌اند که **زنها نیز [مانند مردها] باید انزال شوند، و غالب زنان، این موضوع موهن و بی اساس را باور کرده و پذیرفته و این تغییر را در خود بوجود آورده‌اند؛** و منظور ما از مرد شدن زنان، همین است که: **زنها تغییر کرده و بدل به مرد شده‌اند، و مقصود از [این تغییر] آنست که زنها آموخته و عادت کرده‌اند که مانند مردها به نهایت شهوت، و به درجه ارگاسم برسند؛ و چون (بر مبنای قوانین طبیعت) لازم نیست که ماده به درجه انزال برسد، طبعاً ساختار اندام جنسی او مناسب انزال شدن ساخته نشده است؛ و چون مناسب نیست، رساندن او به حالت انزال، امری بسیار دشوار است؛ و به عبارتی، ارگاسم کردن زن، کار یک نفر - دو نفر نیست!... پس طبعاً مُشاجره مُنازعه پیش خواهد آمد؛ و در این میان، چه کسی متهم به ناتوانی جنسی خواهد بود؟... بی‌شک مرد.**

اما گرچه آنچه به عنن مردان تعبیر شده است، مرد شدن زنان آنهاست، لکن چنین نیست که آن مردان مُبراً باشند، زیرا این آشی‌ست که خود پخته‌اند و اکنون باید آنرا بچشند، و جور آن بکشند، و سکه‌ها پردازند تا زنهایشان صرف عشرت سازند؛ و یا اینکه آن زنان بپذیرند که **انزال، مختص نران است.**

■ آنچه به ناتوانی جنسی مردان تعبیر شده است، مرد شدن زنان آنهاست.

● بیان این نکته فقط در چند سطر میسر می‌بود، لکن ما موضوع بالا را چند بار تأکید و تکرار کردیم و آنرا بگونه‌های مختلف تعریف نمودیم؛ با این وجود، هنوز مطمئن نیستیم که توانسته باشیم مطلب را رسانده باشیم.

## ■ راه حل چیست:

خطر ارضاء غیر طبیعی زنان، بارها بیش از سرطان است، زیرا خوی زنان، مانند مردان نیست که اسرار جنسی را به یکدیگر نگویند، لذا چنین فتنه‌ای به همگان سرایت می‌کند، و جامعه را چون موربانه از درون می‌پوساند. پس باید هرچه زودتر (از طریق رسانه‌ها)، حقیقت این امر را به جامعه خبر داد، تا زنانی که اینچنینند بدانند که سالم نیستند، و بدانند که ارضائشان طبیعی نیست؛ و مردان نیز بدانند که دچار عنن نیستند. اعلان این واقعه، موجب کاهش میزان طلاق، و آرامش جامعه، و کم شدن فحشاء می‌گردد؛ اما بازگشت زنانی که به انزال عادت کرده‌اند به آسانی میسر نیست، و جامعه تا سالها با این بلا مواجه خواهد بود.

## حواشی و تعلیقات

■ آنچه لازم است بالندگان بدانند اینست که **زن در مجامعت، فاعل نیست** و بطور طبیعی، نیاز به هیچگونه چالش فیزیکی [خواه بدنی یا لفظی] ندارد، بنابراین می‌تواند روزی صد بار جماع دهد بی آنکه دانسته شود عنین هست یا نیست؛ و هر عاقلی این را می‌داند که [آخیش - اوفیش] گفتن نیز فقط لقلقه زبان است و نشان هیچ واقعه‌ای نیست، پس می‌تواند تصنعی باشد.

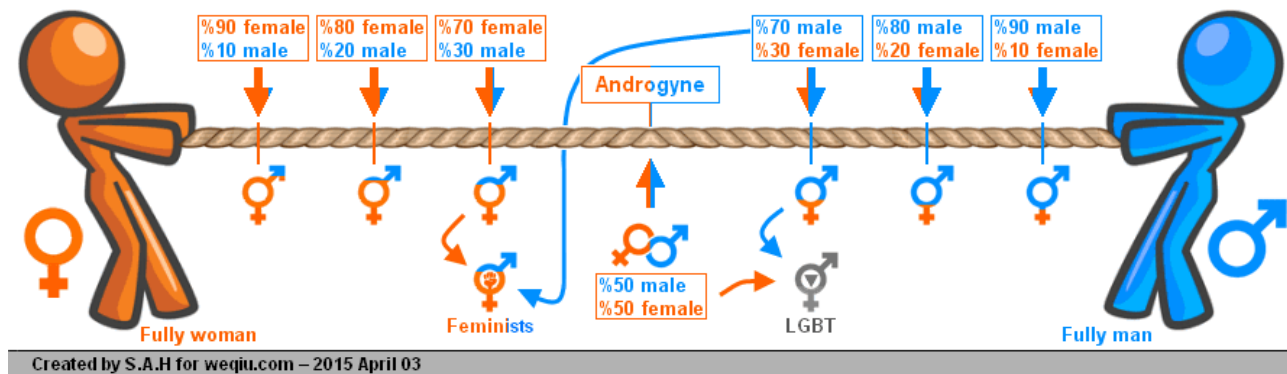
■ بشر [در جزئیات]، فرمت واحدی ندارد و **هر کسی شخصیت خودش را دارد که او را از آن (شخصیت) گریزی نیست.** [جز مردان و زنان کامل که هیچ نقشی را بازی نمی‌کنند]، باقی مردم، همگان بازیگرند و (در حقیقت) نقش مردان و زنان کامل را بازی می‌کنند، بنابراین ممکن است سالیان دراز با شخصی همدم باشید ولی شخصیت واقعی او را شناسید، اما شناخت شخصیت افراد، چندان نیز دشوار نیست و شما می‌توانید با آزمونی ساده، هر کسی را که مایل هستید بشناسید.

**بمنظور شناخت شخصیت واقعی هر فرد، کافیست که او را بشدت خشمگین کنید** زیرا انسان در هنگام خشم، کنترل خودآگاه بر ناخودآگاه خویش را از دست می‌دهد، و در آن حالت، هر حرفی بزند و هر کنش و واکنشی نشان دهد، با تصمیم ناخودآگاه (یعنی شخصیت واقعی) اوست؛ به عبارت دیگر، هنگامیکه فردی بشدت خشمگین گردد، دیگر قادر به بازیگری نیست، پس شخصیت واقعی خویش را بروز خواهد داد، و مثل کسی که لخت شود، باطن او، برهنه و عریان در معرض فهم همگان قرار می‌گیرد.

پس **اگر یک شخصیت منطقی، در هنگام خشم نیز گفتار و کردار او از دایره منطق بیرون نشود، او دارای شخصیتی یگانه و کامل است**، یعنی ظاهر و باطن او یکیست و نقش بازی نمی‌کند، و بزبان روانشناسی، او یک فرد (یک شخصیتی‌ست)؛ اما اگر گفتار و کردار او در قیاس با گفتار و کردار وی در حالت عادی، بکلی متفاوت و متضاد باشد، او دارای دو یا چند شخصیت است.

**ساده ترین حالت دوشخصیتی بودن** آنست که نام دوستان را در حضور و در غیاب، دو گون خطاب کنند، مثلاً در حضور او بگویند: «حسین آقا» لکن در غیاب او بگویند: «حسین»؛ اما ممکن است این گفته پذیرفته نگردد زیرا می‌بینید که همگان به همین گونه‌اند، ولی این را نیز مد نظر باید داشت که **یکسان بودن همگان، دال بر سلامت آنان نیست.** پس اگر نیک نگریسته شود، (خیلی - خیلی بندرت) افرادی یافته می‌شوند که دوستان را در حضور و در غیاب، یکسان می‌خوانند؛ ولی اینگونه کسان بسی نادرند، چنانکه شاعر گوید: «ای من غلام آنکه دلش با زبان یکیست»، زیرا **یکی از صفات یک شخصیتی‌ها، داشتن (صداقت) است.**

نمودار زیر را از سه زاویه می‌توان نگریست: یکی از زاویه جنسی، و دوم از زاویه انسانی، و سوم از هر دو زاویه. و اگر مردم جهان را به طناب یا زنجیری تشبیه کنیم که یکسر آن زنان کامل، و یکسر آن مردان کامل باشند، باقی آدمها در میان این دو جای می‌گیرند و طیف گسترده‌ای از میلیونها نوع مردم را پدید می‌آورند که دسته بندی آنها میسر نیست. و آنچه در میان آنان قابل تمیز است، گروه‌های پنجگانه زنان کامل، و مردان کامل، و گروه میانی که خنثاست؛ و دگرباشان که خود به چند گروه منشعب می‌گردند؛ و فمنیست‌ها که خواهان برابری با مردان و داشتن استقلالند، [که این نیز با طبیعت زن کامل و مرد کامل سازگار نیست].



دسته بندی مردم دنیا امری بعید است؛ اما اگر جمعیت جهان را هفت میلیارد نفر بدانیم، (با ۲۰% تولرانس)، حدود صد میلیون [زن کامل]، و حدود صد میلیون [مرد کامل]، و حدود صد میلیون خنثا در جهان وجود دارند؛ لذا شش میلیارد و هفتصد میلیون [مرد و زن] در میان مرد کامل و زن کامل جای می‌گیرند؛ و اگر تعداد مردان و زنان

را برابر بدانیم، [۱] سه میلیارد و سیصد و پنجاه میلیون زن، در میان زن کامل و خنثا جای دارند؛ و سه میلیارد و سیصد و پنجاه میلیون مرد، در میان مرد کامل و خنثا. پس با این وصف، تقریباً **هیچکس مثل هیچکس نیست**، زیرا همان مردان یا زنان کامل نیز، در جایگاه‌های متفاوتی جای دارند. و به این ترتیب، اگر جمعیت جهان، هفت میلیارد باشد، هفت میلیارد خوی متفاوت خواهیم داشت، اما طبعاً آنها یکی در یک رده قرار دارند، بیشتر با یکدیگر تفاهم دارند؛ مثلاً زنان فمینیست، با مردان گروه هفتاد درصدی سازش بیشتری دارند؛ و یا مردان کامل با زنان کامل، سازگارتر خواهند بود... و همچنین تا آخر.

پس اگر فقط یک نتیجه از این نمودار بگیریم، آن نتیجه اینست که **هر کسی جایگاه خودش را دارد، و هیچکس حق تبلیغ برای جایگاه خود را ندارد**؛ اما زنان و مردان کامل، از این قاعده مستثنا هستند زیرا می‌بینیم که تمامی آدمهای دیگر، سعی دارند نقش آنها را بازی کنند؛ پس واضح است که انسانهای کامل بر حقند. مثلاً وقتی می‌بینیم که نانجیب‌ها، وانمود می‌کنند که نجیبند، طبعاً نتیجه می‌گیریم که نجابت بحق است، و این نجابت نیز یکی از صفات آدمهای کامل است. و یا وقتی می‌بینیم که مردان بی‌غیرت، وانمود می‌کنند که مانند مردان کامل دارای غیرتند، به این نتیجه می‌رسیم که غرایز مرد کامل درست است. بطور مثال، آیا مردی بر زمین هست که بی‌غیرت باشد، و به او گفته شود: «بی‌غیرت»، و او آنرا دشنام بخود نداند؟

پس این انسان کامل است که الگوی دیگران است، پس حق تبلیغ نیز دارد؛ اما بقیه حق تبلیغ برای گروه خود را ندارند، و اگر کسی چنین کند، با دلیل و برهان محکوم، و در جواب، مغلوب خواهد شد؛ و از سویی، او (جز آنکه مخالفان را رادیکالیزه کند) هیچ سود نخواهد برد. مثلاً اگر یک دگرباش، مردی را به گروه خود بخواند، او نه دگرباشگری را تصدیق می‌کند، و نه به آنان می‌پیوندد؛ و برعکس، اگر مردی آن دگرباش را به مردانگی دعوت کند، آن دگر باش، مردانگی را تصدیق می‌کند، اما به گروه مردان نخواهد پیوست. پس ما فقط در یک امر توافق خواهیم داشت، و آن اینست که فقط امور بدیهی [۲] را تبلیغ کنیم. مثلاً همگان قبول دارند که دزدی بد است، زنا بد است، نجابت خوبست، آزار رساندن به حیوانات بد است... و اینطور چیزهای بدیهی... اما اگر یک فمینیست برای فمینیسم [که امری بدیهی نیست] تبلیغ کند، فقط رده خودش او را تأیید می‌کنند، و گروه‌های دیگر، نه تنها او را تأیید نمی‌کنند، بلکه اگر احساس خطر کنند، بر ضد او اقدام خواهند کرد...

[۱] در حالت طبیعی، تعداد مردان نسبت به زنان مثل ۱۰ به ۱۱ است؛ [یعنی به ازای هر ۱۰ مرد، ۱۱ زن].

[۲] بدیهی یعنی هر چیز که مورد قبول همگان باشد و بدون اندیشه تأیید و یا رد گردد.

#### • برخی از صفات مرد کامل و زن کامل:

زن و مرد کامل، در بسیاری موارد، فاقد برخی صفاتند، و اغلب صفاتی را که واجدند نیز ضد یکدیگرند، مثلاً مرد کامل، (در امر ناموس) غیور است ولی زن کامل حسود؛ یا مرد کامل سخی است، ولی زن کامل بخیل... و یا مثلاً مرد و زن کامل، فاقد عشق و حسادت، لجاجت، نفرت... و اغراض غیر طبیعی هستند؛ بنا براین، زن کامل را نیز می‌توان بر کرسی قضاوت نشانند، اما ابتدا باید او را یافت، و یافتن او امری بعید است زیرا چنانکه گفتیم، (جز زنان و مردان کامل)، بقیه همه نقش بازی می‌کنند، و چون تمیز قارچ سمی و غیر سمی دشوار است، عاقل از خیر قارچ خوردن می‌گذرد تا مسموم نگردد.

**(اغراض غیر طبیعی)** نیز عبارتی مبهم است، پس با مثالی آنرا روشن می‌کنیم: مثلاً کسی که درختی را می‌کارَد بجهت ثمر، و یا زیندگی، و یا سایه، او مُغرض نیست زیرا چنین اغراضی بطور طبیعی در ذات کاشت نهفته‌اند؛ اما اگر کسی در زمینی، درختی بکارَد تا آن زمین را تصاحب کند، چون چنین غرضی در ذات کاشت نیست، آن شخص، مُغرض است... همچنین گفتیم که مرد و زن کامل، فاقد عشق و حسادت و لجاجت و نفرتند؛ یعنی بی‌نهایت محبت و صداقت دارند، اما هرگز عاشق کسی نمی‌شوند، لذا نفرت نیز ندارند، زیرا عشق و نفرت، همیشه با همدن، چراکه دو روی یک سکه‌اند؛ مثل (دزدی و هیزی) که با همدن؛ یعنی کسی که دزدی کند، حتماً هیزی نیز می‌کند و همینطور بالعکس. و همچنین است (حسادت و لجاجت)...

این چهار صفت: (عشق و نفرت و حسادت و لجاجت)، دشمنان عقلمند، یعنی هریک از اینها (به تنهایی) می‌توانند عقل انسان را زایل سازند؛ پس چون کسی چنین صفاتی نداشت، تمامی گفتار و کردار او بر اساس عقل است، و به همین سبب است که می‌گوییم: انسان کامل... و در این باب، بسی گفتار هست ولی فرصت کم است.

- راهنما برای مردانی که فکر می‌کنند دچار عنن (یعنی ناتوانی جنسی) هستند:
- در جدول زیر، فرض بر اینست که مردان از هیچ دارویی استفاده نکرده و در حالت طبیعی هستند.

در نمودار زیر، فرض بر این است که مرد از سفری یکساله بازگشته، و در طول سفر هیچ زنی بخود ندیده، و همچنین زن و شوهر، مشکل معیشتی ندارند، و مرد نیز هیچگونه نگرانی و مشکل اقتصادی ندارد؛ و از همه مهمتر اینکه نسبت به پاکدامنی زن خود، هیچگونه تردید ندارد.					
اولین بار پس از سفر یکساله	دومین بار (نیم ساعت بعد)	سومین بار (نیم ساعت بعد)	چهارمین بار (نیم ساعت بعد)	پنجمین بار (نیم ساعت بعد)	
زمان: کمتر از 30 ثانیه غلظت منی: غلیظ تیره	زمان: کمتر از دو دقیقه غلظت منی: غلیظ روشن	زمان: کمتر از پنج دقیقه غلظت منی: رقیق روشن	زمان: کمتر از ده دقیقه غلظت منی: رقیق	زمان: کمتر از ۱۵ دقیقه غلظت منی: آبکی	مرد قوی 30 ساله
زمان: کمتر از یک دقیقه غلظت منی: غلیظ تیره	زمان: کمتر از پنج دقیقه غلظت منی: غلیظ روشن	زمان: کمتر از ده دقیقه غلظت منی: رقیق	-----	-----	مرد متوسط 30 ساله
زمان: کمتر از پنج دقیقه غلظت منی: غلیظ روشن	زمان: کمتر از ده دقیقه غلظت منی: رقیق روشن	-----	-----	-----	مرد ضعیف 30 ساله

- توجه داشته باشید که مرد 30 ساله در اوج قدرت است و از هر نظر قویتر از مرد 20 ساله است.

در نمودار زیر، فرض بر این است که زندگی عادی در جریان است، و زن و شوهر، مشکل معیشتی ندارند، و مرد نیز هیچگونه نگرانی و مشکل اقتصادی ندارد؛ و از همه مهمتر اینکه نسبت به پاکدامنی زن خود، هیچگونه تردید ندارد.					
شبیه یکبار	سه شب یکبار	هفته‌ای یکبار	ماهی یکبار	چهار ماه یکبار	
درصد احتمال: 90% غلظت منی: غلیظ روشن	درصد احتمال: 100% غلظت منی: غلیظ روشن	-----	-----	-----	مرد قوی 30 ساله
درصد احتمال: 30% غلظت منی: رقیق	درصد احتمال: 50% غلظت منی: متوسط	درصد احتمال: 100% غلظت منی: غلیظ	-----	-----	مرد متوسط 30 ساله
درصد احتمال: 10% غلظت منی: آبکی	درصد احتمال: 40% غلظت منی: رقیق	درصد احتمال: 80% غلظت منی: رقیق روشن	درصد احتمال: 100% غلظت منی: غلیظ	-----	مرد ضعیف 30 ساله

Created by S.A.H for weqiu.com - 2015 April 05

- با توجه به جدول فوق، احتمالات زیر نیز بر این مقیاس تأثیر دارند:
- ۱ - حد اکثر مدت زمان جماع در حالت طبیعی (در پنجمین بار پیاپی) ۱۵ دقیقه است، که اگر مرد را خوش آید و حواسش پرت نشود، این زمان ممکن است کمتر نیز باشد؛ و اگر برعکس باشد، بیشتر.
- ۲ - در هر حالتی، هر قدر مرد را خوشتر آید و قدرتش بیشتر باشد، مدت زمان جماع او کمتر خواهد بود.
- ۳ - اگر هیچوقت نعوظ مردی هنگام جماع با زن خود، کامل نگردد، یا به زن اعتماد ندارد، و یا به علل جسمانی یا روانی، عنین است. اما باید توجه داشت که مردانیکه بعلل جسمانی عنین هستند، بسیار نادرند.

## مختصری پیرامون پورنوگرافی و عوارض آن

### الف - تاریخچه پورنوگرافی:

در آفریقا، آسیای شرقی و غربی، و بخصوص خاورمیانه، هیچ آثار و سوابق تاریخی از پورنوگرافی نیست. در آثار باستانی ایران با آنهمه نقشی که تا به امروز باقیست، هیچ اثری از پورنو نیست، و مشخص است که مردم ایران، غالباً به اصول انسانی و اخلاق پایبند بوده‌اند.



حتی در آثار باستانی مصر نیز اگرچه تراشه‌هایی نیمه عریان هست، لکن از پورنوگرافی اثری نیست؛ مگر از یونان باستان آثار اندکی باقیست؛ و رومیان نیز اگرچه تندیسها را عریان می‌تراشیدند، لکن پورنوگرافی در میان آثار آنان نیست. و همچنین است در اروپای مرکزی و شرقی (تا قرن پانزده میلادی). (اروتیک) نیز نوع محافظه کارانه‌تری از پورنوگرافیست که در چین و ژاپن و یونان باستان سابقه داشته، ولی در آفریقا، اروپای مرکزی و شرقی و خاورمیانه سابقه نداشته است. اما پورنوگرافی در آمریکای جنوبی، سابقه‌ای بس طولانی دارد و آثار بجامانده از تمدن مایا، نشان می‌دهد که آنان از نظر جنسی و اخلاقی، بشدت منحرف بوده‌اند. مایاها در قرن شانزدهم منقرض شدند اما یک قرن پیش از آن، اسپانیایی‌ها توانسته بودند آنجا را به تصرف در آورند، لذا جز مقداری طلا و سیب زمینی و گوجه فرنگی، سوغات دیگری نیز از آمریکای جنوبی با خود به اروپا آوردند که پورنوگرافی بود، و این پورنوگرافی، علاوه بر تمام زشتیهای دیگر، شامل (ساک زدن) نیز بود که تا آن هنگام، در هیچ کجای جهان باب نبود. و پس از آن بود که رفته رفته، برخی نقاشان اروپایی به پورنوگرافی روی آوردند ولی آنرا (هنر اروتیک) نامیدند.

### ب - پورنوگرافی پس از پیدایش VHS:

پیش از پیدایش ویدئو، پورنوگرافی را تقریباً هیچکس نمی‌شناخت و این ویدئو بود که آغازگر ترویج آن گردید. در سال 1982 اولین دستگاه ویدئوی خانگی را شرکت سونی ژاپن به بازار عرضه کرد، لکن بسبب بزرگی حجم و قیمت گران، چندان مورد استقبال قرار نگرفت؛ لذا ویدئویی را با حجم کمتر و قیمتی ارزانتر (حدود هزار دلار) روانه بازار کرد که مورد استقبال واقع شد؛ این ویدئو T7 نام داشت و نواری مشابه VHS های کنونی ولی اندکی کوچکتر می‌خورد. کارخانه سونی انتظار داشت که آن نوار را استاندارد کند لکن نتوانست زیرا دیری نگذشت که نوار VHS بی‌بازار آمد و کارخانه سونی نیز ناچار از تبعیت گشت.

**جاکش‌های** اروپایی، وقتی دیدند که تقریباً همه دارای ویدئو هستند، شروع کردند به ساختن فیلمهای پورنو بطوریکه در اوائل انقلاب ایران، (با آنکه خرید و فروش، و داشتن ویدئو ممنوع بود)، حتی در شهرهای کوچک نیز جوانان به تماشای فیلمهای پورنو می‌نشستند. سپس شرکت پاناسونیک، دوربین فیلمبرداری نیمه دیجیتالی را بازار عرضه کرد، پس نشر فحشاء آسانتر شد... و مختصر اینکه در اواخر دهه ۱۳۶۰ حتی در شهرهای کوچک نیز (بطور انگشت شمار) برخی به ساخت و انتشار فیلمهای سکسی اقدام کردند. ما این را دقیقاً نمی‌دانیم که ساخت اینگونه فیلمها جهت درآمد بود و یا جنون سکس، و یا ضربه زدن به انقلاب؛ در هر صورت، بساط اینگونه افراد در دهه ۱۳۷۰ برچیده شد ولی انتشار فیلمهای پورنوی اروپایی از رونق نیفتاد زیرا VCD و سپس SVCD بی‌بازار آمد که فیلمهای سکسی اغلب با فرمت SVCD یعنی سوپر وی سی دی منتشر می‌شدند، و به همین سبب به فیلمهای سوپر مشهورند؛ و پس از آن هم DVD. از سال ۱۳۸۰ تا کنون نیز ضمن آنکه دوربین عکاسی و فیلمبرداری دیجیتالی به این ابزارها افزون گشت و اینترنت نیز همگانی شد، گوشی‌های موبایل نیز تبدیل شدند به کامپیوتر همراه!... و چنان شد که چنین شد... و البته در مفید بودن تکنولوژی بحثی نیست و بحث ما بر سر نوع کاربری آنهاست.

### پ - ساخت فیلمهای پورنو در اروپا چگونه انجام می‌شود؟

سازندگان فیلمهای پورنو، هر یک در واقع یک کمپانی خیلی کوچک هستند که نیازمند مکانی وسیع و صرف هزینه‌های گزاف نیستند؛ در کار ایشان هیچ ریسکی وجود ندارد و نگران فروش فیلمهایشان نیز نیستند زیرا آنقدر احمق در جهان هست که ایشان درمانده نگردند. تکنیک ساخت فیلمهای پورنو، در سی سال اخیر، چندان تغییری نکرده است و سبک‌ها و روش‌ها و سوژه‌ها، هنوز همان است؛ اما استودیوهای فیلمبرداری و ابزار و آلاتی که بکار می‌برند، کمی بروزتر شده‌اند. بازیگران بر حسب تکنیک و اندام و اندازه آلت جنسی انتخاب می‌شوند و آموزش داده می‌شوند که چگونه عمل کنند... ابتدا چند روز بر اساس سناریویی که نوشته شده، تمرین می‌کنند، و هرگاه کارگردان تشخیص دهد که بازیگران کاملاً آموخته و آماده‌اند، بازیگری و فیلمبرداری نهایی شروع می‌شود.



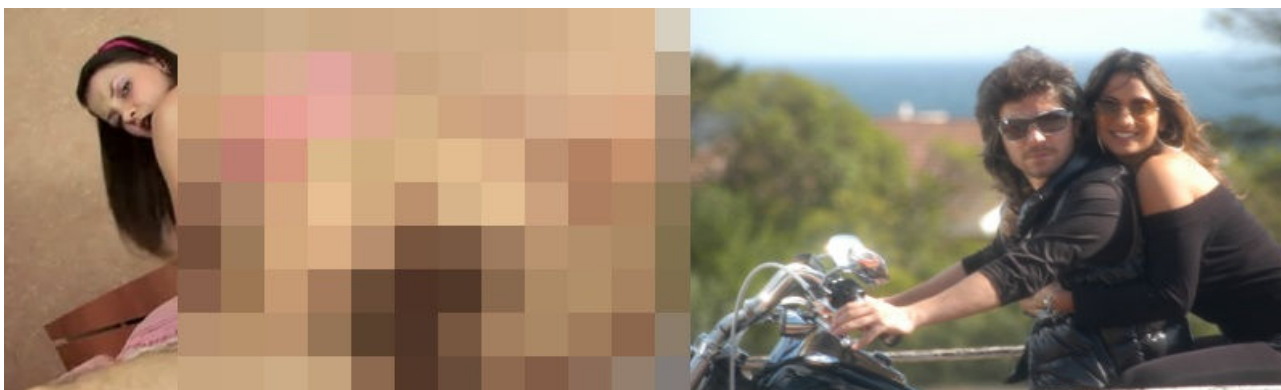
در پورنوگرافی، یک فیلم بلند، بیش از ۶۰ دقیقه نیست، اما ساخت آن بیش از دو یا سه ماه وقت می‌گیرد زیرا کمتر از یکماه وقت صرف تمرین می‌گردد و بیش از یکماه صرف تکرار صحنه‌ها و تعطیل کردن کار (توسط کارگردان) برای آمادگی مجدد جنسی بازیگران.

با آنکه بازیگران از همه نوع دارو، کرم، و اسپری استفاده می‌کنند، اما غالب مردان بازیگر، در حین فیلمبرداری انزال می‌شوند، و یا یکی از بازیگران خسته می‌شود و کارگردان ناچار است ادامه کار را به بعد موکول کند؛ اما بینندگان فیلم باید فکر کنند که تمامی صحنه در یک زمان و یک مکان فیلمبرداری شده است، لذا بازیگران اجازه ندارند که در طول دو یا سه ماه فیلمبرداری، آرایش خود را تغییر دهند، و یا به سفر و یا کنار دریا بروند زیرا ممکن است رنگ پوستشان تغییر کند و بیننده متوجه تغییر صحنه گردد؛ همچنین تمامی وسایل اتاقی که در آن فیلمبرداری می‌شود، در تمام آن مدت نباید جابجا گردد و یا تغییر کند.



و آخرین مرحله، مونتاژ کلیپ‌های گرفته شده است که باید با تغییر رنگ زمینه، یکسان سازی گردند، و به شکلی مونتاژ شوند که بیننده تصور کند که مدت زمان این فیلم (مثلاً) ۶۰ دقیقه بوده و در یک زمان و یک مکان فیلمبرداری شده است؛ و **خطرناکترین نکته همینجاست زیرا بینندگان را سخت فریب می‌دهد.**

نکته دیگری که کسی به آن توجه نمی‌کند، وجه تشابه فیلمهای پورنو و ویدئوموزیکهاست؛ که در فیلمهای پورنو، نگاه زن (همیشه) بسوی دوربین است، **یعنی بیننده مد نظر اوست؛** و همچنین در ویدئوموزیکها نیز، نگاه و یا انگشت اشاره خواننده، بسوی دوربین است، **یعنی بیننده مد نظر اوست.**



## ت - اقتصاد و رقابت در ساخت فیلمهای پورنو:

اگر فرض کنیم که (امروزه) فقط یکهزارم مردم جهان به **جاکشی** متمایل باشند، در میان هفت میلیارد جمعیت جهان، هفت میلیون **جاکش** وجود دارند، که این تعداد، (در قیاس)، زیاد نیستند... ادامه مطلب، پس از توضیح.

توضیح پیرامون الفاظ رکیک:

ما در متن این مقاله، تا آنجا که مصلحت دانسته‌ایم، عمداً الفاظ واقعی را (هر چند رکیک باشند) بکار برده‌ایم و باز نیز بکار خواهیم برد، و این بسبب رعایت نکردن نزاکت، یا نفرت نیست، بلکه معتقدیم که یکی از راههای مبارزه با فساد، استفاده از نام واقعی مفسده است، مثلاً کسی که از طریق ساخت و انتشار فیلم سکسی نان می‌خورد، طبعاً جاکش است، و کار او محترمانه نیست تا ما آنرا محترمانه خطاب کنیم.

اگر فرض کنیم که (امروزه) فقط یکهزارم مردم جهان به جاکشی متمایل باشند، در میان هفت میلیارد جمعیت جهان، هفت میلیون جاکش وجود دارند، که این تعداد، (در قیاس)، زیاد نیستند، اما اکنون تکنولوژی در آغوش ایشان است، لذا کارشان آسان است؛ و هر قدر کارشان آسانتر گردد، افراد بیشتری را فاسد می‌کنند و آن افراد، ناچارند به گروه آنان ملحق شوند، لذا آمار فاسقان بصورت تصاعدی بیشتر و بیشتر خواهد شد، و کار بجای باریک خواهد رسید، بطوریکه (در تمامی کشورهای جهان)، در معرض خطر جانی قرار خواهند گرفت... زیرا آنان چون ما به نرمی سخن نخواهند گفت بلکه بشدت رادیکال خواهند بود.

امروزه، رقابت ساخت و انتشار فیلمهای پورنو، آنقدر نیست که قابل توجه باشد، زیرا اینکار، آخرین خط سرخ تمامی جوامع، و نفرت انگیزترین راه ارتزاق، و زشت ترین شغل‌های جهان است، بطوریکه حتی وقتی در میان خود ایشان مشاجره‌ای پیش آید، یکدیگر را Pimp (یعنی جاکش) خطاب می‌کنند. اکنون، بر خلاف دهه ۸۰ و ۹۰ که برخی بازیگران پورنو (از نظر درآمد) حتی با بازیگران هالیوود برابری می‌کردند، دیگر کمپانی‌های پورنوگرافی سود چندانی ندارند، زیرا پخش رایگان ویدیوهای پورنوی خانگی، میزان فروش ایشان را شدیداً کاهش داده است. بازیگران زن بابت هر سناریو که در فیلمهای پورنو بازی می‌کنند حدود ۶۰۰ تا ۸۰۰ دلار مزد می‌گیرند، در حالی که با تن‌فروشی می‌توانند تا دو برابر آن درآمد داشته باشند؛ لذا بسیاری از این بازیگران، فقط برای تبلیغ خود، در فیلم پورنو بازی می‌کنند. وضعیت مالی بازیگران مرد، به مراتب بدتر است؛ آنان برای هر سناریو تنها ۱۵۰ دلار مزد می‌گیرند و از درآمد تن‌فروشی نیز محرومند؛ این بازیگران همچنین بیمه درمانی و بازنشستگی نیز ندارند.

## ث - وضعیت روانی و جسمانی بازیگران فیلمهای پورنو:

بازیگران پورنو علاوه بر مشکلات مالی، با مشکلات عاطفی نیز دست به گریبانند؛ البته چنین کسانی، نه فقط نرمال نیستند، بلکه از پایه دچار مشکلات روانی هستند، زیرا یک فرد نرمال، حتی اگر در بیچارگی به درجه‌ای برسد که ناچار به تکدی باشد، تن به اینکار زشت نمی‌دهد. تامی گان، یکی از بازیگران پورنو، می‌گوید: «شاید برای میلیون‌ها نفر از بینندگان فیلمهای پورنو، زندگی بازیگران این فیلم‌ها رؤیایی باشد؛ اما اینکه آمیزش جنسی تحت فرمان کارگردان و زیر نور فیلمبرداری و دوربین‌های متعدد، و حاضران و ناظران باشد، کار هر کسی نیست...». البته او درست می‌گوید، و نه فقط یک آدم صالح، بلکه یک فرد معمولی نیز در قبال هرگونه درآمد هنگفتی، تن به چنین کار زشتی نمی‌دهد؛ و تنها کسی قادر به چنین کاریست که واقعاً زنا زاده باشد. او درباره شرایط زن مورد علاقه خود می‌گوید: «وفادار، فداکار، مهربان و کسی که دلش بخواهد بچه‌دار شود». و با خنده ادامه می‌دهد: «راستش، در محدوده پورنوگرافی نمی‌توانم چنین کسی را پیدا کنم.»

کامرون پی، ۲۹ ساله، که برای نخستین بار در برابر رسانه‌ها از ابتلای خود به ویروس اچ. آی. وی سخن می‌گفت، در حالی که اشک می‌ریخت، به خبرنگاران گفت: «من در این تجارت آموختم که اگر کاری را که از تو خواسته‌اند انجام ندهی، همیشه یکی جوان‌تر و جذاب‌تر از تو هست که انجامش دهد.»

### ج - عوارض ابتدایی دیدن فیلمهای پورنو بر دختران و پسران:

فیلمهای پورنو، روی روح و جسم پسر، و دختر، و مرد، و زن، اثرات مخرب اما متفاوت و گوناگونی دارد. ما به شخصه معتقدیم که اگر پسری یکبار فیلم پورنو ببیند، مثل اینست که صد بار به فاحشه‌خانه رفته باشد؛ و این را از روی معتقدات دینی نمی‌گوییم، بلکه با محاسبات عقلانی می‌گوییم.

- ۱ - پسر یعنی کسی که هنوز زن بخود ندیده باشد؛ پس چنین شخصی دیگر پسر نیست.
- ۲ - وقتی دید، میل می‌کند و طبعاً باید آنرا در جایی خالی کند، و آنجا کجا خواهد بود؟... خدا می‌داند.
- ۳ - دید او نسبت به جنس زن تغییر می‌کند زیرا او می‌پنداشت که زن، موجود پاکیزه‌ایست ولی حالا می‌بیند که موجودی پلیدتر از او نیست؛ لذا **تا پایان زندگی، از چشیدن لذت واقعی در امر زناشویی محروم خواهد ماند.**
- ۴ - (برای همیشه) دید او نسبت به دنیا عوض می‌شود و ایمانش را بکلی از دست می‌دهد.
- ۵ - چون ایمان را از دست داد، خود را بی‌پناه می‌بیند و طبعاً مادیات یا چیز دیگری را پشتوانه می‌سازد.
- ۶ - چون مادیات را پشتوانه ساخت و از معنویات گریخت، به مفساد اقتصادی خواهد پرداخت.
- ۷ - چون بفساد اقتصادی پرداخت، (جوانان همچنان در مجموع) جامعه را بطور متواتر بفساد خواهند کشید؛ آنگاه برای کنترل جامعه، به ازای هر نفر، یک پلیس لازم است، البته بشرطی که آن پلیسها را از مریخ بیاورند، زیرا اگر آن پلیسها را از میان همان جماعت برگزینند، (در اخلاق) مانند همان جماعت خواهند بود.

این (فساد اقتصادی) را که مثال آوردیم، فقط یکی از احتمالات بود، حال آنکه هر فرد، گرایشهای گوناگونی دارد و ممکن است به مفساد دیگری روی آرد، لذا ناهنجاریهای مختلفی در پیش خواهد بود.

و اگر دختری این صحنه‌ها را ببیند، فقط همان (دیدن) کافیسست که دریده گردد و دیگر بدرد کلفتی نیز نخورد، زیرا او دیگر از هر زن روسپی، روسپی‌تر است، و بیش از آنچه باید بداند می‌داند؛ حال آنکه (دختر) یعنی پلمب. اصولاً کلمه (دختر) در آریایی بمعنای (دوخته شده و بکر) است، نه آنکه ختم روزگار باشد! البته ممکن است برخی باشند که با ما همنظر نباشند، و این برمیگردد به اینکه آنان از کدام گروه باشند! پس ما از آنان می‌پرسیم که اگر بخواهید جنسی را بخرید، بین آکبند و دست دوم، کدام را می‌خرید؟ و آنان بی‌درنگ خواهند گفت: «آکبند»؛ پس ما می‌گوییم: وقتی شما یک جنس چند هزار تومانی را آکبند می‌خواهید، چگونه به آکبند بودن مونس‌ی که عزیز است و عمری را می‌خواهید با او بسر برید، اهمیت نمی‌دهید؟! اینها نشانه آنست که برخی از مردان، کامل نیستند و به همین سبب **آوانس می‌دهند** و وانمود می‌کنند که بسی متمدن و با کلاسند، ولی غافلند از اینکه همان زن در دل خویش، به ریش ایشان می‌خندد، و به دوستانش می‌گوید: «شوهر من مرد نیست... غیرت ندارد... من به راحتی خرش میکنم...».

خدا در قرآن، در سوره (واقعه)، انسان را (تا حدودی) با قیامت و چگونگی بهشت و دوزخ آشنا می‌کند، یعنی آنچه درباره قیامت و بهشت و دوزخ می‌گوید، واضح تر و روشن‌تر از آیات دیگر است؛ اینست که برخی مفسرین بر این باورند که سوره واقعه، مختص تعریف قیامت و بهشت و دوزخ است. لکن مقصود ما اینست که بگوییم: خدا نیک می‌داند که آنچه خواست باطنی یک مرد است چیست، لذا همان را به بهشتیان وعده می‌دهد؛ چنانکه در آیات ۱۷ تا ۲۶ چنین می‌گوید:

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ ﴿١٧﴾ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿١٨﴾ لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْفَوْنَ ﴿١٩﴾ وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ ﴿٢٠﴾ وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ﴿٢١﴾ وَحُورٍ عِينٍ ﴿٢٢﴾ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ﴿٢٣﴾ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٤﴾ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا ﴿٢٥﴾ إِلَّا قِيلاً سَلَامًا سَلَامًا ﴿٢٦﴾ ...

یعنی: نوجوانانی همیشه نوجوان، همواره [از برای خدمت] پیرامونشان می‌گردند (۱۷) با قدح‌ها و کوزه‌ها و جام‌هایی از شراب نوشین (۱۸) که از نوشیدنش نه درد سر گیرند، و نه مست و بیخود گردند (۱۹) و میوه‌ها از هر گون که اختیار کنند (۲۰) و گوشت پرنده از هر گونه خواهند (۲۱) و **حوریان درشت چشم (۲۲) چون مروارید پنهان در صدف (۲۳)** پاداشی‌ست برای شما به آنچه که بودید و می‌کردید [از نیکی] (۲۴) نمی‌شنوید در آنجا [یعنی در بهشت] نه بیهوده و نه چرند (۲۵) مگر حرفی که سلام است و سلام [یعنی در بهشت، جز حرف درست و سالم و منطقی، چیزی نمی‌شنوید] (۲۶)...

چنانکه در پاراگراف بالا گفتیم، مقصود ما از این بیان، موعظه نیست؛ زیرا [چنانکه در چند پاراگراف بالاتر گفتیم]، آنکه بر هر امری قادر است، جز خدا نیست؛ و ما قادر نیستیم که فلان دگرباش را به جرگه مردان بیاوریم، لکن می‌توانیم او را محکوم سازیم؛ پس مقصود ما این بود که بگوییم: خدا بهتر از همه می‌داند که آرزوی یک مرد، داشتن ملکه‌ی زیبایی جهان نیست، بلکه زینست که نجیب باشد، لذا می‌گوید: **و حوریان ... چون مروارید پنهان در صدف**. یعنی زنی که هیچ نامحرمی او را ندیده است؛ و خدا نیک می‌داند که مردان چه می‌خواهند.

حال برای آنانکه از «هفت دولت آزادند» و هیچ قید و بندی ندارند، مثالی دیگر می‌آوریم تا بدانند که مصداق (مروارید پنهان در صدف)، در کیش ایشان نیز صادق است: شهرام شیپره که یکی از آزادگان جهان لکن همکیش اهریمنان است، در مطلع یکی از ترانه‌هایش چنین می‌گوید: **ای قشنگتر از پریا تنها تو کوچه نریا... و الی آخر**. اکنون از شما می‌پرسیم که معنای این نظم چیست؟ آیا نه اینست که همان بی قید نیز زن اشتراکی نمی‌خواهد و اگر چه خود هیچ قید و بندی ندارد، اما ناخودآگاه دارد حرف حق را تصدیق می‌کند؟...

و در مثالی دیگر، اگر دو زن را پیش روی مردی بنهند که یکی از آن زنان، ملکه‌ی زیبایی جهان باشد و آن دیگری ملکه‌ی نجابت، و از آن مرد بخواهند که یکی از آن زنان را به زنی گیرد، پس اگر آن مرد، دانا باشد، ملکه‌ی نجابت را برمی‌گزیند، و اگر نادان باشد، ملکه‌ی زیبائی را. اما دیری نمی‌گذرد که آن مرد نادانیکه ملکه‌ی زیبایی را برگزیده بود، به این نتیجه برسد که **(ملکه‌ی نجابت بهتر است) زیرا انسان، هر چند مجذوب صورت زیبا گردد، ناچار است با سیرت او بسر برد**. پس ظرف امتیازات زن، نجابت اوست، و سلامت، و معرفت، و محبت، و وجاهت، و ثروت، و هر امتیاز دیگر، در آن ظرف جای می‌گیرند؛ پس اگر نجابت نباشد، ظرفی نیست که چیزی در آن باشد!

ظرف امتیازات زن، نجابت اوست، و سلامت، و معرفت، و محبت، و وجاهت، و هر امتیاز دیگر، در آن ظرف جای می‌گیرند؛ پس اگر نجابت نباشد، ظرفی نیست که چیزی در آن باشد!

پس دختری که فیلم پورنو دیده باشد، دیگر نجابت ندارد که بکار آید! ولی گمان نرود که آنان بی شوی می‌مانند، چراکه هستند پلیدانی که آنان را بزنی گیرند، اما ایشان، هرگز به آسمان مهر و محبت نخواهند رسید، و لذت زندگی را نخواهد چشید، زیرا **نجابت چنان مرگ است که بازیافت ندارد**؛ و زن، دو بار می‌میرد: یکبار که گوهر عفت را ببازد، و دیگر آنکه جان بجان آفرین تسلیم سازد.

زن، دو بار می‌میرد: یکبار که گوهر عفت را ببازد، و دیگر آنکه جان بجان آفرین تسلیم سازد.

### چ - عوارض تماشای فیلمهای پورنو بر زنان و شوهران:

ابتدا بگوییم که تمامی آنچه که در مورد عوارض تماشای فیلمهای پورنو بر دختران و پسران گفتیم، در مورد زنان و شوهران نیز صادق است، زیرا ایشان، پیش از ازدواج، (به اصطلاح) دختر و پسر بوده‌اند! برخی مردم می‌پندارند که چون ازدواج کرده‌اند، مجازند فیلمهای پورنو را ببینند، حال آنکه دیدن پورنو، سوای عوارض شخصی، عوارض اجتماعی نیز دارد؛ مثلاً اگر کسی خوشحال باشد، خوشحالی او بر کسانی که با او در ارتباط هستند، تأثیر می‌گذارد، و همینطور اگر به هر علتی عصبانی باشد. (هر کسی)، وقتی فیلم پورنو ببیند، دیدگاهش نسبت به جامعه **[برای همیشه]** تغییر می‌کند، پس اینکه شما (بطور خصوصی) فیلم پورنو ببینید، یک امر شخصی نیست، زیرا به بقیه نیز ربط پیدا می‌کند. ما در امور مذهبی تخصص نداریم، لکن می‌دانیم که از نظر هر کدام از ادیان ابراهیمی، بخصوص اسلام، نگاه عادی به عورت **محارم** منع است، تا چه رسد به بیگانه. بنابراین، تماشای فیلمهای پورنو، بر مرد و زن، خواه دارای همسر باشند یا نباشند، از نظر دینی حرام است و مراجع، همه در این امر اتفاق نظر دارند.

توضیح دربارهٔ (مَحْرَم و نامَحْرَم): مَحْرَم اگر در مورد همسر بکار برده شود، کنایه است زیرا (همسر) حلال است و مَحْرَم نیست. و (مَحْرَم) کسی را گویند که نتوان با او نکاح کرد، مثل مادر و خواهر و خاله و عمه و غیره، و جمع آن مَحَارِم است؛ و (نامحرم) کسی را گویند که نکاح با او منع نباشد. و زنی که دارای شوی باشد، گرچه بر مردان دیگر حرام است، لکن وقتی از شوی جدا گردد، نکاح با او حلال است، پس نامحرم است.

### از هر زاویه‌ای به قضیه بنگریم، باز تماشاگر فیلم پورنو مغبون است!

اگر ما حتی بنقش آدمهای پنجاه درصدی درآییم و فرض کنیم که دیدن فیلمهای پورنو، هیچ خطر و ضرری ندارد، باز این مسئله بسیار مهم خودپذیری مطرح می‌شود:

• هرکسی، همچنانکه صورت و تیپ و اندام متفاوتی دارد، شکل آلات و اندام تناسلی او نیز با دیگران متفاوت است. بنابراین، زن و شوهری که (دیگری) بخود ندیده باشند، (اندام تناسلی آنان، به هر شکلی که باشد)، در تصور آنان طبیعیست، و می‌پندارند که همه به همین گونه‌اند، پس (تا آخر) به آنچه که هست، خرسندند.

آورده‌اند که شبانی با زن و فرزندش در کوهی می‌زیستند؛ و فرزند، جز پدر و مادر، هیچ زن و مردی ندیده بود؛ تا روزی شبان به شهر رفت و فرزند خویش نیز به‌مراه برد؛ چون به شهر درآمدند و فرزند، مردان دیگر را بدید، روی به پدر آورد و با حیرت گفت: « اینجا چه بسیار پدر هست!! »

و حکایت کسانی که فیلم پورنو می‌بینند همین است. مرد (در فیلم) می‌بیند که آن زن، اندامی موزون دارد، و فلان جاییش، فلان گونه است، پس آلت او را با آلت زن خویش قیاس می‌کند و اندام او را با اندام زن خویش. و می‌بیند که آلت زنش بدان گونه، و اندامش بموزونی او نیست، و شکم او (بسبب زائیدن) ترک خورده و چروکیده است... و نمی‌داند زنی که در فیلم دیده است، کارش همین است، و بجهت همین امر، خود را آراسته، و هزاران دلار از درآمد را صرف عملهای زیبایی ساخته، و در استخر و بدنسازی و آرایشگری، هزینه‌ها پرداخته تا چنین گشته است. اما زن خویش را نمی‌بیند که از شَقِّق به حلق آویزان است، و روزها را به تیمار کودکان، و عرق ریزان در پخت خوراکی همگان، و شُست و شوی، و رُفت و روب می‌گذراند!

پس مرد می‌خواهد که زنش چون [آن زن که دیده است] باشد؛ و زن نیز نادان‌تر از شوی؛ پس شوی را نمی‌گوید که: من نمی‌خواهم چون آن زنِ روسپی باشم!... پس می‌کوشد تا که از قافله عقب نماند، لذا به استخر و بدنسازی و کارهای دیگر می‌پردازد... و آنگاه می‌گویند: زنان، چنین و چنانند؛ حال آنکه مقصر اصلی، مردانند، زیرا این مردانند که قوام دهندهٔ زنانند، و زنان بطور طبیعی تابع خواستِ آنانند.

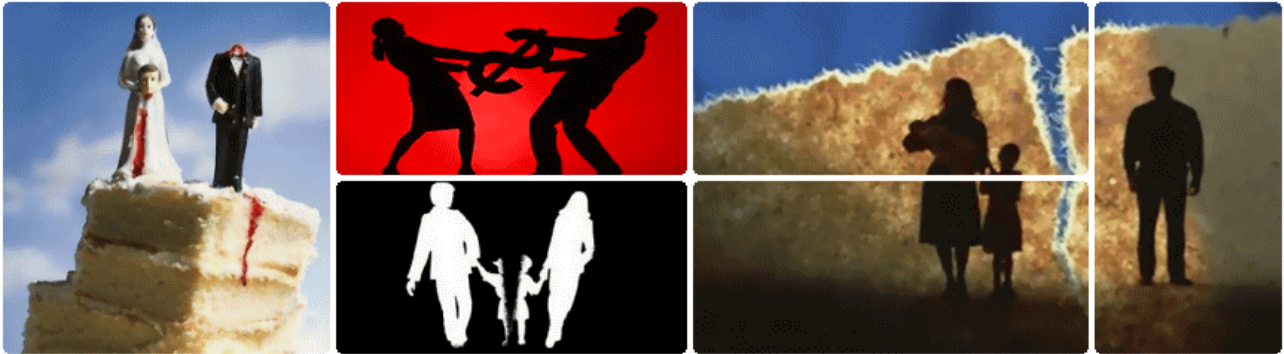
این مرد است که مسئول است، و زن معذور؛ و نشان این امر آنست که در هر جای جهان، اگر مردی خطا کند، زن را دعا کنند، لکن اگر زنی خطا کند، شوی را آماج ملامت گردانند.

اگر زن و مرد را بساعتی تمثیل کنیم، مردان چون موتور آن ساعتند و زنان چون عقربه‌های آن، پس اگر آن ساعت، زمان را به درستی نشان ندهد، آیا [ حتماً ] تقصیر از عقربه‌های آن است؟

و مردان بتقلید از آن ناکسان، زنانشان را در دیدنِ پورنوگرافی، شریک می‌سازند تا چون آنان، نرد عشق بیازند؛ و نمی‌دانند که با این خطا، چه خانه‌ها که ویران می‌سازند و چه هزینه‌ها که می‌پردازند!...

و بدترین عوارض دیدنِ پورنو بر زنان آنست که مردانی را می‌بینند با آلاتی چون دستهٔ بیل، و انزالی بس طویل؛ و زنانی که وارونه بر مَرکب سوارند... پس قیاس می‌کنند و تقلید... پس زود باشد که نه دختری بیابیم از برای پسرانمان، و نه پسری از برای دخترانمان، پس بگوییم: **ای کاش خاک بودمی، تا بلکه از من، گلی، سبزه‌ای، می‌دیدم؛ زیرا من از نزد خدای بیامدم تا با اهریمن درآویزم، نه آنکه با او بیامیزم!...**

## بیا یاد زندگی را یک بازی فرض کنیم!



هر بازی بچه‌گانه‌ای، تابع اصول و قواعد و قوانینی است که بر اساس قواعد آن بازی، می‌توان بازی کرد؛ و کسانی که مشغول آن بازی هستند، اگر قواعد آن را نادیده انگارند و آنرا زیر پای بگذارند، آن بازی [بازبان ساده] بهم خواهد خورد؛ و اگر به مشاجره و کشمکش نینجامد، دست کم بازیکنان بطور مسالمت آمیز پراکنده می‌گردند و طبعاً آن بازی ادامه نخواهد یافت.

حال اگر **زندگی** نیز در حد یک بازی معمولی فرض گردد، طبعاً لازم است به اصول و قواعد آن، پایبند بود، تا بتوان به آن بازی ادامه داد (یعنی بتوان زندگی کرد)؛ و اگر قواعد آن بازی نادیده انگاشته شوند، از هم پاشیدگی آن بازی (یعنی بازی زندگی)، امری کاملاً طبیعیست و در چنین شرایطی، هر کس از وقوع این امر تعجب کند، قطعاً نادان است، زیرا این را تمامی کودکان جهان می‌دانند که هیچ بازی، بدون قانون نیست، و هیچ بازی، بدون مراعات قواعد و قوانین آن ادامه نخواهد یافت.

آنچه دشمن هرگونه بازیست، آزادیست زیرا برای ادامه هر بازی، لازم است به قواعد آن بازی مقید بود و (مثلاً) نمیتوان گفت: [من دلم میخواهد توپ را با دست توی دروازه حریف بیندازم]؛ و اگر کسی چنین کند، میدان آن بازی به میدان جنگ بدل خواهد گشت؛ پس برای ادامه هرگونه بازی، (خواه بچه‌گانه باشد و یا چیزی مثل فوتبال، و یا بسی حیاتی باشد)، نیاز به این هست که به قواعد آن بازی مقید باشیم؛ و همین قید، بمعنای محدودیت آزادیست زیرا آنکه محدود است، طبعاً آزاد نیست.

اما آزادی، مانند هر امر حیاتی دیگر، لازمه حیات است!

آزادی، مانند هر امر حیاتی دیگری، لازمه زندگیست؛ مثل تپش قلب که لازمه زندگیست، اما همان تپش قلب، یک محدودیتی دارد، یک مینیمم و ماگزیمم دارد، یعنی اگر قلب انسان، کمتر از بیست بار در دقیقه بتپد، خواهد مُرد و اگر بیش از دویست بار در دقیقه بتپد، باز هم خواهد مُرد؛ پس لازم است در حد نرمال بتپد.

تا اینجا (دست کم) مشخص است که (مثلاً قلب)، مختار نیست هر قدر دلش می‌خواهد بتپد، و لازم است یک رگولاتور یا تنظیم کننده بر عملکرد او نظارت کند؛ و این رگولاتور، می‌تواند داخلی، و یا خارجی باشد؛ [و منظور ما از داخلی و خارجی، (داخل و خارج بدن است)] چنانکه مثلاً وقتی جسم انسان، سالم باشد، عاملهایی در بدن وجود دارند که میزان تپش قلب او را تنظیم می‌کنند؛ لذا آن شخص، نه وجود قلب خویش را حس می‌کند، و نه نیازمند تنظیم کننده خارجیست. اما اگر بدن او سالم نباشد و عاملهای داخلی بدنش درست کار نکنند و نتوانند

تپش قلب او را در حالت نرمال نگهدارند، طبعاً نیازمند عامل‌های خارجی خواهد بود که هر چند مؤثر باشند، اما مانند عوامل داخلی، بطور دقیق و اتوماتیک عمل نمیکنند.

رگولاتورها یا تنظیم کننده‌های اخلاق اجتماعی نیز بسبب **بیماریهای اجتماعی**، ممکن است از کار بیفتند؛ لذا در چنین مواقعی نیاز به رگولاتور خارجیست که نام این رگولاتور (از نظر بشر) (جبر) است؛ اما بشر، غافل است از اینکه عمل آن رگولاتور داخلی هم (جبر) است، ولی او آنرا اختیار می‌نامد و می‌گوید: «**من به اختیار خودم چنین و چنان کردم**»؛ و نمی‌داند که هیچ کاری در جهان به انجام نمی‌رسد، مگر با انرژی، و **نام انرژی در عالم معنا (زور) است**؛ لکن بشر آنچه را که با زور خارجی انجام می‌دهد، (جبر) می‌خواند، و آنچه را که با زور داخلی انجام می‌دهد، (اختیار) می‌داند، حال آنکه آن (اختیار) نیز (جبر) است، و اگر آن جبر نباشد، هیچکس نخواهد خورد، و نخواهد خوابید؛ و نخواهد بوسید، و نخواهد زائید!

در جهان، تمامی کارها با زور انجام می‌گیرند، و انجام هیچ کاری، بدون زور میسر نیست.

مثلاً خوردن خوابیدن، جماع کردن، اینها همه زورند، لکن چون زور درونی‌اند، (اختیار) خوانده می‌شوند و اگر چه بسی زحمت داشته باشند، لکن با شوق و ذوق و رضایت و لذت انجام می‌گیرند!

مثلاً کسی که بنا بمیل خود، به دیگران نیکی می‌کند، تصورش اینست که دارد به اختیار خود می‌کند، حال آنکه او ناچار از نیکی کردن است، زیرا او ذاتاً نیک است و نیرویی از درون، او را مجبور به نیکی می‌کند، ولی او از این (جبر) (یعنی نیکی کردن) لذت می‌برد زیرا دستور از درون است! و چنین شخصی **(مشروط بر اینکه ذاتاً نیکو سرشت باشد)**، هرگز نمی‌تواند بدی کند، زیرا نیرویی از درون، او را از بدی کردن منع می‌کند، بطوریکه حتی اگر سوگند یاد کند و بخود دشنام دهد که دیگر نیکی نکند، باز نیز نیکی خواهد کرد؛ پس به او بگویید: بی جهت سوگند مخور، زیرا چنین سوگندی چند ساعت بیش دوام ندارد!!

بشر، فرامین درونی را (اختیار) می‌نامد، و فرامین بیرونی را (اجبار)؛ حال آنکه هر دو اجبارند.

آزادی، هیچ نیست جز نرمال بودن و بعدالت رفتار کردن. و عدالت، هیچ نیست جز اینکه هر امری را در چهار بُعد زیر انجام دادن؛ و هر چیز که در این چهار بُعد نباشد، ضد آزادیست، و ظلم است:

- ۱ - آن امر باید معروف باشد. [یعنی در عرف بشر پسندیده باشد تا بهیچ نحو آزادی دیگران را سلب نکند]
- ۲ - آن امر باید در زمان خود انجام گردد. [یعنی بی موقع و نابهنگام نباشد. مثلاً نیمه شب، بلند حرف نزن]
- ۳ - آن امر باید در مکان خود انجام گردد. [یعنی از نظر مکان، نابجا نباشد. مثلاً در وسط خیابان ننشیند]
- ۴ - آن امر باید به مقدار لازم انجام گردد. [یعنی بیش و کم نباشد. مثلاً ده من طعام نخورد]

مثلاً اگر کسی، غذای اضافه بخورد و بیمار گردد، او ظاهراً فقط بخود ستم کرده است، اما باطناً به همگان؛ زیرا انسان، موجودی اجتماعیست، و خیر و شر افراد جامعه، بر کلیت آن جامعه تأثیر عینی دارد.

پس اگر زندگی را تنها یک بازی فرض کنیم، حتماً باید قواعد آنرا مراعات کنیم تا بتوانیم به این بازی ادامه دهیم. و این نکته را نیز نباید فراموش کرد که هیچ بازی، دارای دو قانون نیست، مثلاً وقتی تیمی از آنسوی جهان، با تیمی از اینسوی جهان، فوتبال بازی کنند، طبق یک قاعده بازی می‌کنند؛ و اگر هر یک از آنان بگویند قانون ما فرق دارد، آن بازی انجام نخواهد شد.

**پس دو خدائی نکنید**، و اینطور نباشید که روز عقد بگویید: «مهریه و غیره، امر خدا و رسول است»، و روز بعد، تیپ بزنید و به خیابان بروید!... آیا مگر نه اینست که حفظ حجاب نیز امر خدا و رسول است؟!... پس بیایید با یک قاعده بازی کنیم، **[نه با دو قاعده]**، وگرنه، این بازی جز بجدال و جدایی نخواهد انجامید.



## نکاتی پیرامون زندگی زناشویی

توجه: در سراسر این مقاله، آنچه گفته شده، فقط دربارهٔ مردان و زنان عادی است.

پیش از اینکه وارد این مقوله شویم، می‌بایستی بسی مسائل را تشریح می‌کردیم و توضیح می‌دادیم که مثلاً گرچه مرد و زن از یک جنسند، اما اختلاف هورمونی که در بدنشان هست، باعث اختلاف جسمانی و روانی بسیار متفاوتی است؛ و اینکه نوع نگرش زنها نسبت به زندگی چیست؟ و نوع نگرش مردها نسبت به زندگی چگونه است؟... و مردها دربارهٔ زنها چه فکر می‌کنند؟ و زنها راجع به مردها چه می‌اندیشند؟... و اینکه مردها شجاعترند یا زنها؟... و مردها در چه زمینه‌هایی شجاعتر از زنها هستند؟ و زنها در چه مواردی شجاعتر از مردها هستند؟ و چرا هزاران سال است که زنها در طلب [آزادی زنان] هستند و هزاران سال دیگر نیز در طلب خواهند بود ولی هرگز به آن نمی‌رسند؟... اصلاً چرا زنها مدام در طلب آزادی هستند، مگر با مردها چه فرقی دارند؟... و اینکه چرا غالب مردها قطبی هستند و برای عقیده و مرام خود می‌جنگند، ولی زنها قطبی نیستند؟... و اینکه چه بسیار مردهایی هستند که خوی و خصوصیت آنها به زنها نزدیک است، و چه بسیار زنهایی هستند که خوی و خصوصیت آنها به مردها نزدیک است... و اینکه چرا بشر در علوم تجربی تابع متقدمان است ولی در علوم عقلی تابع متأخران؟... و اینکه چرا **تنها چیزی که گویا در جهان بعدالت قسمت شده (عقل) است، زیرا هیچکس نمی‌گوید: عقل من کم است!...** و چرا چنین است، و چرا چنان،... و بسی از اینگونه چراها نزد آدمها مطرح است که بدون دانستن آنها، فهم این مقوله میسر نیست؛ و این مثل آنست که کودکی را از کلاس اول دبستان، یکبار به کلاس اول دبیرستان ببرند. بنابراین، امید ما به تاثیر این مقاله، بیش از ۱۰ تا ۲۰ درصد نبود، لکن در کمال تعجب دیدیم که استقبال از کتب پر محتوا و قطوری مثل هدف گمشده، و زبانشناسی هرمزگان، و تاریخ جنوب ایران، و سیستم زبان بشر... که چندین سال پیش نوشته و منتشر کرده بودیم، جمعاً بقدر دو هفته که از انتشار این مقاله می‌گذرد نبود، و آنها در گذر زمان، حتی تا این میزان مورد استقبال قرار نگرفتند! البته، ما از همان ابتدا نیز قصد ویرایش و تکمیل این مقاله را داشتیم، لکن این استقبال، ارادهٔ ما را دو چندان کرد.

### ■ توانایی جنسی، نزد مردها یک موضوع بسیار مهم و حیثیتی است.

بسا برخی ندانند (بخصوص زنها)، که مردها، هر قدر با احساس تر باشند، حساسیت‌شان به مسئلهٔ توانایی جنسی‌شان بیشتر است؛ و این حساسیت در برخی مردان، بحدی بالاست، که تمامی آبرو و اعتبار و هستی خود را در داشتن توانایی جنسی می‌دانند، بطوریکه حتی اگر به کنایه به ایشان گفته شود که ناتوانی جنسی دارند، ممکن است واقعاً دچار ناتوانی جنسی گردند؛ و مردها نیز آگاه باشند که اگر کسی، این مورد را بطور نابجا و مکرر مطرح نمود، بی‌شک سوء نیتی دارد. با این توصیف، زن باید بداند که هرگز نباید دربارهٔ میزان نعوظ مرد، [خواه مثبت یا منفی] حرفی بزند.

اصولاً این موضوع، بطور طبیعی کم و زیاد دارد و مرد نباید نسبت به آن وسواس داشته باشد؛ و مردان باید بدانند که میزان نعوظ و کیفیت و کمیّت آن، به هزاران چیز وابسته است، و از جملهٔ آن چیزها، اعتماد به زن، میزان خواب و خوراک، خستگی، نگرانی، غصه، مشکلات اقتصادی، بحث، مجادله... و خیلی چیزهای دیگر است. بنظر متخصصان، مردان نباید به این موضوع فکر کنند و به آن اهمیت دهند، گاهی حتی ممکن است که نعوظ به هیچوجه رخ ندهد ولی چند روز بعد، بحالت عادی برگردد؛ بنابراین با هر اندکی، نباید مرد فکر کند که موتورش از کار افتاده است و باید بمعالجه اقدام کند. آنچه بالندگان باید بدانند اینست که مردان پاک، که زنانی پاک دارند، معمولاً با چنین مشکلاتی مواجه نمی‌شوند.

## ■ پاکدامنی زن نزد شوهر، امری (بشدت) حیاتیست (مشروط بر اینکه آن مرد، نسبتاً کامل باشد).

مهمترین امتیاز زن نزد یک مرد (کامل)، نجابت و پاکدامنیست، و نجابت زن، مانند عدد یک است، و باقی امتیازات، مانند صفر. پس اگر مثلاً زنی صد مدرکِ دکتر از صد دانشگاه جهان داشته باشد، انگار که صدتا صفر دارد، و این صدتا صفر، بدون نجابت هیچ است؛ زیرا صدتا صفر (= صفر)؛ اما اگر نجابت نیز باشد، آن عدد یک، پیش از همه صفرها می‌ایستد. حال عدد یک را در نظر بگیرید که صدتا صفر جلوش باشد، می‌بینید که چقدر بزرگ است! اما اگر نجابت (یعنی عدد یک) در ابتدای آنها نباشد، هزار امتیاز که باشد، یعنی هزارتا صفر است که باز هم مساوی با صفر است؛ و در یک کلام: نزد مرد کامل، اگر زنی نجابت نداشته باشد، هیچ چیز ندارد، ولی اگر نجابت داشته باشد، همه چیز دارد. اما باید فامیل زن نیز نجیب باشند، و اگر هریک از زنان فامیل او نانجیب باشند، آن زن، بخش بزرگی از امتیازاتش را از دست خواهد داد.

و امتیازات زن نزد مرد کامل، [جز نجابت که همه چیز است]، اول احترام به والدین خویش و شوهر، دوم حُسنِ خُلق و سلوک، سوم خانه‌داری، چهارم امانت‌داری، پنجم زیبایی... و امتیازات دیگر در ردیف‌های بعدی قرار می‌گیرند. و قدما گفته‌اند که: «زن مانند اسب است که سوارش را در همان بار اول می‌شناسد». پس اگر دانستید که شوهرتان، مردی نسبتاً کامل است، هر بلایی بر سرش بیاورید، قابل ترمیم است؛ اما اگر به او خیانت کنید، بی‌تردید شما را ترک خواهد کرد و در این امر، هیچ شک نکنید.

و مثل آدم، مثل خداست، و همچنانکه خدا شریک بر خود نمی‌پذیرد، آدم نیز (از نظر زن) بر خود شریک نمی‌پذیرد؛ چنانکه در سوره نساء، آیه ۴۸ می‌گوید: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا ﴿٤٨﴾**. یعنی: مسلماً خدا نمی‌آمرزد که شریکی براو آورده شود؛ و می‌آمرزد پائین تر [از آنرا] [البته] برای آنکس که شایسته بداند؛ و هر کس به خدا شریک بیاورد، مسلماً گناه بزرگی مرتکب شده است (۴۸).

و باز در همین سوره، در آیه ۱۱۶ همان امر را مکرر می‌کند: **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ﴿١١٦﴾**. یعنی: مسلماً خدا نمی‌آمرزد که شریکی براو آورده شود؛ و می‌آمرزد پائین تر [از آنرا] [البته] برای آنکس که شایسته بداند؛ و هر کس به خدا شریک بیاورد، یقیناً به گمراهی بسیار دوری دچار شده است. (۱۱۶).

و از این آیات چنین برمی‌آید که: شریک قرار دادن بر خدا، بزرگترین گناه، و ذنب لایغفر یعنی گناه نابخشودنی است، و همچنین، شریک قرار دادن بر شوهر نیز بزرگترین گناه و گناه نابخشودنی [نزد شوهر] است. و جالب اینجاست که اگر مردی چنین گناهی را بر زن ببخشد، آن زن او را نمی‌بخشد، و آن مرد پیش آن زن، دیگر حرمتی نخواهد داشت زیرا دیگر آن مرد، از نظر آن زن، مرد محسوب نمی‌شود!...

و **يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ** یعنی می‌بخشد پائین تر از آنرا، و این یعنی اینکه شریک قرار دادن بر خدا، بزرگترین گناه است و گناهان دیگر، پائین تر از آن، و قابل بخشش است. و **لِمَنْ يَشَاءُ** یعنی برای کسی که شایسته باشد، نه آنکه برای هر کس که دلش بخواهد، زیرا کار خدا بر اساس حساب و کتاب است و او با کشش دل کار نمی‌کند.

بدگمانی بر مردان کامل، ممکن است فوراً اثر نکند، پس ابداً خوشبین نباشید و خود را فریب ندهید که [مثلاً] **توانستم او را فریب دهم**، زیرا بدگمانی مانند تیر است و چنین مردانی مانند آهو؛ و آن تیر، هرچند کاری نباشد، و آن آهو را یکباره سرنگون نسازد، به نسبتِ ضربی که خورده است، بالاخره یک روزی در جایی می‌افتد. یعنی مردی که بشما بدگمان شده باشد، چون آهوی تیر خورده است، پس آنقدر تفحص می‌کند تا به یقین برسد؛ و وقتی به یقین رسید، می‌میرد؛ و مرگ او فقط برای شماست، و برای دیگران نیست، یعنی او دیگر برای شما وجود ندارد؛ یا در واقع، شما برای او وجود ندارید، پس او هیچ حرکت غیر معمول نمی‌کند و بشما هیچ آسیب نمی‌رساند، بلکه فقط شما را ترک می‌کند و می‌رود، و هرگز باز نمی‌گردد.

اما توجه داشته باشید که آنچه گفته شد، دربارهٔ واکنش مرد کامل بود، و البته مردانی نیز هستند که حتی اگر شما را با بیگانه ببینند، مثل زنان، فقط حسادت می‌کنند، و پس از چند روزی آرام می‌گیرند.

گفتگو پیرامون نجابت زن، امری تازه نیست و از آغاز جهان بوده است، مثلاً مولوی در (فیه ما فیه) در همین راستا، چیزهایی می‌گوید که وقتی می‌شنویم، می‌گوییم: پناه می‌بریم بخدا:

« فرمود که شب و روز جنگ می‌کنی و طالب تهذیب اخلاق زن هستی و نجاست زن را بخود پاک می‌کنی؛ خود را در او پاک کنی بهتر است تا او را در خود پاک کنی. خود را بوی تهذیب کن، سوی او رو و آنچه او گوید تسلیم کن اگر چه نزد تو آن سخن مُحال باشد؛ و غیرت را ترک کن اگر چه وصف رجالست...»

«و ایشان را همچون جامه دان، که پلیدیهای خو را در ایشان پاک می‌کنی و تو پاک می‌گردی؛ و اگر با نفس خود بر نمی‌آئی، از روی عقل با خویش تقریر ده که: چنان انگارم که عقدی نرفته است، معشوقه ایست خراباتی؛ هر گه که شهوت غالب آید پیش وی میروم؛ و بدین طریق، حمیت را و غیرت را از خود دفع میکن...»

«آورده اند که پیغامبر صلی الله علیه و سلم، با صحابه از غذا آمده بودند، فرمود طبل بزنند که امشب بر در شهر بخشیم و فردا در آئیم. گفتند یا رسول الله، به چه مصلحت؟ گفت: شاید که زناتان را با مردان بیگانه جمع بینید و متألم شوید و فتنه بر خیزد؛ یکی از صحابه نشنید و رفت و زن خود را با بیگانه یافت. اکنون راه پیغامبر صلی الله علیه و سلم اینست که میباید رنج کشیدن از دفع غیرت و حمیت و رنج نفقه و کسوت زن، و صد هزار رنج بیحد چشیدن تا عالم محمدی روی نماید. راه عیسی علیه السلام، مجاهده خلوت و شهوت ناراندن بود...»

و ما بسی متألم و متأسفیم از این وضع که حتی مولوی در باره زنان عصر خود چنان می‌گوید. و این، مشکل همه دورانهاست، پس اگر قرار بود رفع گردد، تاکنون رفع گشته بود؛ پس رفع نخواهد گشت هرگز، و این موجب بسی نومیدیست، و این نومیدی، کمر مردان را می‌شکند؛ زیرا مردان، زن را برای دفع شهوت نمی‌خواهند، بلکه مونس می‌خواهند و غمخواری و دوستی و همدمی که او همه کس و همه چیز آنان باشد؛ **اما برخی زنها فقط در پی اثبات اینند که زن چون توالست است و فقط برای تخلیه شهوت خلق شده است!**

ولی مردان حاضر بر این باور نیستند... واقعاً نیستند!... و زن از نظر مرد، موجودی بسیار - بسیار محترم است؛ و دائم با خود می‌گوید: نه... نه... باور نمی‌کنم... نه... باور نمی‌کنم...

اما او می‌گوید: من یک زنم، نگاه به صدا و بدن ظریفم نکن، زیرا اگر بخواهم، تمام هویت مردانهات را بخاک و آتش می‌کشم... تو گویی می‌خواهد بگوید: اگر بخواهم، اتم را می‌شکافم!... و کسی نیست به این زن بگوید: حرامزادگی که سرمایه نمی‌خواهد! و این آباد کردن است که سخت است؛ خراب کردن که خیلی آسان است!... تو اصلاً خودت می‌فهمی که داری چه می‌گویی؟!... آیا می‌خواهی بگویی که زن همان شیطان است؟!... اینکه تو می‌گویی، - طالبان که بهتر از تو بلد است!... یک بمبی می‌گذارد و بسادگی صد نفر را می‌کشد و همه جا را بخاک و خون می‌کشد!... اینکه سرمایه نمی‌خواهد!... تو اگر راست می‌گویی، بگو: من یک زنم و اگر بخواهم، دنیا را اصلاح می‌کنم!... و گرنه خرابکاری که از ابتدا شغلت بوده است و پز دادن ندارد!... مگر نه همین تو بودی که آدم را فریفتی و از بهشت بیرون راندی؟ البته همراه با خودت!...

اما مردان، تو را اینطور نمی‌خواهند و راضی به ضرر تو نیستند. مردان تو را انسان می‌خواهند، انسانی که واجد عقل است و شریف است و پاک است؛ تا آنگاه بتوانند بر دامنت نماز بگذارند... و اگر بسوزی و چون یک قطعه زغال سیاه گردی، تو را چون تاج بر سر نهند. پس بگرد بنگر نه آن دگر!

### ■ غیرت، ابزار مردان است و حسادت، ابزار زنان.

آنکه با مرد کامل زوجیت کند، از شدت لذت به اوج عشرت میرسد، اگر چه در او غیرت هست، و ممانعت هست؛ لکن در مجالست با مرد کامل لذت نیست که جای دگر نیست. پس اگر طالب آزادی هستی که هر کار خواهی کنی و اختیار بر تو باقی باشد که هر گاه خواهی از خانه برون شوی و هر گلی خواهی ببویی، بهتر آنست که با مردان هفتاد درصدی مُزاوجت کنی تا بلکه آنان چنین باشند و رخصت دهند تو را... **هر چند که بهداشت نیز غیرت را تأیید می‌کند و بتو می‌گوید: نیمخورده دیگران را نخور چون ممکن است بیمار گردی!...**

آخر [ای پروفیسور]، آیا زن بقدر یک لیوان آب هم نزد تو ارزش ندارد که مراقب باشی کسی آنرا دهن نزند!؟

اما غیرت اِزار مردان است چون تبر که اِزار هیزمشکنان است. و مردی که غیرت ندارد، چون هیزمشکنیست که تبر ندارد؛ و چنانکه هیزمشکن را نشاید که تبر نباشد، مرد را نیز نشاید که غیرت نباشد. و غیرتِ مردان، چون حسادتِ زنانست که بسته به عادت نیست بلکه در ذات است؛ و در آنساعت که مرد غیرت کند، نه خدای را بیاد دارد و نه پیامبر را و نه کتاب را، زیرا **منشأً غیرت از ذات است**، و آن ذات را خدای بر آنجای نهاده است که چون غیرت بر او مستولی گردد، هیچ را بیاد نیاورد، پس غیرت ربطی به سواد ندارد، و نمی‌توان آنرا به کسی آموخت؛ و چنانکه گفتیم، غیرت اِزاریست که از پیش حاضر است، چون سلاحی که در دست پاسبان است و آن سلاح، از پیش حاضر شده است؛ و پاسبانی را که سلاح نباشد، چون دزد را ببند، نداند چه کند.

و حسادتِ زنان را نیز نگفتیم که همسایگانراست بلکه شوهرانراست! و فرق غیرتِ مردان و حسادتِ زنان در آنست که چون مرد، زن را با بیگانه ببند، روی بگرداند، و برود، و دیگر باز نیاید. لکن زن چون شوی را با بیگانه ببند، بیاید، و آن زن را سیر بکوبد و خود پیش شوی بخسبد. پس اگر زنی چون شوی را با بیگانه ببند، غیرت کند و روی از شوی بگرداند، رگی از مردانگی در او هست پس کامل نیست. و همچنین، اگر مردی چون زنی با بیگانه ببند، حسادت کند، و پیش آید، رگی از زنانگی در او هست پس کامل نیست.

مَثَلِ زن، نزد مردِ کامل، مَثَلِ آبِ دهانِ بشر است. و همچنانکه آن آبِ دهان، تا وقتی که در دهان هر فرد است، شیرین و لذیذ است و با لذت آنرا قورت می‌دهد، همسرِ نجیب نیز نزد مردِ کامل، شیرین و لذیذ است. و همچنانکه اگر هر فردی، آبِ دهانِ خویش را تُف کند، دیگر آن آبِ دهان نزد او نفرت انگیز است و آنرا بدهان خویش بر نمی‌گرداند؛ مردِ کامل نیز اگر [به دلیل واضح ناموسی] همسرش را ترک کند، دیگر بر نمی‌گردد. حال فرض کنید که آن آبِ دهان، از دهان دیگران باشد؛ آیا می‌توانید آنرا بخورید؟ پس اگر می‌توانید با لذتِ تُفِ دیگران را بخورید، غیرتِ مردان بیجاست؛ و گرنه، کاملاً بجاست.

و نتیجه اینکه: بسی عواملِ طبیعیِ بازدارنده در وجود انسان هست، مثلاً همین آبِ دهان که در بالا مثال زدیم، در حقیقت عاملی ذاتی برای بهداشت بدن و پیشگیری از واگیری بیماریهاست؛ و اگر زنان و شوهران، و یا مادران و نوزادان از تماس بزاقی با یکدیگر اِباء ندارند، بسبب همجویشی آنان با یکدیگر است؛ و منظور ما از همجویشی آنست که آنان (بطور طبیعی) از راه‌هایی با یکدیگر متصلند که تماس بزاقی در برابر آنها هیچ نیست.

یا مثلاً مادر را ببینید که چطور مدفوع بچه‌اش را دستمال می‌کند، ولی نمی‌داند که این حالت، از ذات است و خیال می‌کند که چون بچه‌اش را دوست دارد، مدفوعش را نیز دوست دارد؛ و نفرت از نجاست بچه دیگران را به همین سبب می‌داند. حال آنکه اکثر گُنش‌ها و واگُنش‌های یک مادر از ذات است، مثلاً عشق مادر به فرزند، یک امر ذاتیست و هیچ اختیاری در آن نیست و به همین سبب است که **مادر عاشق بیعار است**. یعنی فرزند هر قدر مادر را اذیت کند، از میزان عشق مادر به او کاسته نمی‌شود. و تمامی این دستوراتِ ذاتی، و فرامینِ درونی، همه برای تولید مثل و بقای نسل انسان و تمامی جانداران، از جمله درختان است. و باز از همین موضوع، این نتیجه عاید می‌شود که: اگر مادری از مدفوع بچه‌اش بدش بیاید، او طبیعی نیست.

یا مثلاً بوی مُردار که انسان از آن نفرت دارد، و از آن می‌گریزد، در حقیقت نفرت انگیز نیست چنانکه همین بو، به دماغ کفتار و کرکس، بسی معطر و اشتها آور است. اما در برنامه ذاتی انسان و برخی حیواناتِ دیگر چنین نوشته شده که از آن بو متنفر باشند و از آن بگریزند، چرا؟... برای اینکه ممکن است او بسبب یک بیماری مُرده باشد که واگیر داشته باشد، لذا این برنامه طوری نوشته شده که بعنوان یک عامل بازدارنده و پیشگیری کننده بهداشتی عمل کند و همینکه چنین بویی بمشام کسی رسید، از آنجا دور شود.

اما آنچه در اینباره گفتیم و آنچه نگفتیم، همه را مردم از اختیارات خود می‌دانند و مثلاً می‌گویند: «من فلان چیز را دوست دارم، یا دوست ندارم»؛ حال آنکه هیچ یک از اینها اختیاری نیست و همه از ذات است.

## ■ آنچه که مرد را قادر به جماع می‌سازد روان اوست، و جسم او واسطه‌ای بیش نیست.

آنچه بالندگان باید بدانند اینست که زن، فاعل نیست و بطور طبیعی، به هیچگونه چالشی [خواه بدنی یا لفظی] نیاز ندارد چنانکه حتی در بیهوشی نیز می‌توان با او جماع نمود، و یا بزور به او تجاوز کرد؛ که در هر یک از این حالات، امکان آبستنی او نیز هست. اما مرد، فاعل است و نیازمند آمادگی روانیست، و جسم نیز بی فرمان روح، کاری از پیش نمی‌برد؛ پس مرد به هزار و یک دلیل ممکن است موقتاً قادر به انجام جماع نباشد، مثلاً اگر از چیزی نگران باشد، و یا مشکل اقتصادی داشته باشد، ممکن است میل به جماع نداشته باشد، و درخواست زن، [خواه لفظی باشد یا ایمائی]، این عدم تمایل را تشدید می‌کند، زیرا مرد در چنین موردی، (به دو علت)، قادر به گفتن [نه] نیست؛ علت اول اینکه گفتن [نه] از نظر او، نشان ضعف است؛ و علت دوم، بدگمانی اوست، زیرا با خود می‌اندیشد که اگر من درخواست او را اجابت نکنم، ممکن است از مرد دیگری درخواست کند!... لذا این فکر نیز موجب تشدید عنن او می‌گردد، حال آنکه او کاملاً سالم است.

پس کاملاً طبیعی باشید و هرگز (مستقیماً) از مرد درخواست همخواهی نکنید و آنرا به اراده خودش واگذارید، زیرا اوست که فاعل است؛ و از سویی، شما نیز متهم می‌شوید... و این را نیز ناگفته نمی‌گذاریم که اگر از شوهرتان بپرسید: [تو راجع بمن، بدگمانی؟]، او حتی اگر بدگمان باشد خواهد گفت: [نه]؛ زیرا مردها در چنین مواردی حرف نمی‌زنند، یعنی حتی دلشان نمی‌خواهد چنین فکری بکنند، مگر وقتی که کار بجای باریک برسد. پس وقتی مردی سالم، علناً زن را متهم بفساد کرد، احتمالاً راست می‌گوید و کار از حد گذشته است.

## ■ آلت تناسلی مردان و زنان، هیچ کدام از جنس ماهیچه نیستند:

آلت تناسلی در ایرانیک (زهار) است، و این ابزار در نر و ماده، از جنس ماهیچه نیستند، لذا برخی مردان می‌پندارند که باید آلت خود را ورزش دهند، حال آنکه آن پاره پلاستی بیش نیست؛ و نعوذ به این سبب است که در آلت مردان، فضاهای موازی و خالی هست، و در هنگام نعوظ، خون با شدت بدان فضاهای خالی می‌رود و دریچه‌هایی در موضع تحتانی آلت است که بسته می‌شوند و راه بازگشت خون را سد می‌کنند، پس آن پاره پلاس، چون چوب شق می‌گردد؛ و آن سختی و سفتی از خون است و نه از ماهیچه! پس هرکس که دارای بازوانی قویست، بدان معنا نیست که آلتش نیز قویست.

۸۰٪ از نعوظ مردان بدستور روان است و فقط ۲۰٪ از جسم است، لذا مرد باید بخواهد تا جماع بعمل درآید؛ اما امروزه مردان با دارو و درمان به هیجان می‌آیند و اینها اثر مخرب دارند. و کرم یا اسپری تاخیری نیز هیچکار نمی‌کنند جز آنکه نقاط حساس آلت را بی حس می‌کنند تا مرد را خوش نیاید و انزال نشود. و از همه بدتر استفاده از کاندوم است که تماس واقعی میان زن و شوهر را مانع می‌گردد.

و مهمترین نکته نزد زنان و شوهران این است که مرد باید بطور طبیعی شربت خود را درون مهبل زن تخلیه کند، و آن شربت، حاوی موادیست که از طریق دیواره مهبل جذب می‌گردد، لذا نه تنها اندام دخترانه را بشکل اندام زنان توسعه می‌دهد و او را آماده باروری می‌سازد، بلکه زن را به فرم مرد شبیه سازی می‌کند و او را به دو گونه تغییر می‌دهد: یکی اینکه زن را به شکلی فرم می‌دهد که بتواند نطفه آن مرد را در خود پرورد. یعنی اگر زن ریز اندام باشد و شوهر درشت اندام، پس از چندی زن درشت‌تر می‌شود تا حدی که با شوهر متناسب گردد و بتواند نطفه او را در خود پرورد. دوم آنکه زن بتدریج شبیه به شوهر می‌گردد بطوریکه به هرچا بروند، همگان پی‌می‌برند که آنان زن و شوهرند. اما شرط اینکار آنست که زن از داروی ضد آبستنی و یا از دستگاہهایی که راه رحم را سد می‌کنند استفاده کند، و اگر مرد از کاندوم یا هر سببی که مانع رسیدن شربت او به درون مهبل زن گردد استفاده کند، آنچه گفتیم صورت نمی‌بندد. و زمان این تغییرات، بین دو تا پنج سال است.

**توضیح اینکه: خوردن منی و هر نیم سلول دیگری مثل خاویار ماهیان، زیان آور است؛ نیم سلولهای تکی مثل تخم مرغ لقاح نشده نیز مضر است تا چه رسد به منی که حاوی میلیونها نیم سلول است.**

## ■ جماع نزد مردان، دو گونه است:

جماع نزد مردان، دو حالت دارد: گاهی بسبب مودت است [مثل محبت میان زن و شوهر]؛ و گاهی بسبب هوس و نیاز به تخلیه است؛ که در میان زن و شوهر، اکثراً بسبب مودت و محبت است. در حالت اول که جماع در اثر محبت است، برای مرد خیلی مهم است که با چه زنیست و سوابق او چیست، و آیا پاکدامن است یا نیست؟ و اینها همه در نوع جماع، و میزان لذت، و اندازه نعوظ او اثر بارز دارند.

اما در حالت دوم که جماع بسبب هوس و نیاز به تخلیه است، برای مرد ابداً مهم نیست که با چه زنیست و سوابق او چیست، و آیا پاکدامن است یا نیست. و اینها هیچکدام در نوع جماع، و میزان لذت، و اندازه نعوظ او مؤثر نیستند زیرا مرد هیچگونه وابستگی عاطفی به آن زن ندارد و ممکن است حتی (به دلایلی) از آن زن نفرت نیز داشته باشد، و قصد او فقط تخلیه است؛ لذا آن زن را بچشم توالیت عمومی نگاه می‌کند، و همچنانکه مردم در توالیت عمومی احتیاط می‌کنند، او نیز احتیاط می‌کند که مریض نشود... و در این باب، زنان روسپی از همه خطرناکتر و منفورترند، سپس زنانی که تک پرانی می‌کنند، و آنانکه به ازدواج سفید روی می‌آورند.

## ■ استفاده از کرم سفید کننده، و عمل دماغ و عملهای زیبایی دیگر، کلاهبرداری است:

استفاده از کرم سفید کننده، و عمل دماغ و عملهای زیبایی دیگر، نه فقط کلاهبرداری است، بلکه حق زنانی که بطور طبیعی زیبا هستند را نیز پایمال می‌سازد و ما توجه مجلس قانونگذار را به این موضوع جلب می‌کنیم.

علت زیبا پسندی در مردان، ریشه در اهمیت تولید مثل آنان دارد، و با عمل زیبایی کاملاً مغایر است. این یک موضوع ناخودآگاه است و مردی که مجذوب زیبایی زنی می‌گردد، بطور خودآگاه نمی‌داند که چرا مجذوب زیبایی او شده است. اما واقعیت اینست که مردها، بطور ناخودآگاه، به آینده و بچه‌هایی که تولید خواهند شد می‌اندیشند. و این موضوع آنقدر پنهان است، که یک مرد، حتی برای یک ازدواج موقت نیز زیبایی را مدّ نظر دارد. اما حقیقت اینست که حدود ۹۰٪ کنش‌ها و واکنش‌های انسان، ریشه در نهاد و ذات او دارند و فقط اندکی از کردار و گفتار او اختیاریست.

زیبا پسندی مردان به این سبب است که [بطور ناخودآگاه] سعی دارند نسل خویش را بهینه سازند.

[توجه داشته باشید که زنان (عادی) زیبا پسند نیستند و آنچه زن را جذب می‌کند پول و قدرت است، که قدرت نیز وابسته به پول است]، حال اگر تا اینجا را پذیرفته باشیم و به علت زیبا پسندی مردان پی برده باشیم، درک باقی ماجرا سهل است. بطور مثال، وقتی زنی چند جایش را عمل کرده باشد و موهای زائد را بکلی از بین برده باشد، طبعاً در نظر مردان زیبا جلوه می‌کند در حالیکه تیپ واقعی او، مثل گوریل است! [و اگر کاری به این قضیه نداشته باشیم که او بارها تحت عمل بوده و دوره‌ها دیده است...]، کودکی را که به دنیا خواهد آورد ممکن است شکل اورانگوتان باشد؛ که در چنین حالتی، مرد غالباً پی‌نمی‌برد که چرا کودکش اینقدر بد قیافه است و می‌پندارد که شاید به اجدادش رفته باشد.

این یک سوی ماجرا بود. اما سوی دیگر ماجرا اینست که حق زیبارویان واقعی و طبیعی ضایع می‌گردد؛ پس مسئول این بی‌بندوباری و این بی‌عدالتی کیست؟ آیا جز مجلس قانونگذار، مرجع دیگری داریم؟

### ■ سبب پیدایش رژ لب، لاک ناخن و کرم پودر و غیره:

انسانی که از نظر جسمانی کاملاً سالم باشد، معمولاً ناخن او به رنگ صورتی، با لپهای گل انداخته و لبهائی به رنگ گل انار است. و این حالت، حاکی از سلامت جسمانی زن (یا مرد) است. و این شمایل اگر در زن باشد، مرد را بطور ناخودآگاه مجذوب می‌کند، زیرا چنانکه پیشتر عرض شد، مرد [بطور ناخودآگاه] در پی زنی سالم و زیباست که بچه‌های زیبایی برایش بدنیا بیاورد و این طبع زیباپسندی در مردان، موجب تکامل سلامتی در میان بشر است و امری کاملاً طبیعی‌ست.



در ابتدا، همه چیز طبیعی بود و کمتر وسیله‌ای برای فریب دادن مردان بود، پس اگر زنی زیبا بود، او بطور طبیعی زیبا بود؛ و اگر زشت بود نیز بطور طبیعی زشت بود، و وسیله‌ای نبود که بتوان مردان را فریفت، و به اصطلاح گنجشک را رنگ کرد و بجای کیوتر بمردم فروخت.

وقتی (بتدریج) تکنولوژی پدید آمد، لاک ناخن نیز پدید آمد؛ اما ابتدا همه چیز طبیعی بود و لاک ناخن نیز فقط

به رنگ صورتی بود که بر طبیعت منطبق باشد؛ اما بتدریج، پرنرنگ‌تر شد تا اینکه کاملاً قرمز شد، و بعد نیز رنگهای دیگر مثل بنفش و غیره مد شد، تا اینکه اکنون لاکهای ناخن سه بُعدی بدست آمده است. پس چنانکه ملاحظه می‌کنید، حتی لاک ناخن صورتی نیز فریبکاریست تا چه رسد به اینکه بنفش یا سیاه باشد، که چنین رنگهایی، با طبیعت نیز سازگار نیست.



چنانکه گفته شد، لپهای زنهای سفید پوستی که از نظر جسمانی سالم باشند، گل انداخته و لب آنان به رنگ گل انار است، و این حالت، نشان نهایت سلامتی، و مطلوب مردان است.



و به همین سبب، دو رگه‌ها که سبزه‌اند، بازار شرکت‌های سازنده کرم سفید کننده را بشدت رونق داده و آنها را پولدار کرده‌اند، و همچنین بازار کرم‌پودر و رژ و ریمیل و غیره را. و همچنین سفید پوستانی که بازار کلاهداری جنسی را با جلوه‌های ویژه پوشانده‌اند... و مردمانی را می‌بینی که با این اوضاع مخالفند زیرا می‌دانند که این بازی، جز به تباهی ختم نمی‌شود.

و اینکه هر دم تبلیغات شود که: خواهرم، حجاب تو فلان است و بهمان است و آنتی ویروس است و چه است و چه است، اینها راه بجایی نمی‌برد! زیرا اولاً هیچ دعائی از دهانی که گنهکار باشد پذیرفته نمی‌شود؛ و در ثانی، بالاخره آن خواهری که مُحجبه و مُحجوب است نیز ناچار است که خودی نشان دهد؛ و حتی اگر برای تودهنی زدن به بیقیدان شده باشد، مجبور است از همان ابزار استفاده کند، زیرا چاره‌ای جز این ندارد.

پس اگر این مخالفتها، همه‌اش بازی ست و عزم راسخی برای مبارزه با فساد نیست، بهتر است این مقاله دور انداخته شود. ولی اگر این تلاشها واقعیست، راه چاره اینست که تبلیغات عناصر آرایشی ممنوع گردد، و مراکز فساد از جامعه جدا شوند تا نیک و بد از یکدیگر متمایز باشند و با یکدیگر آمیخته نگردند.



مثلاً اگر در جایی، لوله آبی ترکیده باشد، راه علاج آن نیست که با کاسه‌ای آن آبها را جمع کنند، زیرا مقدار آبی که در هر لحظه از لوله ترکیده خارج می‌شود، بارها بیش از ظرفیت کاسه است، پس باید اول شیر اصلی را بست و سپس محل ترکیدگی لوله را یافت و با هر وسیله که ممکن بود، آنرا مرمت کرد.



## ■ سبب پیدایش گوشواره، النگو، گردن‌بند، و پیرسینگ گوش، بینی، و ناف:



گوشواره و النگو و گردن‌بند، مختص زنان است و هیچکس متعرض آن نیست؛ اما معنای تمامی آنها آنست که: «من متعلق به فلان مرد هستم». اما پیرسینگ ناف یعنی: «من همگانی هستم».

و گوشواره و النگو و گردن‌بند و حلقه، از دوران باستان (در همه جا) [بطور سمبولیک] باب بوده است، مثلاً اقوام مایا (در شمال آمریکای جنوبی) آنچه به گوش و بینی و غیره می‌کردند، نشان آن بود که به خدایان مختلف مایا معتقدند و آنها را بندگی می‌کنند، و آن چیزها که بگوش و بینی می‌کردند هر قدر بزرگتر بود، نشان ایمان بیشتر نسبت به آن خدای خاص می‌بود.

و برخی چیزهای سمبولیک که سبب پیدایش آن فراموش گشته، ولی در میان اقوام مختلف هنوز برجاست. مثلاً مراسم گاوبازی در اسپانیا، پس از سلطه اعراب بر آنجا پدید آمد و آنان گاو را نماد اعراب قرار دادند و ماتادورهایی را که می‌توانستند گاو را بکشند، مورد احترام قرار گرفتند، زیرا آنان از اعراب بشدت متنفر بودند بطوریکه تمامی گرمابه‌ها را خراب کردند و تا قرن‌ها گرمابه نداشتند، و فقط تابستانها در رودها تن می‌شستند، و این داب در فرانسه نیز باب شد، لذا مردم بسکه بو می‌دادند، بنیاد عطر را بنا نهادند؛ و عطر فرانسوی اگر امروزه مشهور است، به همان سبب است. و اینکه گرمابه‌ها را ویران ساختند به این سبب بود که اعراب بسیار غسل می‌کردند و آن غسلها بیشتر بسبب جنابت بود؛ و مجانبان آنها زنان اسپانیایی بودند، و به همین سبب، مردان اسپانیایی، گرمابه را منفور می‌دانستند...



یا مثلاً مردم کرمان، سوسک توالت را که در ایرانیک (تات) نام دارد (مدو madoo) می‌نامند ولی سبب آن اکنون فراموش شده است؛ و ماجرا از این قرار است که در جنوب ایران، (محمد) را به اختصار (مدو) نامند، که البته اکنون در خود کرمان، این داب برافتاده است. اهالی کرمان، تا پیش از حمله آغا محمد خان قاجار به کرمان [که بمنظور کشتن لطفعلی خان زند و براندازی دودمان زندیه بود]، این سوسک را (تات) می‌نامیدند، لکن پس از حمله وی [که در آن میان بسی ستمها بر مردم کرمان رفت]، کرمانیها نام سوسک توالت را به (مدو) تغییر دادند و تا کنون نیز آنرا (مدو) می‌نامند، و این بسبب نفرت از آغا محمد خان قاجار بود که نام او را بر سوسک توالت نهادند.

گفتیم که: گوشواره و النگو و گردن‌بند، مختص زنان است و هیچکس متعرض آن نیست، زیرا زنان (پس از آنکه شوی گردند) مالک و صاحب دارند، و این از نظر تمامی جوامع، پذیرفته شده بود و اکنون نیز کمابیش هست. اما ممکن است این سوال پیش آید که چرا دخترچه‌ها نیز گوشواره بگوش می‌کنند؟ و جواب اینست که در قدیم، گوشواره بر گوش دخترچه‌ها نمی‌کردند بلکه گوش آنان را سوراخ می‌کردند و حلقه نخی از آن می‌گذراندند تا هنگامیکه شوی کنند، اما اکنون گوش دختر را از بچگی سوراخ می‌کنند و برای آنکه آن سوراخ (خود بخود) بسته نشود، گوشواره کوچکی که در فارسی (گل گوش) خوانده می‌شود بجای گوشواره بگوش دختر می‌نهند، و آن گل گوش تا هنگامی که شوی کند (معمولاً) باقیست.



اما معنای کلمات گوشواره و النگو و گردنبند در فارسی و لاتین تقریباً یکیست و همگی در ابتدا بمعنای صاحب داشتن [یعنی شوهر داشتن] بوده، اما این معنا نیز (طبق معمول) فراموش شده بطوریکه ممکن است هر زن و دختری، النگو و گوشواره و امثال آنرا بکار ببرد. چنانکه [کراوات] که از ابداعات مغرب زمین است نیز در ابتدا بدین معنا بود که: **[من یک مرد هستم و متعهد و ملزم به رعایت اصول و قواعد اجتماعی، و انسانی، و جوانمردی هستم، و هرگز خلاف این اصول رفتار نخواهم کرد]**، اما این معنا نیز امروزه فراموش شده و هر کس و ناکسی مبادرت به استفاده از کراوات می‌کند.



در هند و دین هندو و برخی کشورهای اطراف آن، زنان پس از آنکه شوهر کردند، علاوه به نشانه‌های داشتن شوهر که در همه جای جهان باب بوده است و اکنون همان نشانها را بعنوان زینت آلات زنانه می‌شناسیم، یک نقطه قرمز، به قطر یک سانتیمتر و یا بزرگتر را بر پیشانی می‌نشانند، و آن نشانه بدین معناست که: **[من شوهر دارم]**.  
**نام هند بردیم و بیاد ادویه افتادیم، لذا سبب پیدایش ادویه را نیز می‌گوییم:**  
 بشر بسی فراموشکار است و سبب هر دابی را فراموش می‌کند؛ مثلاً همین ادویه که به غذا افزودن می‌گردد، در ابتدا بعنوان دوا و دارو مصرف می‌شد، اما بشر چون کمتر کار کرد، اشتهايش کم شد، لذا ادویه‌جات را به غذا افزود تا لذیذتر گردد و اشتهايش به آن بیشتر شود و بتواند بیشتر بخورد زیرا کسی که کار کرده باشد، نان خشک نیز به دهانش خوشمزه است.

اما گوشواره، بیش از همه زینت آلات، نماد آنست که: **«من متعلق به فلانی هستم»**، لذا تا پایان عصر برده داری، (در همه جا) حلقه‌ای کوچک بر گوش بردگان می‌کردند، و لفظ **[غلام حلقه بگوش]** از همان دوران باقیست؛ و آن غلام اگر معمولی بود، حلقه‌ای از نقره بر گوش داشت، و اگر خیلی ارجمند بود، آن حلقه، به مروارید نیز مزین می‌گردید که چنان غلامانی را [دُر گوش] می‌نامیدند. و بردگان زن (یعنی کنیزان)، حلقه‌ای بزرگ به قطر سه بند انگشت میانه (حدود هشت سانتیمتر) بگوش داشتند، اما طول گوشواره زنان آزاد، از یک بند انگشت (حدود دو سانتیمتر) تجاوز نمی‌کرد؛ و بدین ترتیب مشخص می‌شد که اگر مردی حلقه بگوش نداشت و هیچ سوراخی در گوشش نبود، او از ابتدا آزاد بوده است، و اگر فقط گوشش سوراخ بود، نشان آن بود که قبلاً برده بوده و گریخته، و اگر کمر بند آزادی به کمر داشت، گواه آزاد شدن او بود.  
 و همچنین زن آزاد و زن برده، از روی گوشواره‌ای که بگوش داشتند شناخته می‌شدند و چنانکه گفتیم، گوشواره زنان شوهردار آزاد، اغلب گرانبها بود ولی قامت آن بیش از دو سانتیمتر نبود؛ اما کنیزان، حلقه‌های بزرگی از جنس نقره بگوش داشتند که غالباً تزئیناتی نیز داشتند.



حلقه گوش، در طول تاریخ بشر نماد بردگی بوده است، و هر مردی که حلقه بر گوش داشت، بمعنای آن بود که او برده است؛ و اگر مردی آزاد حلقه بر گوش می‌کرد، او را **غلام اهریمن** می‌خواندند. و گوشواره زنان آزاد نیز اگر از دو سانتیمتر بزرگتر نبود نشان شوهر داشتن می‌دانستند، و بزرگتر از آنرا **کنیز اهریمن** می‌نامیدند.

ما از سوئی سن ازدواج را بالا برده‌ایم، زیرا دانشگاه و دبیرستان ساخته‌ایم؛ و از سوی دیگر، سن بلوغ را پائین آورده‌ایم، زیرا انتشار سکس را در جهان آسان کرده‌ایم؛ پس آیا ما (مردم جهان) دیو نیستیم که چنین واژگونه رفتار می‌کنیم؟

این بیان، نیازمند توضیح نیست؛ اما ما فرض می‌گیریم که تحصیلات، امر درستی‌ست؛ و انتشار سکس در جهان نیز امری بسیار نیکو و پسندیده است. خوب - حال ای دانایان، این دو که ضد یکدیگرند!!! این کار، حماقتی بعید است و شیطان نشسته است و قاه قاه به ریش بشر می‌خندد و با خود می‌گوید: «این بشر نادان، خودش دارد خودش را سرنگون می‌کند، دیگر نیازی به این نیست که من او را گمراه سازم!».

یک جوکی هست که می‌گوید: یک کارگری داشت جوب می‌کند و کارگر دیگری پشت سرش بود که داشت آن جوب را دوباره پُر می‌کرد. پرسیدند: این چه کاریست که شما می‌کنید؟ گفتند: ما سه نفر بودیم، یکی موظف بود که جوب بکند و دومی لوله بخواباند و سومی پُر کند؛ ولی آنکه موظف بود لوله بخواباند نیامد؛ اینست که ما کار خودمان را می‌کنیم، و یکی جوب می‌کند و یکی آن جوب را پُر می‌کند.

اکنون ای مردم جهان؛ شما دارید همان کاری را می‌کنید که آن دو نفر می‌کردند؛ یعنی از طرفی با ایجاد دبیرستان و دانشگاه، سن ازدواج را بالا می‌برید، و بجای آنکه از همین تکنولوژی استفاده کنید و کاری کنید که بلوغ بچه‌ها را عقب بیندازید، برعکس دارید با انتشار سکس در جهان، بلوغ آنان را جلو می‌اندازید! پس آیا ما با آدمیزاد طرفیم یا با دیو؟... آیا آدمی بر زمین نیست که بداند این مشکل، از ابتدای پیدایش بشر وجود داشته و بشر (از نظر سکس)، زده می‌رقصد تا چه رسد به آنکه نای نقاره نیز برایش بزنند!؟

[شخص] ما تا چند سال پیش که سروکاری با تلویزیون ماهواره‌ای و اینترنت نداشتیم، چون شیر بیشه بودیم زیرا با خود می‌گفتیم که بقدر کافی دانشمند و دانا در جهان هست که مردم را آگاه کنند و آنها را از راه‌های نادرست باز دارند، اما پس از آنکه تلویزیونهای ماهواره‌ای و اینترنت را دیدیم، چون زن بیوه شدیم زیرا دانستیم که هیچ دانایی در خارج نیست که عاقبت امر را بداند و مردم را از خطری که در کمینشان هست آگاه سازد؛ پس بشدت احساس تنهایی کردیم و تنهایی بسیار تلخ و ناگوار است...

### ■ چرا ازدواج بدون عشق، بهتر و با دوام‌تر از ازدواج با عشق است؟

بارها در طول تاریخ بشر، ثابت شده است که ازدواج سنتی و بدون عشق، بسی با دوام‌تر و بهتر از ازدواج با عشق است، و بشر بارها به مدرنیسم رفته و باز به سنت برگشته است، ولی علت این امر چیست؟

علت این امر اینست که در ازدواج سنتی چون عشقی در میان نیست، وزیر عقل حضور دارد، و چون وزیر عقل حاضر است، درصد خطا بمیزان زیادی کاهش می‌یابد. و از سوئی، چون عقل عروس و داماد برجاست، طبعاً از همفکری و تأیید و یا بازدارندگی فامیل نیز بهره‌مندند، لذا بین خود مشورت می‌کنند و راهی را برمی‌گزینند که اشتباه کمتری در آن باشد. و از سوئی چون همگی دست در آن کار دارند، هر مشکلی میان زن و شوی پدید آید، پنهان نمی‌ماند و در میان فامیل مطرح می‌گردد؛ و این ۳ سود دارد: اول آنکه تمام فامیل به مشکل آنان پی می‌برند و چنان نمی‌شود که مشکلات بر یکدیگر انباشته گردد تا بحد انفجار برسد. و دوم آنکه آن مشکل بکمک فامیل حل می‌شود زیرا فامیل در آن ازدواج دخیل بوده‌اند و طبعاً احساس مسئولیت می‌کنند. و سوم آنکه چون مشکلات عروس و داماد در میان فامیل مطرح می‌گردد، آنان بیشتر مراقب رفتار خویش خواهند بود و احتیاط بیشتری خواهند کرد زیرا می‌دانند که خطاهایشان به اطلاع کل فامیل خواهد رسید.

توجه داشته باشید که درز اطلاعات به فامیل، از عوامل بازدارنده و بسیار مفید است!

اما وقتی پای عشق در میان باشد، نه فقط تصمیمات آن عاشق بر اساس عقل نیست، بلکه عقل اطرافیان نیز هر چند دقیق و سلیم باشد، بی‌اثر است زیرا آن عاشق، جز بحرف دل، بحرف هیچکس گوش نمی‌کند. و او غافل است از اینکه **عشق چون مرکبیست که فقط آدمی را به وصال می‌رساند، پس چون عاشق را بوصول رسانید، می‌رود.** و الباقی راه را (مثل تمامی زن و شوهران) باید بر مرکب (مَوَدّت) سوار گردند و ادامه دهند.

پس فرق ازدواج با عشق و ازدواج بی عشق فقط در اینست که: در ازدواج با عشق، مرکب وصال، همان عشق است زیرا وزیر عقل حضور ندارد، و چنین ازدواجهایی نیز (چون بر اساس خودکامگیست) توسط فامیل پشتیبانی نمی‌شوند زیرا آنان مشارکتی در آن انتخاب نداشته‌اند؛ اما در ازدواج بی عشق، مرکب وصال، عقل است بعلاوه همفکری کل فامیل، پس درصد خطا، بسی کمتر است و فامیل نیز پشتیبان آنهاست.

### ازدواج با عشق، خودکامگیست؛ و ازدواج بی عشق دموکراسیست.

ازدواج با عشق، ۵ عیب دارد:

- ۱ - چون عشق بیاید، عقل می‌رود، پس ازدواج با عشق از روی عقل نیست.
- ۲ - در ازدواج با عشق، همفکری و همکاری فامیل وجود ندارد زیرا رأی، رأی عاشق است.
- ۳ - در ازدواج با عشق، چون وصال صورت گرفت، عشق می‌رود و باقی راه را مانند سایر زنان و شوهران، باید با مرکب (مَوَدّت) طی کرد. و **هر زن و شوهری که بگویند: [ما عاشق یکدیگریم] دروغ می‌گویند.**
- ۴ - در ازدواج با عشق، زن و شوهر ناچارند که اختلافات خود را پنهان نگهدارند و تظاهر کنند که یکدیگر را دوست می‌دارند، زیرا خود باعث این وصلت بوده‌اند و بر خلاف رأی فامیل عمل کرده‌اند، لذا اختلافاتشان را (هرچند که ممکن است به آسانی حل شود) بین خودشان پنهان می‌دارند و وانمود می‌کنند که عاشق یکدیگرند و از زندگی خود لذت می‌برند؛ و این امر، دو عیب دارد: یکی اینکه اختلافاتشان روی هم تلنبار می‌گردد تا بحد انفجار برسد و پس از سالها ناچار می‌گردند آنرا مطرح کنند، که در چنین حالتی، با حیرت فامیل مواجه می‌شوند زیرا آنان می‌پنداشتند که روابط ایشان بسیار خوب است. و عیب دوم آنست که چون زن و یا مرد می‌دانند که مشاجرات آنان افشا خواهد شد، بر یکدیگر گستاخی بیشتری روا می‌دارند.
- ۵ - چون می‌دانند که مسایلشان در میان فامیل افشا نمی‌شود، هیچ عامل بازدارنده‌ای پیش رو ندارند لذا همین موضوع نیز ممکن است موجب انحراف آنان گردد.

ازدواج بدون عشق، با دوام‌تر از ازدواج با عشق است زیرا عشق فقط تا هنگام وصال می‌ماند و پس از آن، جای خود را به مَوَدّت می‌دهد؛ ولی در ازدواج با عشق، عقل غایب است، و در غیاب عقل، امکان اشتباه وجود دارد.

چند سال پیش، در فیلم مستندی که در جزیرهٔ قشم پُر شده بود و از تلویزیون بی بی سی پخش شد، زن جوانی که بیوه بود و برقی بر چهره داشت، می‌گفت که: مرا زود شوهر دادند و معنی عشق را نفهمیدم... ما نام آن فیلم را بیاد نداریم لکن در آن مستند، اغلب زنها همین عبارت را می‌گفتند؛ و مشخص بود که کارگردان فیلم، آنان را به همین سمت سوق می‌داد تا به زنان تلقین کند که با عشق ازدواج کنند.

اکنون مناسب است تا جواب آن کارگردان و آن زن را بگوییم:

آن زنی که در ابتدا به او اشاره داشتیم، (نقل به مضمون) می‌گفت: «پدرم مرا زود شوهر داد... و من تا بخود آمدم، شوهر داشتم، لذا معنی عشق را نفهمیدم...».

ما بیاد داریم که پس از تماشای آن فیلم، به حاضران گفتیم که: آیا می‌دانید که این زن چه می‌گفت؟

گفتند: «با افسوس می‌گفت که معنای عشق را نفهمیده است...»

گفتیم: نه؛ او چنین می‌گفت: **پدرِ پدرسوخته‌ام، پیش از آنکه عاشق شوم، مرا شوهر داد لذا معنای عشق را نفهمیدم؛ یعنی پیش از آنکه تشنه شوم، مرا آب داد لذا معنای تشنگی را نفهمیدم؛ و پیش از آنکه گرسنه شوم، مرا نان داد لذا معنای گرسنگی را نفهمیدم؛ و پیش از آنکه بی‌پول شوم، مرا پول داد لذا معنای فقر را نفهمیدم؛ و پیش از آنکه غرق شوم، مرا نجات داد لذا معنای غرق شدن را نفهمیدم... و چقدر بد بود این پدر!...**

و جالب است که بینندگان نیز با او همدردی می‌کردند که: «ای آخ؛ این بیچاره معنای عشق را نفهمید...».

و اینجاست که گفته‌اند: **«در مسلک دیوها، سزای نیکی بدیست».**

## ■ عامل بازدارنده چیست؟

عوامل بازدارنده، فقط پلیسها نیستند، بلکه آنقدر عامل بازدارنده هست که از شمار بیرونست. اما بطور مختصر، عوامل بازدارنده را می‌توان به دو گروه قسمت کرد: عوامل درونی و عوامل بیرونی.

**عوامل درونی** آنست که انسان از درون دستور گیرد که فلان کار را بکند یا نکند. مثلاً شخصی قادر به انجام کاری خلاف هست و موقعیت و اسباب آن نیز فراهم است، اما دستور درونی، اجازه انجام آنرا نمی‌دهد. همچنین هستند کسانی که حتی فکر انجام خلاف را نمی‌کنند. بطور مثال، زنی به بهانه‌ای ترا به خانه‌اش می‌برد، و در خانه را از داخل می‌بندد و تو هیچ فکری در اینباره نمی‌کنی؛ سپس به بهانه اینکه چرخ خیاطی‌اش را نگاه کنی، ترا به اتاقش می‌برد و می‌گوید فلانجای چرخ خیاطی خرابست؛ پس تو مشغول چرخ می‌شوی و او در اتاق را نیز می‌بندد و تو با تعجب می‌پرسی که چرا در اتاق را بست؟ و او می‌گوید مگس می‌آید. بعد تو می‌بینی که چرخ خیاطی او سالم است لذا می‌گویی که این چرخ، هیچ عیبی ندارد؛ پس او می‌فهمد که تو در آسمان او سیر نمی‌کنی لذا تشکر می‌کند و تو نیز می‌روی.

و یا مثلاً بجایی می‌روی که چند بسته پول نهاده است و تو آنها را می‌بینی ولی اعتنا نمی‌کنی، و بعد که صاحب آن پولها از تو می‌پرسد که چرا بسته‌ای از آن پولها را برنداشتی؟ با تعجب می‌گویی: مگر باید برمی‌داشتم!؟

حال ممکن است از نظر برخی، چنین آدمهایی خیلی احمق باشند، اما این آدمها از جمله سالمترین آدمها هستند. و بسیاری هستند که از همان کارها، بسبب ایمانی که دارند، قاطعانه پرهیز می‌کنند، و بسی نیز هستند که با تردید می‌پرهیزند. پس اولی از ناخودآگاه بود، و دومی از خودآگاه خالص، و سومی از خودآگاه ناخالص. پس آدمها مراتبی دارند از نظر خلوص، چنانکه مراتبی دارند در حالت معکوس.

یکی از عوامل درونی دیگر عقل است که در مواردی بیشمار بازدارنده است، و در زمانهای مختلف، بسیار کارهای بد هست که تو بر انجام آنها قادری و همه چیز نیز مهیاست، اما عقل بتو اجازه انجام آنرا نمی‌دهد. و در اغلب این موارد، عقل مانند تاجریست که محاسبه می‌کند و سود و زیان آنرا می‌سنجد و ترا به این نتیجه می‌رساند که آن کارها را نکنی. و نشان عقل، یکی صبر است، و دیگر عاقبت‌امر، و دیگر غیرت و حمیت...

و در روان آدمی، سه عنصر هست که: یکی خودآگاه است، و دیگری ناخودآگاه، و سوم وجدان. و وجدان نیز از عوامل مهم بازدارنده است؛ و انسان بسبب کُنش و واکنش‌هایی که در هر لحظه انجام می‌دهد، پرونده‌هایی برای آن امور در ضمیر او تشکیل می‌شوند، و اگر آن امور بدرستی انجام گردند، آن پرونده‌ها، از خودآگاه به حافظه‌ای طبقه‌بندی شده منتقل می‌گردند و دیگر در خودآگاه نیستند ولی همیشه در دسترسند.

اما اگر آدمی کاری بخلاف عدالت کند، وجدان او خودآگاه را ملامت می‌کند و در او جدالی پدید می‌آید که آنرا (عذاب وجدان) گویند. و سلامت روان انسان، بسته به آنست که [خودآگاه و ناخودآگاه و وجدان] او در تعادل و تعامل باشند، و هیچ پرونده‌ای به ناخودآگاه ارجاع نشده باشد.

و هرگاه اگر هریک از عوامل وجدان و خودآگاه بر عدالت نباشند، آن دیگری با او بجدا می‌خیزد و آن شخص دچار اختلال روان می‌گردد؛ پس اگر خودآگاه چیره گردد، او بی وجدان می‌شود؛ و اگر وجدان چیره گردد، او خود را تسلیم پلیس می‌کند؛ و اگر هیچکدام بر دیگری چیره نگردند، مرتکب سعی می‌کند تا قضیه را فراموش کند، پس پرونده آن امر به حافظه نمی‌رود بلکه [بدون بسته شدن] به ناخودآگاه می‌رود؛ و هر پرونده‌ای که باز بماند و بسبب فراموشی عمدی به ناخودآگاه سپرده شود، انسان را دچار مشکل روانی می‌کند؛ و اگر روانکاو نشود و آن پرونده بازیافت نگردد، آن مشکل روانی، برقرار می‌ماند و به ارث نهاده می‌شود و به اولاد می‌رسد، و تا آن پرونده بسته نگردد، آن مشکل روانی در نسل هر فرد برجای خواهد بود.

پس انسان باید بسی مراقب باشد که هیچ خلاف نکند، و اگر خلاف کند، آنرا اعاده کند تا از نظر روحی سالم بماند. و اهمیت سلامت نفس، و پاکی، و پرهیزکاری بقدریست که اگر بشر، بر عواقب ناپاکی معرفت داشت، از ترس چون بید بر خود می‌لرزید و هرگز به امور ناشایست مبادرت نمی‌ورزید.

پس در امر ازدواج نیز باید بسی تفتیش و تفحص کرد تا مباد که با طایفه‌ای نانجیب و ناپاک وصلت کنید! و بشناسید آنرا که می‌خوانید، و تنها به چهره منگرید بلکه روان او را نیز نیک بنگرید که در او تیک نباشد!

**عوامل بیرونی** آنست که انسان از بیرون دستور گیرد که فلان کار را بکند یا نکند. مثلاً شخصی قادر به انجام کاری خلاف هست و موقعیت و اسباب آن نیز فراهم است، اما دستور بیرونی، اجازه انجام آنرا نمی‌دهد. و عوامل بیرونی نیز از شمار بیرونند که مهمترین آنها دین است، و پلیس، و آشنا، و خویشاوند... و غیره.

مثلاً خلاف کردن با اینترنت، هزینه‌ای ندارد، و به همین سبب است که اخلاق جوامع، روبه فروپاشی‌ست؛ و بالا بردن هزینه معنوی **(نه مادی)** خلاف از عوامل بیرونی بازدارنده است. یا مثلاً کسی در شهر خودش به علانیه خلاف نمی‌کند زیرا همگان او را می‌شناسند؛ پس آشنایی عاملی بازدارنده است. یا دختری از ترس پدر یا برادرش، و حتی پسران خویشانش تیپ نمی‌زند؛ پس خویشاوند، عاملی بازدارنده و مهم است.

خویشاوند نقش بسیار مؤثری در اصلاح جامعه دارد، مشروط بر آنکه مدیران آن جوامع، فقط کلیات را به عهده گیرند و در جزئیات مداخله نکنند و آنرا بر عهده مردم بگذارند. آنگاه مردم آزادانه به گروه‌های مختلف تفکیک می‌گردند، و اصناف از یکدیگر باز شناخته می‌شوند؛ و نیکان به نیکان می‌پیوندند و بدان به بدان. و مردم در نیکی با یکدیگر مسابقه می‌گذارند و همدیگر را امر بمعروف و نهی از منکر می‌کنند، و این از هر عاملی مؤثرتر است، اما رسیدن به آن، دست کم سی سال زمان می‌طلبد.

واگذاری جزئیات اخلاقی بمردم، امری بسیار مؤثر در اصلاح جامعه است. مثلاً اگر مقداری نفت و آب را در ظرفی بریزید و آنان را به طریقی مجبور کنید که مخلوط گردند، طبعاً تا حدی مخلوط می‌گردند؛ اما اگر آنان را آزاد بگذارید، آب و نفت از یکدیگر جدا می‌شوند. و این جدایی، بضرر مفسدان و بنفع مصلحان است. ما نباید یکسان سازی کنیم زیرا یکسان سازی بنفع مفسدان است؛ ما باید که قواعد را بنفع مصلحان تغییر دهیم؛ **ما موظفیم که بین مفسدان و مصلحان فرق بگذاریم و نیکی را از بدی جدا سازیم نه آنکه آنان را یکسان سازیم؛** اما باید ضوابطی در میان باشد که منکران پای از گلیم خود بیرون نهند و عفت عمومی خدشه دار نگردد.

### ■ آداب مصافحه از منظر حکمت:

مصافحه یک لفظ عربی و بمعنای (دست دادن) است؛ اما چون عبارت (دست دادن) در ایرانیک معانی دیگری نیز دارد، کلمه (مصافحه) را بکار گرفتیم؛ ولی منظور ما از مصافحه، بررسی آن از منظر فقهی نیست.

مصافحه در حکمت بمعنای (تأیید) است، و هر مردی با مرد دیگری دست بدهد، یعنی: **[تو مورد تأیید منی]**. و این تأیید، دو طرفه است؛ یعنی در مصافحه، هر دو طرف، همدیگر را تأیید می‌کنند. در مصافحه، چون اصل بر برائت است، با مرد ناشناس نیز می‌توان دست داد، اما اگر او را بشناسید، بستگی دارد به اینکه او مورد تأیید شما هست یا نیست؛ بنابراین، شما مختارید با او مصافحه بکنید یا نکنید. و اگر طرف مقابل خواست با شما مصافحه کند و دست دراز کرد، باز نیز شما مختارید با او مصافحه بکنید یا نکنید.

مصافحه و سلام و خداحافظی، سابقه‌ای به قدمت تاریخ بشر دارد، لذا بارها دچار فراز و نشیب گشته است، یعنی گاهی به جایگاه واقعی خود برگشته و باز بدل به عادت شده است. مثلاً عطاری دکانیست که در آن عطر بفروشند، اما اکنون عطاری دکانیست که در آن داروهای گیاهی بفروشند. و مصافحه نیز همچین است، و عادت شده است که مردم وقتی بهم می‌رسند، به یکدیگر دست می‌دهند و سلام می‌کنند؛ و اگرچه دشمن همدیگر باشند، خداحافظی می‌کنند؛ حال آنکه خداحافظ یعنی [خدا نگهدار تو باشد] و این بهترین دعاست؛ و اینها همه بر حسب عادت است. در حکمت نیز مانند دین، سلام کردن اختیاریست لکن جواب آن اجباریست. و نیز توصیه شده است که فرزند بجای مصافحه، پس از سلام، دست پدر و مادر ببوسد.

در حکمت، مصافحه فقط میان مرد و مرد است اگرچه خردسال باشند، و بین زن و زن نیست؛ و همچنین بین مرد و زن نیز نیست اگرچه محرم باشند. و مردان و زنانی که محرم یا حلالند، بجای مصافحه، سلام و روبوسی کنند؛ و همچنین زنان نیز بجای مصافحه، سلام و روبوسی کنند. و مصافحه نکردن زنان، نه بسبب جنسیت، بلکه بجهت آزاد بودن آنان از قید مصافحه است، زیرا مصافحه در واقع یک تعهد و تأیید و قید است.

## ■ محدودیت تحصیلات دختران، چه سود و چه زیانی دارد؟

بہتر است تحصیلات دانشگاهی برای دختران، چون هفتخان رستم دشوار گردد، تا فقط دخترانی که واقعاً مُستعدند بتوانند به تحصیلات عالیہ برسند؛ و تحصیلات و اشتغال مردان، بی‌جهت اشغال نگردد.

آن دخترانی که به درستی تحصیل می‌کنند، و به درستی در میان جامعه آمد و شد می‌کنند، و قواعد و ارزش‌های جامعه را زیر پا نمی‌گذارند، و به عفت عمومی توهین نمی‌کنند تا آنگاه که شوی کنند، و خواه خانه دار باشند و یا کارمند، در هر صورت نجابت خویش را حفظ می‌کنند، و سپس به درستی زناشویی می‌کنند، و از کانون خانواده محافظت می‌نمایند، و همچنان نجیب می‌مانند، و کودکانی پرورش می‌دهند که وقتی بزرگ شوند بهشت را زیر پای آنان بیابند و به داشتن مادرانی چون آنان افتخار کنند... مورد تأیید همگانند.

حال در چنین شرایطی که عرض شد، اگر کسی با تحصیلات دختران، و کار زنان مخالف باشد، بی‌شک نادان است؛ زیرا در هیچ جامعه‌ای، هیچ دانایی یافت نمی‌شود که کمک را ناخوش دارد... اما اگر زیان این کمک، بیش از سود آن باشد، [بینکم و بین الله] خودتان بگویید، چه باید کرد؟

مثلاً اگر موتورسیکلت‌ها پلاک نداشته باشند، ولی برخی موتور سواران مرتکب خلاف شوند، آیا چاره‌ای جز پلاک گذاری موتورسیکلت‌ها هست؟

پس وقتی برخی موتور سواران مرتکب خلاف شوند، و دولتی ناچار از پلاک‌گذاری آنها گردد، همگان، حتی آن مرد فقیری که در فلان روستا ساکن است، و موتور قراضه‌ای دارد، که بوسیله آن سبزی می‌فروشد و معاش او از همین طریق است نیز ضربه می‌خورد زیرا ناچار از پلاک گذاری و طی مراحل قانونی‌ست.

پس آن زنانی که عرض کریم که بدرستی زندگی می‌کنند، نشاید [ما] را ملامت کنند که چنین مقاله‌ای نوشته‌ایم؛ زیرا در حقیقت، این تفکر ما نیست که تحصیلات دختران و زنان محدود گردد! البته این درست است که ما بنا به میل و اراده خود، لازم دانستیم که این مقاله را بنویسم، زیرا به این نتیجه رسیدیم که کار و تحصیلات زنان، سلامت جامعه را زیان دارد؛ ولی باید با دیده عقل به این قضیه نگریست و دید که چه زنانی، چه رفتاری کردند که ما را به این نتیجه رسانیدند؟ پس همان زنانند که مسبب این محدودیتند!

خدا در قرآن، در آیه ۱۲۲ از سوره انعام چنین مقایسه می‌کند:

أَوْ مَن كَانَ مِيثًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۲﴾. یعنی: آیا کسی که [از نظر عقلی و روحی] مُرده بود، و ما او را [به وسیله هدایت و ایمان] زنده کردیم، و بر وی نوری قرار دادیم تا در پرتو آن، در میان مردم [به درستی و سلامت] زندگی کند، مانند کسی است که در تاریکی‌ها [ی جهل و گمراهی] است و از آن بیرون شدنی نیست؟! اینگونه است که برای کافران [به سبب لجاج و عنادشان] آنچه انجام می‌دادند، آراسته شد [تا گمان کنند اعمالی را که انجام می‌دهند نیکوست]. [۱۲۲].

بزبان ساده، یعنی: آیا آنکسی که مُرده بود، یعنی از نظر جسمی زنده بود و آب و علفش را می‌خورد، ولی از نظر روحی مُرده بود، پس ما او را هدایت و زنده کردیم، و نوری بر او قرار دادیم تا در میان مردم بدرستی زندگی کند، آیا مثل او مانند مثل کسی‌ست که در تاریکی‌هاست و نمی‌تواند از آن تاریکی‌ها خارج شود؟ اینچنین است که اعمال کافران پیششان زیبا جلوه می‌کند تا آنان گمان کنند آنچه را که انجام می‌دهند نیکوست.

بہتر است تحصیلات عالی زنان و دختران، با اذن ولی + شوهر باشد؛ و اینطور نباشد که اکنون هست، دانشگاهها، هر چه پول پارو کرده‌اند بس است! کسب درآمد به چه قیمتی؟.....

جز مفساد اجتماعی و بالا رفتن میزان طلاق، آنچه موجب تشدید طلاق است، بیکاری مردان است که بسبب کارمندی زنانست!... در حالیکه همان زنانی که بر سر کارند، با شوهرانشان دعوا دارند که: خرجی با توست. و درست می‌گویند، زیرا در کل جهان، این مرد است که نان آور است؛ اما گویا عقل ما را گربه برده است!

## ■ آزادی حجاب زنان، چه سود و چه زیانی دارد؟

آزادی حجاب زیان‌هایی دارد، اما فواید آن بیشتر است. و اجباری بودن حجاب، مفسدان را سود است و مصلحان را زیان، زیرا بدان لباس نیکان پوشند و بجای مصلحان نشینند، کارها کنند که اگر آزاد بودند، بهیچ وجه نتوانستند کرد؛ و آنچه از فساد در جامعه پیداست از تبهکاری آنان است. سعدی گوید:

«دشمن چو از هر حیلتی فرو ماند، سلسله دوستی بجنباند، پس آنکه بدوستی کارها کند که هیچ دشمن نتواند»

بهتر است در هیچ جامعه‌ای، حجاب اجباری نباشد، و باید گذاشت تا نیک و بد، ذات خویش را نمایان سازند، تا نیکان و بدان از یکدیگر باز شناخته شوند، و گرنه بسی مؤمنان فریب ظاهر مفسدان خورند و گرفتار گردند! و این دامی‌ست که (وقتی پای کودکی در میان باشد) رهایی از آن میسر نیست!

و اجباری بودن حجاب، به آن می‌ماند که بقالان، عدس و ماش و نخود و غیره بهم بیامیزند؛ پس آنکه خریدار ماش است، حیران ماند که کدام عدس و کدام ماش است!... و ما موظفیم که میان نیک و بد فرق بگذاریم نه آنکه آنان را یکسان سازیم. و یکسان سازی، بسود مفسدان و بزبان مصلحان است. اما مراقبت از عفت عمومی، در هر حال در دست مدیران است.

«مردی می‌گفت که: من از روی حمیت، از طایفه‌ای زن گرفتم که نه فضل داشتند و نه کمال، و نه جاه و نه جلال، و نه مال و نه جمال، فقط خویش را مؤمن و غیرتمند می‌نمودند؛ و من تنها بسبب نجابت ایشان پای پیش نهادم؛ و شرطم را نیز گفتم و آنان با جان و دل پذیرفتند. لکن تا چشم گشودم و دانستم که نجابت آنان نیز دروغ است صاحب سه فرزند بودم. و چون بیش نگریستم، مردانشان را دیدم که همچون کارتون خالی که در دکان ورشکستگان باشد، از غیرت و حمیت تهی بودند، لکن خویش را غیرتمند مینمودند؛ و دخترانشان که در هرزگی دست روسپیان را از پشت بسته بودند. فی‌الجمله در پیش ما نجیب بودند، لکن در خلوت خویش، ما را مسخره می‌نمودند، وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ...»

و بدان ترتیب مصائب خویش می‌شمرد، و ما می‌دانستیم که چون او بسیار است؛ پس او را گفتیم: **فرق اهریمنان و فرشتگان در اینست که اهریمنان نومیدی را در آدمیان می‌دمند، و فرشتگان به انسان امید می‌دهند؛ و آنکه با گفتار یا کردار، موجب نومیدی انسان از راه راست گردد، از لشکریان شیطان است.** و تو بر خود بیال که از برای شیطان، خطر سائزتر از آن بودی که گمان می‌بردی. و شیطان با آنانکه خواصی ندارند کاری ندارد؛ و بدان که دشمن، موشک ۹ متری را در کوچه سه متری نمی‌اندازد بلکه با آن موشک، محل استراتژیک را هدف می‌سازد، و تو از برای شیطان خطری عظیم بودی، و حکمی استراتژیک داشتی، پس دامی در راه تو نهاد تا ترا نومید گرداند؛ اما تو خلاص خواهی شد و نجات خواهی یافت و محکمتر از پیش، بکار خویش خواهی رسید که فرمود:

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ ﴿١٤﴾ اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿١٦﴾. و هنگامی که با اهل ایمان دیدار کنند، گویند: ما ایمان آوردیم، و چون با شیطان‌هایشان [که از سران خودشانند] خلوت گزینند، گویند: ما با شما مییم و جز این نیست که ما [با تظاهر به ایمان] آنانرا مسخره می‌کنیم. (۱۴) خدا آنانرا [به کیفر این کار منافقانه در دنیا و آخرت] با عذاب، تمسخر خواهد کرد؛ و آنان را در سرکشی و تجاوزشان مدد می‌دهد [تا در گمراهی‌شان] سرگردان و حیران بمانند. (۱۵) آنان کسانی هستند که هدایت را فروختند و گمراهی را خریدند، پس تجارتشان سود نکرد و از هدایت یافتگان نبودند. (۱۶)... سوره بقره.

آیا می‌توان گفت که مثلاً مرض (سرطان) خوبست؟ که البته خوب نیست؛ و آیا می‌توان گفت که در جامعه ما سرطان نیست؟ که هست و فراوان است. و همچنین است امراض دیگری چون فساد و فحشا و دگرباشی و غیر. پس این امراض همه هست و از حقیقت‌گریزی نیست؛ پس هر جامعه‌ای دو قطب مثبت و منفی دارد و شایسته نیست وانمود کنیم که یک قطب دارد؛ پس لازم است نیک و بد را آزاد بگذاریم تا از یکدیگر جدا گردند.



## ■ فواید تأسیس فاحشه خانه چیست؟

منشأ علوم تجربی، بر اساس قیاس است؛ و تجربیات هر انسانی نیز بر اساس قیاس است. مثلاً دندان‌دانی که سالم است، وجودش حس نمی‌شود، و وقتی وجودش بخوبی حس می‌شود که درد بگیرد. یا مثلاً تا وقتی آب لوله کشی برقرار است، ابدأ کسی به آن اهمیت نمی‌دهد ولی اگر یکساعت قطع گردد، خیلی اهمیت پیدا می‌کند، و اینها همه براساس قیاس است؛ کنده، تیزی، سرما، گرما، همه براساس قیاس است و همچنین است نیکی و بدی، نجابت و نانجیبی و غیره... و وظیفه ما حمایت از منافع نوجبا و مصلحان و بسیار کردن آنان است، و آنکه مفسد است، نصیحت در او مؤثر نیست زیرا مفسد ذاتاً فاسد است.

تأسیس فاحشه خانه نیز زیان‌ناهی دارد، لکن منافع آن، بسیار بیش از زیان آنست زیرا با ایجاد روسپی خانه، نه فقط فرق نجابت و نانجیبی برای مردم محسوس و قابل درک می‌گردد، بلکه چنین امری از بخطر افتادن نوامیس مصلحان پیشگیری می‌کند، زیرا وظیفه هر حکومتی، حمایت از نیکان در برابر بدان است. و از سوئی، اگر مثلاً در بدو امر، رقم نیکان ۵۰٪ باشد، ده سال بعد ۷۰٪ خواهد بود؛ زیرا مردم، نیکی و بدی را می‌بینند و قیاس می‌کنند و گروه گروه به نیکان می‌پیوندند و تعداد بدان بتدریج کاهش خواهد یافت. اما اکنون که فاحشه خانه (به علانیه) نیست، چیزی برای قیاس نیز نیست.

بہتر است که در تمامی جوامع، فاحشه خانه باشد زیرا اگر نباشد، نوامیس خانواده‌های نجیب بخطر می‌افتند؛ چراکه فواحش به درون جوامع می‌آیند و همگان را آلوده می‌سازند. و بستن فاحشه خانه‌ها، مانند بستن توالی عمومی‌هاست، که اگر توالی عمومی‌ها نباشند، نجاست کنندگان، پشت خانه صالحان نجاست کنند.

### این فقط یک راهکار و پیشنهاد است، پس کسی فکر نکند که حتماً مورد قبول واقع می‌شود:

اول اینکه: نام فاحشه خانه، باید فاحشه خانه باشد و یا چیزی زشت‌تر از آن.  
دوم اینکه: روسپیان و زنان خیابانی را به آنجا منتقل کنند، و آنان حق خروج نداشته باشند مگر با شرایط خاص.  
سوم اینکه: آنجا فقط تلفن داخلی داشته باشد تا بهیچ عنوان نشود از شهر با آنجا تماس گرفت و یا برعکس.  
چهارم اینکه: در روسپی خانه به هیچ عنوان نباید به اینترنت دسترسی داشت.  
توجه داشته باشید که منظور از عدم دسترسی به تلفن و اینترنت اینست که از جایی تماس نگیرند که [بیا].  
پنجم اینکه: رفت و آمد به فاحشه خانه نباید که منع باشد تا هر کس خواهد آزادانه برود و باز گردد، تا هزینه معنوی و اجتماعی آن بالا برود؛ و مردی که به آنجا می‌رود نیز هرگز بازخواست نگردد.  
ششم اینکه: هیچ عملی در فاحشه خانه بصورت شرعی نباشد، زیرا اگر هر خلافی بصورت شرعی انجام گردد، هم شرع بدنام می‌گردد و هم جامعه به همین وضع که هست باقی می‌ماند؛ و باید که اینکار بصورت خلاف شرع صورت گیرد تا نیک و بد از یکدیگر جدا گردند و جامعه قطبی گردد.  
هفتم اینکه: آنجا پاسگاه و بیمارستان خاص خود را داشته باشد و آنان فقط با بیسیم به شهر متصل باشند نه با تلفن.

## ■ نحوه برخورد با افرادی که بیماری ایدز ندارند:



طبق قوانین موجود، کسانی که بیماری (اچ آی وی) یا ایدز دارند، می‌توانند آنرا کاملاً پنهان نگهدارند. و این پنهانکاری می‌تواند موجب نشر آن باشد و نیز می‌تواند نباشد؛ و ما در این مورد نظری نداریم.  
اما آیا بهتر نیست در این شیوه بازنگری گردد و تدبیری اندیشیده شود که آنانکه سلامت‌اند، بیشتر در امان باشند؟

## ■ تعریف عقل جهانی و عقل اجتماعی و عقل انفرادی.

اگرچه این تعریف ظاهراً ربطی به موضوع طلاق ندارد، اما (چنانکه بارها گفتیم)، در دنیا همه چیز بهم وصل است و هیچ چیز را نمی‌توان بی توضیح چیزهای دیگر توضیح داد:

عقل جهانی آنست که انسان، جز منافع کل جهان را در نظر نگیرد، و سود خویش را در گرو سود جهانیان بداند. عقل اجتماعی آنست که انسان بطور غیر مستقیم [با واسطه جامعه] منافع شخصی خود را مد نظر داشته باشد. و عقل انفرادی آنست که انسان بطور مستقیم [بدون واسطه جامعه] منافع شخصی خود را مد نظر داشته باشد.

بسا این تعریف، چندان واضح نباشد زیرا نوپاست؛ لذا آنرا اندکی تشریح می‌کنیم: مثلاً اگر بیاد داشته باشید، زمانی که آمریکا به عراق حمله کرد، و مردم عراق را از دیکتاتوری صدام رهانید، مردم عراق، نه اعتراض کردند و نه ساکت نشستند؛ بلکه شروع کردند به سرقت اموال عمومی؛ و مدارس و بیمارستانها را حتی از میز و صندلی تهی کردند، بطوریکه شخصی که گویا دیر رسیده و چیزی برای بردن نیافته بود، گلدانی را از بیمارستانی برداشته و داشت به خانه می‌برد.

بعبارت دیگر، جوامعی که دارای عقل انفرادی هستند، کشور خودشان را خراب می‌کنند تا خانه‌های خود را آباد سازند. و جوامعی که دارای عقل اجتماعی هستند (مثل غربی‌ها)، جهان را خراب می‌کنند تا کشور خود را آباد سازند. اما آنانکه عقل جهانی دارند، می‌دانند که نهایت دانایی آنست که انسان به جهان بیندیشد، زیرا تا وقتی جهان آباد نگردد، هیچکس روز خوش نخواهد داشت.

آیا بنظر شما، کلبه‌ای در بهشت بهتر از کاخی در دوزخ نیست؟

دو کس رنج بیهوده می‌برند و سعی بیفایده می‌کنند زیرا هرگز به آنچه که طالب آنند نمی‌رسند؛ یکی آنانکه دارای عقل جهانی هستند، و دوم آنانکه دارای عقل انفرادی هستند، و آنانکه دارای عقل اجتماعی هستند تا حدی بمقصود می‌رسند. [و همه اینها به جمع است و نه به فرد].

مثلاً مردمان فلان کشور، ۳۰۰۰ سال است طالب یک چیزند و یک چیز را فریاد می‌زنند، ولی هرگز به آن چیز نرسیده‌اند و اگر به همان روش پیش روند، تا قیامت نیز نخواهند رسید، زیرا رسیدن به هر چیز، شایستگی داشتن آن چیز را می‌خواهد که آنان ندارند؛ و این به آن میماند که کسی از هواپیما چیزی نداند لکن توقع داشته باشد که خلبان بوئینگ گردد!... یکی می‌گفت: «من دلم می‌خواهد که زخم مثل حضرت فاطمه باشد». گفتیم که آیا تو خودت مثل حضرت علی هستی که چنین توقعی داری؟

در دنیا همه چیز به لیاقت و شایسته بودن است، و شایسته سالاری همیشه حاکم است، چنانکه می‌گوید: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۲۶﴾.

یعنی: بگو: خدایا؛ ای مالک همه موجودات؛ به هر که شایسته است حکومت میدهی و از هر که شایسته است حکومت را می‌ستانی، و هر که را شایسته است عزت می‌بخشی و هر که را شایسته است خوار و بی‌مقدار می‌کنی، هر خیری به دست توست، یقیناً تو بر هر کاری توانایی. (۲۶)... سوره آل عمران.

و همه چیز در دنیا بر اساس شایسته بودن است، و شایسته سالاری از ابتدا تا انتهای جهان، بر موجودات آن حاکم است؛ مثلاً قتل حسین (ع) بسبب آن بود که مردمان، شایستگی و لیاقت وجود چنان رادمردی را نداشتند، و شایسته بودند که کسی چون یزید بر آنان حکومت کند؛ و دیدیم که آنان به آنچه شایسته بودند رسیدند، و حسین نیز به آنچه شایسته بود رسید، و تا هنوز کسی نتوانسته است رکورد او را بشکند و لقب (سید الشهداء) را بنام خود کند، و گمان نبریم که تا قیام قیامت کسی بتواند که آن لقب را از او بستاند.

## ■ پیشنهاد به دادگاه خانواده برای پیشگیری از فحشاء و استحکام کانون خانواده.

یکی از خلاءهای قانون خانواده آنست که مثلاً اگر یکی از اقربای زن، مانند مادر زن و یا خواهر زن، مرتکب خطای ناموسی گردد، اگرچه حیثیت داماد بشدت آسیب خواهد دید، اما جز تحمل، چاره‌ای ندارد، زیرا قانونی در اینباره نیست تا مرد بتواند حقوق پایمال شده خود را باز ستاند. بطور مثال، اگر خواهرزن کسی مرتکب فحشاء گردد، [جز پدر و مادر و برادران و خواهران]، شوهران خواهران او نیز بدنام خواهند شد، اما هیچ کاری از دستشان ساخته نیست چون در اینمورد قانونی وجود ندارد که خسارت شوهر خواهر را جبران کند. وضع چنین قانونی، نه فقط این کمبود را جبران می‌سازد، بلکه از بسیاری مفاصد نیز پیشگیری می‌کند، زیرا خواهران، نه فقط (در فساد) با یکدیگر همکاری نمی‌کنند، بلکه ناچار از مراقبت یکدیگر خواهند بود.

مثلاً خانواده‌ای چند دختر دارد و چند داماد، حال یکی از دختران، بسبب بی‌غیرتی یا سهل‌انگاری والدین مرتکب فحشاء می‌گردد، پس در این میان، آبروی دامادها نیز می‌ریزد در حالیکه صاحب اولاد نیز هستند؛ پس اگر شکایت کنند، آبروی فرزندانشان بخطر می‌افتد؛ و اگر شکایت نکنند، نه فقط آبروی خودشان رفته است، بلکه آن مرتکب نیز در فساد خود جری‌تر می‌گردد.

حال با این توصیفی که عرض شد، چه باید کرد؟

آیا بهتر نیست در چنین مواردی، قانونی باشد که در دفتر ازدواج نیز درج گردد تا همگان بدانند که اگر خواهرزن و یا مادرزن کسی مرتکب خطای ناموسی گردید، (مثلاً) مهریه خواهران (هرچه هست) ملغی گردد؟

بنظر ما این یک عامل بازدارنده قویست و دو فایده دارد: یکی اینکه مهریه خواهران در گرو همدیگر قرار می‌گیرد لذا هریک از آنان می‌دانند که اگر مرتکب فحشاء گردند، مهریه باقی خواهران بخطر می‌افتد؛ لذا از ارتکاب آن جرم می‌پرهیزند. و دوم آنکه خواهران نه فقط در امر فساد با یکدیگر همکاری نمی‌کنند، بلکه پیوسته مراقب یکدیگر خواهند بود که خلاف نکنند، و این قوی‌ترین عامل باز دارنده است.

## ■ قانون را تبهکاران می‌سازند، و درستکاران آنرا می‌نویسند، و مجریان آنرا اجرا می‌کنند.

به گفته سعدی، « دو خصم بحق راضی، نزد قاضی نمی‌روند.»

یعنی وقتی طرفین به حق خود راضی باشند، نیازی به قاضی ندارند و خودشان اختلافات خود را حل می‌کنند و از پی کار خود می‌روند؛ بعبارت دیگر، اگر کسی خلاف نکند، اگر قانونی نیز نوشته شده باشد، راکد می‌ماند. اما اگر خلاف پشت خلاف بیاید، پیوسته باید ماده و تبصره به قوانین موجود افزوده شود.

گفتیم که: قانون را تبهکاران می‌سازند و درستکاران آنرا می‌نویسند. مثلاً اکنون که کسی به مریخ نمی‌رود، هیچ قانونی برای رفتن به کره مریخ نیست؛ اما وقتی راه رفتن به مریخ باز شد، باز نیز در ابتدا هیچ قانونی جز داشتن گذرنامه و مدارکی مثل سفر به خارج از کشور برای آن نوشته نمی‌شود تا مگر خلافکاران در آن مسیر، خلافهایی مرتکب شوند؛ آنگاه برای رفتن به مریخ، قوانین جداگانه‌ای وضع خواهد شد.

## ■ این درست نیست که شرایط ضمن عقد، در دفترخانه به اطلاع زوجین برسد.

قوانین مربوط به نکاح و حقوق خانواده بجز در موارد استثنائی از سوی شارع و قانونگذار محدود شده است. در عین حال، در برخی موارد به طرفین اجازه داده شده که شرایط خود را در قالب شروط ضمن عقد تضمین کنند. پس از انقلاب اسلامی، بمنظور حمایت از حقوق زنان و دادن امتیازاتی به آنان، شرایطی در نکاح نامه‌ها درج شد که این شروط عمدتاً معطوف به دو چیز است:

- الف - حق تنصیف اموال حاصله پس از ازدواج.
- ب - حق توکیل در طلاق که مصادیق آن در دوازده بند مشخص شده است.

در قانون مدنی، شوهر در برابر زن دارای حقوق و اختیاراتی است که زن فاقد آن است؛ از جمله طلاق دادن زن، ازدواج مجدد، تعیین محل سکونت و زندگی و غیره... این حقوق همراه با تکالیفیست که شوهر را در برابر زن و زندگی و خانواده و افراد تحت تکفل، مسئول می‌سازد.

از سال ۱۳۶۰ به بعد در سند ازدواج، شروطی بعنوان «شرط ضمن‌العقد» پیشبینی شد که **سردفتر مکلف است قبل از اجرای صیغه عقد آنها را برای زوجین قرائت و در صورت ضرورت مفهومشان را برای آنان بیان کند تا طرفین با آگاهی کامل، ذیل شروط مورد قبول خود را امضا کنند.** البته زوجین می‌توانند طبق ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی ایران، علاوه بر شروط چاپ شده در قبلاً نکاح، هر شرطی را که مایلند [مشروط به عدم منافات آن شرایط با قانون و شرع] به عقدنامه اضافه کنند و با امضای خود آنرا الزام‌آور نمایند.

طرفین عقد می‌توانند هر شرطی که مخالف با مقتضای عقد مزبور نباشد در ضمن عقد ازدواج یا عقد لازم دیگر مطرح کنند، مثل اینکه [شرط شود هرگاه شوهر زن دیگر بگیرد یا به مدت معینی غایب شود، یا ترک انفاق کند یا علیه حیات زن سوء قصد کند یا سوء رفتاری کند که زندگی آنان با یکدیگر غیرقابل تحمل گردد، زن وکیل یا وکیل در توکیل باشد که پس از اثبات تحقق شرط در محکمه نهایی، خود را مطلقه سازد].

آنچه در شروط ضمن عقد ذکر شده، جنبه تمثیلی دارد و زوجین می‌توانند (هر شرط) دیگری نیز برای حق طلاق زن تعیین کنند، از جمله اعتیاد مرد یا محکوم شدن او به حبس بیش از مدت تعیین شده [که پنج سال است].

توضیح این نکته ضروری است که شرط مخالف مقتضای عقد شرطی است که با فلسفه نکاح در تضاد باشد. که البته در این مورد نظرات مختلفی وجود دارد. بعضی از فقها را عقیده بر اینست که فلسفه عقد ازدواج، تشکیل خانواده و تمتع جنسی زوجین از یکدیگر است، در حالیکه اجماع فقها بر این است که زن می‌تواند شرط عدم رابطه جنسی نیز بگذارد و منع شرعی ندارد.

ما البته در قانونگذاری و مسائل فقهی تخصص نداریم، لکن [اینکه زن بتواند شرط عدم رابطه جنسی را بگذارد]، با فلسفه ازدواج منافات دارد. یا مثلاً اگر زن شرط کند که در هر کجا بخواهد تحصیل و یا اشتغال داشته باشد، و یا شرط کند که بدون اجازه شوهر بخارج از کشور برود، اینها با طبیعت مردان در تضاد است، و ازدواج را به یک ابزار شرعی بدل می‌سازد و کانون خانواده را از میان برمی‌دارد.

پس اگر مسئولیت با مرد است و مرد سرپرست و نان آور خانواده است، برای این سرپرستی، نیازمند ابزار است تا بتواند خانه‌اش را اداره کند؛ پس باید به او ابزار لازم را داد تا بتوان از او مسئولیت خواست. مثلاً اگر شما نیروهای امنیتی یک کشوری را از او بگیرید، آن کشور چگونه مملکت خود را اداره کند؟...

باز می‌گوییم که ما در قانونگذاری و مسائل فقهی تخصصی نداریم، لکن می‌دانیم که هر قدر به زنان حقوق بیشتری داده شود، میزان طلاق بالا می‌رود؛ و ما معتقدیم که مهریه گزاف و حتی همین شروط ضمن عقد، در بالا بردن میزان طلاق، بسی مؤثر بوده‌اند. مثلاً فرض کنید که قانونی وضع شود که اگر شوهر به زن بگوید: «بالای

چشم‌ت ابروست»، زن حق طلاق دارد، آنگاه خواهید دید که طلاق تا ۹۵٪ اوج خواهد گرفت. زیرا دو (من) در یک سرا نمی‌گنجد و خانواده مانند هر اداره دیگری باید یک (من) یعنی یک رئیس داشته باشد. البته طرفداران حقوق زنان، اگر دستشان برسد، تمامی حقوق را به زنان وامی‌گذارند، لکن آنقدر شعور ندارند که بفهمند این دوستی، دوستی خاله خرسه است و زن را بشدت تضعیف خواهد کرد، و آنگاه کانونی وجود نخواهد داشت که خانواده‌ای در آن باشد. پس طرفداران حقوق زنان باید بدانند در واقع دشمن آنانند.

چنانکه پیشتر گفتیم، ما نه قانونگذاریم و نه در مسائل فقهی تخصص داریم، لذا اگرچه با هیچکدام از [شرایط ضمن عقد] موافق نیستیم و معتقدیم که ازدواج سنتی، بسی پایدارتر می‌ماند، اما در چند مورد که شاهد نکاح بوده‌ایم، دیده‌ایم که سردفترها نه فقط به تکلیف عمل نمی‌کنند و آن شرایط را برای زوجین نمی‌خوانند، بلکه به اعتراض زوجین نیز وقتی نمی‌گذارند و آنان را ناچار از امضاء شرایطی می‌کنند که در واقع اختیاری هستند.

حتی در موردی بچشم دیدیم و بگوش شنیدیم که دفتردار با تعجب گفت: «ما تا بحال بیش از پنجهزار ازدواج را ثبت کرده‌ایم ولی هیچکس اعتراضی نداشته است!».

و پدر داماد که مرد مطلعی بود در پاسخ گفت: «هر پسری معمولاً در طول زندگی، یکبار بیشتر ازدواج نمی‌کند، لذا از قوانین ازدواج و طلاق آگاه نیست؛ و آنان که می‌گویند اعتراض نکرده‌اند، به این سبب بوده که نمی‌دانستند این شرایط اختیاریست و گمان می‌کردند که اینهمه امضاء، جزو قوانین ازدواج است.».

و ما نیز در تأیید حرفهای پدر داماد اضافه کردیم که: ازدواج، بزرگترین اتفاق در زندگی یک پسر و دختر است، و عروس و داماد معمولاً در چنین موقعی هیجان دارند، بطوریکه در این موقعیت اگر حکم اعدامشان نیز پیششان بگذارند، ندانسته آنرا امضاء می‌کنند. پس این امضاها هیچکدام اعتبار قانونی ندارند زیرا بدون آگاهی امضاء شده‌اند؛ و شما مکلف به خواندن و آگاه کردن امضاء کنندگانید، در حالیکه می‌فرمایید: «همه امضاء کرده‌اند و هیچکس اعتراضی نداشته است»، و همین گفته، موجب محکومیت خودتان است زیرا به تکلیف عمل نکرده‌اید و به نکاح کنندگان نگفته‌اید که اینها شرایط ضمن عقدند و قبول آنها اختیاریست. و در ثانی، در چنین وضعیتی حتی اگر این شرایط را برای عروس و داماد بخوانید، باز هم درست نیست زیرا آنان با این عجله نمی‌توانند تصمیم بگیرند چراکه از طرفی با همدیگر رودربایستی دارند، و از طرفی دیگر، آمادگی رد یا قبول آنرا ندارند؛ پس لازم است که شما این شرایط را در برگه‌هایی کپی شده و آماده داشته باشید و همراه با دستور آزمایش خون به ایشان بدهید تا با فراغ بال، آنها را بخوانند و پیرامون آن شرایط تصمیم بگیرند.

و سردفتر که با این دلائل قانع شده بود گفت: «لابد کسی که این قانون را نوشته است، خودش در دفترخانه عقد نکرده است تا بداند که اینجا چه خبر است!»...

شرایط ازدواج نباید در دفتر ازدواج نوشته باشد بلکه باید بطور مجزا ثبت گردد زیرا این نیز بصورت عادت درخواهد آمد و همگانی خواهد شد. و غالب زوجین، بی آنکه هیچگونه شرطی داشته باشند؛ و بدون آگاهی از اختیاری بودن پذیرش آن شروط، آنها را امضاء می‌کنند و بعد در دام امضاء خود گرفتار می‌گردند. از سویی، چنین امضاهایی وجهه شرعی و قانونی ندارند چراکه طرفین بقصد ازدواج آمده بودند و از آن شرایط اطلاعی نداشتند و می‌پنداشتند که آن امضاها همه به منظور ازدواج است.

## ■ مردان عاقل، قبل و بعد از ازدواج، هیچ تغییر نمی‌کنند.

اغلب مردان، پس از ازدواج، کاملاً عوض می‌شوند و دیگر آن فرد قبلی نیستند. اینست که می‌گویند: «فلانی قاطی مرغها شده». اما یک مرد عاقل، پندار و گفتار و کردارش، پیش و پس از ازدواج تغییر نمی‌کند.

مردانی که عاقلند، قبل و بعد از ازدواج، هیچ تغییر نمی‌کنند.

مردها، پیش از ازدواج، با خود می‌اندیشند که: «زنم را مطابق میل خودم تربیت خواهم کرد»؛ و غافلند از اینکه زن نیز همین نقشه را دارد و با خود می‌گوید: «شوهرم را به آن حالتی که می‌خواهم تغییر خواهم داد». حال اگر آن زن، نادان‌تر از مرد باشد، تدریجاً تابع مرد می‌گردد؛ و بالعکس، اگر مرد نادان‌تر از زن باشد، تدریجاً تابع زن خواهد شد؛ و به همین علت است که برخی مردان، پس از ازدواج تغییر می‌کنند و زن ذلیل می‌شوند.

زنان برای شوهر کردن، تور پهن می‌کنند، اما مردان با سنجش بخواستگاری می‌روند

مردان، خیلی به ندرت همسر آینده را به تور می‌اندازند بلکه ابتدا می‌اندیشند و دختران را سبک و سنگین می‌کنند که این دختر چنین است و آن دختر چنان... تا بالاخره یکی را انتخاب می‌کنند. اما این انتخاب، هر چه که باشد، و آن مرد هر قدر (از نظر جنسی) فاسد باشد، اولین شرط او نجابت دختر است.

[بطور ناخودآگاه] نزد مردان، نسلی که از ایشان می‌ماند، بسیار مهم است؛ حتی رنگ پوست و قد و قواره نیز مهم است تا چه رسد به عقل و هوش و فهم کمال! و به همین سبب است که تقریباً هیچ مرد سفید پوستی را نمی‌بینید که زنی سیاهپوست داشته باشد، و اگر مورد نادری دیده شود، حتماً علتی دارد. اما برعکس، نزد زنها، (نتیجه) ابداً مهم نیست؛ یعنی مهم نیست که بچه‌هایشان سیاه شوند، سفید شوند، بلند شوند، کوتاه شوند، عاقل شوند، جاهل شوند، دزد شوند، پاسبان شوند... اینها هیچکدام مهم نیستند، فقط پول مهم است، و اهمیت پول نیز هر چند کاملاً (منطقی) نیست، ولی دلیل خاصی دارد؛ پس علت اهمیت پول را بعداً توضیح می‌دهیم زیرا اکنون در مبحث (تولید نسل) سیر می‌کنیم.

نزد زنها، نتیجه نسل، ابداً مهم نیست؛ یعنی مهم نیست که بچه‌هایش دزد شوند یا پاسبان

در تولید نسل، مردها را می‌توان به کشاورز تشبیه کرد. کشاورز بسی رنجه می‌برد، و از آنچه کاشته است بسی مراقبت‌ها می‌کند، زیرا برایش مهم است که کشته‌اش خوب رشد کند، آفت نزنند و خراب نشود... مردها نیز همچینند، بعلاوه اینکه مردها آرزو دارند که اولادشان از خودشان بهتر و داناتر باشد؛ و به همین دلیل است که گفته‌اند: «در دنیا تنها دو نفرند که هرگز به تو حسادت نمی‌کنند، و آنها، پدر و مادرند»؛ یعنی اگر تو رئیس دنیا شوی، ممکن است برادرانت بتو حسد ورزند، اما پدر و مادرت هرگز.

در دنیا تنها دو نفرند که هرگز به تو حسادت نمی‌کنند، و آنها، پدر و مادر تو هستند

علت نق و نق و بحث پیرمردها و پیرزنها بیشتر به این سبب است که پیرمرد می‌بیند که ثمر باغ و حاصل زراعت او مطابق میل او رشد نکرده و ایده‌ال نیست، لذا [بطور ناخودآگاه] دائماً کج خلقی می‌کند.

پدر، خیرخواه است، و خیرخواه، امر بمعروف می‌کند، لذا در چشم فرزند، دشمن می‌نماید؛ اما مادر، عاشق است، و عاشق، امر بمعروف نمی‌کند، لذا در چشم فرزند، دوست می‌نماید.

اما زن را می‌توان (در مورد تولید نسل)، به زمین تشبیه کرد. زمین، خار را می‌رویاند، و گل را نیز می‌رویاند؛ و هردو، ریشه در خاک دارند، و مادر، هردو را دوست می‌دارد؛ هم آن خار را، و هم آن گل را، و ابداً برایش مهم نیست که این خار است و آن گل؛ او هردو را دوست دارد، و میان آنان فرقی نمی‌گذارد.

مادر، عاشق بی‌عبار است؛ و هیچ عشقی بر زمین، پای عشق مادر بفرزند نمی‌رسد.

اما زمین، برای رویاندن هر گیاهی، محتاج به آبست، و آب همان (پول) است.

بنابراین، برای زن فرقی نمی‌کند که شوهر، عالم باشد یا جاهل، موسی باشد یا فرعون، سیاه باشد یا سفید، فرقی نمی‌کند. او فقط پول می‌خواهد؛ درست مثل زمینی که آب می‌خواهد. اینستین چهارتا زن گرفت ولی هیچکدام با او بسر نبردند! زیرا زن معمولی، فقط پول را می‌بیند و دیگر هیچ. همهٔ مخترعین، به اتفاق، اولین ضربه‌ای که خوردند این بود که زانانشان ترکشان کردند!

توجه: در این مقاله، آنچه می‌گوییم، فقط دربارهٔ مردان و زنان عادی است؛ و بحث پیرامون مردان و زنان کاملی چون علی و فاطمه سلام‌الله‌علیها، و سارا و ابراهیم علیهاسلام، و رحیمه و ایوب علیهاسلام، و غیره نیست. و این گفتار، برای وصل است نه برای فصل؛ و گرنه می‌گفتیم که زنان عادی، با انبیاء چه کردند؛ و می‌گفتیم که چه کسی پیامبر ما را (بتدریج) مسموم کرد و کشت... لکن نمی‌گوییم، چون این بحث، بحث وصل است.

بطور مثال، مخترع همین تلویزیونی که امروزه در خانهٔ همگان هست، ابتدا زنش او را رها کرد، سپس بمنظور تأمین مخارج اختراعش، ناچار شد خانه‌اش را بفروشد، و زیرزمینی اجاره کند تا در آن بکار خود ادامه دهد، و مدتها در آنجا مشغول کار بود و همگان از او بیخبر؛ تا اینکه در همان زیرزمین، روی صندلی و پشت میز خود (بدلیل خستگی، و یا بیماری) (بحالت نشسته) می‌میرد، و پس از چند روز، همسایگان از بوی مُردار به تنگ می‌آیند و بجستجو می‌پردازند و او را مُرده می‌یابند. و چون پولی در بساط نداشت، با هزینهٔ شهرداری دفن شد.

حال این موضوع که زمین به آب نیاز دارد تا گیاه را برویاند، قابل قبول است، و مسئله را بدین گونه توجیه می‌کند که: زن [ناخودآگاه] در بند پول است تا فرزندانش تأمین باشند؛ و این موضوع نیز که زن دلش می‌خواهد شوهرش پولدار باشد، تا مثلاً سوار اتومبیل فلان برند گردد و به همقطارانیش پز بدهد نیز تا حدی قابل فهم است؛ اما این تناقض را که زن، برای بدست آوردن حاصل اختراعات، جان می‌دهد لکن مخترعان را پاس نمی‌دارد، قابل درک نیست؛ و به این می‌ماند که قومی، برای خوردن خرما جان بدهند، ولی درخت خرما را از بین ببرند. و به همین سبب است که در طول تاریخ بشر، زن موجودی ناشناس و غیر قابل فهم توصیف شده. و علت این امر آنست که او موجودی احساساتیست، بنابراین، آن احساسات و اغراض، عقلانیت او را زایل می‌سازند؛ و چون عقل کسی زایل گردد، رفتارش نزد خردمندان، غیر قابل فهم خواهد شد.

توجه داشته باشید که همچنانکه مردان زنان را بی‌عقل می‌خوانند، زنان نیز مردان را نادان می‌دانند.

مثلاً فرض کنید که از خردمند بودن شخصی مطمئن هستید، در چنین حالتی، پیشبینی خواهید کرد که اگر به او فلان هدیه را بدهید، احتمال دارد که **با امتنان بپذیرد**، و یا احتمال دارد که **با امتنان نپذیرد**. و بالاخره یکی از پیشبینی‌های شما تعبیر خواهد شد. زیرا عاقل، واکنش عاقل را می‌فهمد. اما اگر قرار باشد به یک دیوانه هدیه‌ای بدهید، معلوم نیست چه واکنشی نشان دهد، اینست که خواهید گفت: او غیر قابل پیشبینیست و رفتارش قابل توجیه نیست.

حتی کار یک دزد، (اگرچه خلاف است)، ولی قابل توجیه است؛ زیرا او به خانه دیگران دستبرد می‌زند تا (بدون رنج) گنجی بدست آورد؛ و این امر، اگرچه جرم است، اما قابل توجیه است زیرا هدفی مشخص دارد. اما اگر یک دزد، بخانهٔ کسی دستبرد بزند و اشیای سرقت شده را در خیابان رها کند و برود، کار او از نظر خردمندان، قابل توجیه نیست زیرا هدف مشخصی ندارد.

اما حقیقت اینست که هر صنفی، زبان صنف خودش را بهتر می‌فهمد و علل رفتارهای او را بهتر درک می‌کند؛ بطور مثال، حکما همدیگر را بهتر درک می‌کنند، و جُهلا نیز یکدیگر را بهتر می‌فهمند؛ و همچنین است تا برسیم به صنف مردان، و صنف زنان، که این اصناف نیز هر کدام، شامل شاخه‌های بیشماری هستند؛ لکن از نظر کلی، زنان زبان یکدیگر را بهتر می‌فهمند و همینطور مردان.

و این موضوع به این می‌ماند که ویدئویی که کُدک آن WMV است، با کُدک FLV قابل اجرا نیست، زیرا هریک از اینها، محتاج به کُدک خود هستند. و فرمت عقلانیت زن و مرد نیز با یکدیگر متفاوت است، و به همین سبب است که زبان عقلانیت همدیگر را درک نمی‌کنند. مثلاً مردان خردمند، این قضیه را درک نمی‌کنند که چرا معشوق اسکندر [که به روایتی یونانی، و به روایتی ایرانی بود]، به اسکندر گفت: «تخت جمشید را بسوزان»، و اسکندر نیز تخت جمشید را سوزاند. لکن حقیقت اینست که آن زن می‌خواست بداند که اسکندر تا چه اندازه او را دوست دارد، (فقط همین). و فرمت این طرز فکر، با عقلانیت مردان خردمند، همخوانی ندارد.

### **اما کدام یک از اینها [یعنی کدام یک از عقلانیت زنان و مردان] در نهایت چیره خواهد شد؟**

بنظر ما، جنگ میان عقلانیت زنان و مردان، همچنانکه از ابتدای تاریخ بشر، (با فراز و نشیب) وجود داشته است، تا انتهای تاریخ، به همان شیوه ادامه خواهد داشت و هرگز پایان نخواهد یافت زیرا زنان و مردان بطور طبیعی به یکدیگر محتاجند و از این احتیاج، گریزی نیست؛ لکن تدبیر مردان بر مکر زنان فائق است.

در چند صفحه پیش، اشاره‌ای داشتیم به اینکه: زنان از ابتدای جهان، در طلب آزادی و برابری هستند، و تا انتهای جهان نیز در طلب خواهند بود، اما هرگز به آن نمی‌رسند. این نظریه البته بشرطی صادق است که در روش زنان تغییری پدید نیاید؛ که باز ما معتقدیم، تغییری در روش زنان پدید نخواهد آمد.

اما علت این تبعیض و نرسیدن زنان به آزادی و برابری، سه چیز است:

اول: سوء استفاده زنان از آزادی.

دوم: قطبی نبودن آنان.

سوم: سرعت دوست شدن زنان با یکدیگر و تقلید آنان از یکدیگر.

### **علت اول: سوء استفاده زنان از آزادی:**

این بحث، پیرامون این دوران نیست، بلکه در همه دورانها، و در همه جای جهان، (بخصوص در اروپا)، هر بار که زنان فرصتی یافته و اندکی آزاد شده‌اند، کار را در فساد و تباهی بجایی رسانده‌اند که مردها ناچار گشته آنان را دوباره محدود کنند! و این تقصیر، بگردان مردان نیست! زیرا اگر مثلاً سگی در خانه داشته باشید که دوست داشته باشد کفشهایتان را گاز بزند و آنها را بگوشه‌ای ببرد و با آنها بازی کند، طبیعاً ناچار خواهید شد که یا کفشهایتان را پنهان کنید، و یا آن سگ را ببندید؛ و گناه این بند و بست بگردن شما نخواهد بود.

آورده‌اند که مردی از جنگلی می‌گذشت، ناگاه در زیر درختی، کیسه‌ای بزرگ دید و از آن صدای ناله شنید،

در حال سر کیسه بگشود و دیوی از آن بدر جست و مرد را گفت: من گرسنه‌ام، آماده باش تا تو را بخورم.

مرد گفت: من تو را از این زندان رهانیدم، آیا سزای نیکی، بدیست؟

دیو گفت: آری، در مسلک ما، سزای نیکی، بدیست.

در این میان، روباهی از آنجا می‌گذشت، مرد او را خواند که: بیا در میان ما داور کن.

روباه پرسید: ماجرا چیست؟ و مرد آنچه میان او و دیو گذشته بود را باز گفت.

روباه که می‌دانست دیو - وارونه کار است، و می‌دانست که نمی‌توان با دلیل و برهان بر او چیره گشت،

تدبیری اندیشید و گفت: من باور نمی‌کنم که دیوی بدین بزرگی، در این کیسه بدین کوچکی حبس بوده باشد!

دیو گفت: باور کن که من درون این کیسه بودم! و روباه گفت: نی، باور نمی‌کنم!

سخن دراز گشت و دیو بخشم آمد و گفت: به درون کیسه می‌روم تا بچشم خود ببینی.

روباه گفت: نتوانی رفت!

پس دیو به لجاج آمد و به درون کیسه رفت.

پس روباه، مرد را اشارت کرد که: زود کیسه را ببند تا بگریزیم، که این دیو است و باید که در کیسه بماند.



طبعاً روی سخن ما با خانمهای محترمه نیست، بلکه با آنانیست که خودآرایی می‌کنند و تیپ می‌زنند و به اماکن عمومی می‌روند. روی سخن ما با اینگونه خانمهاست. ما از ایشان پرسان می‌کنیم: از ایشان می‌پرسیم که: بنظر شما، چند سال است که بشر بر زمین پدید آمده است؟ پاسخ می‌گویند: مثلاً هزاران سال. می‌پرسیم: آیا در این هزاران سال، ندانستید که مردان از شما چه می‌خواهند؟ پس اگر بگویند: ندانستیم، خواهیم گفت: پس شما بسیار نادانید... و اگر بگویند: می‌دانیم، خواهیم گفت: شما که می‌دانید، پس چرا وارونه رفتار می‌کنید!؟



**زمانی که حجاب در اروپا هنوز رعایت می‌شد:**

قدیمی‌ترین عکس پرتره نابود نشده از یک زن که متعلق به سال ۱۸۳۹ یا ۱۸۴۰ میلادی است. (۱۷۵ سال پیش)

فوتوگراف:  
جان ویلیام دراپر



تصویر روبرو، یک خانم محترمه را با حجاب اسلامی نشان می‌دهد، لکن اگر به تصویر زیر نگاه کنید، می‌بینید که او یک خانم اروپایی و مسیحی‌ست؛ و حجاب، مختص اسلام نیست.



**حجاب** در لغت از فامیل (حُجِب) است و معمولاً همراه با (حیا) بکار برده می‌شود لکن مترادف آن نیست بلکه مکمل آن است. (حجاب) از فامیل (حاج = آج) است و بمعنای {بزرگی / بزرگواری / بزرگ منشی} است؛ لذا ابداً بمعنای (پوشش و مستوری) نیست.

کلمه (حجاب) در واقع یک استعاره است که معانی بسیاری، بویژه (نجابت و بزرگواری) از آن بر می‌آید؛ لذا از ترکیب (بی حجاب)، معنای (نا نجیب، حقیر و پست) برداشت می‌شود؛ پس توصیه می‌کنیم که هرگز نگویید: «من دوست دارم بی حجاب باشم» زیرا با ادای اینچنین عبارتی، رسماً بخودتان توهین می‌کنید.

**علت دوم: عدم قطبی بودن زنان:**

فقط زنان کامل، قطبی هستند و امر بمعروف و نهی از منکر می‌کنند.

توضیح: توجه داشته باشید که وقتی می‌گوییم (امر بمعروف و نهی از منکر)، منظور ما، جنبهٔ دینی آن نیست، زیرا (معروف) یعنی (نیک و شایسته) و (منکر) یعنی (بد و ناشایست)؛ یعنی مثلاً وقتی کسی دوستش را نصیحت کند که مثلاً بیشتر درس بخواند، امر بمعروف کرده است.

گفتیم که فقط زنان کامل، قطبی هستند و امر بمعروف و نهی از منکر می‌کنند. و بقیهٔ زنان، امر بمعروف و نهی از منکر نمی‌کنند و هرچند در گُنش و پوشش، بسیار متفاوت باشند، هیچ ایرادی از یکدیگر نمی‌گیرند. مثلاً بسیار دیده شده است که انجمن‌ها و کلوپها و سازمانهای بوسیله زنان راه اندازی شده، اما فعالیت همهٔ آنها، در جهت آزادی و برابری و اینچنین چیزها بوده، و دیده نشده که خانمها در جهت اصلاح همدیگر و پیشگیری از فساد، انجمن یا سازمانی (غیر دولتی) تشکیل دهند.

اما مردها در اینمورد، کاملاً برعکس زنها هستند زیرا بسیار دیده شده (و می‌شود) که مردها برای عقیده و مرامشان می‌جنگند و در آن راه کشته می‌شوند [البته ما کاری به درستی یا نادرستی مرام آنان نداریم] ولی در هر صورت، برای مرام و عقیده‌شان می‌جنگند زیرا مردها غالباً قطبی هستند.

**علت سوم: سرعت دوست شدن زنان با یکدیگر و تقلید آنان از یکدیگر:**

مردان، معمولاً خیلی دیر با یکدیگر دوست می‌شوند و در این امر، بسیار با احتیاط پیش می‌روند بطوریکه گاهی سالها طول می‌کشد تا دو مرد با همدیگر صمیمی شوند؛ و پس از آنکه صمیمی شدند نیز، پیرامون مسائل ناموسی و خصوصی خود، حرف نمی‌زنند؛ حتی دو برادر نیز، این حریم را نمی‌شکنند، مگر آنکه مشکلی پیچیده پیش آمده باشد که نیازمند مشورت باشند. اما زنان غالباً خیلی سریع با یکدیگر صمیمی می‌شوند، بطوریکه گاهی طی نیم ساعت چنان با یکدیگر می‌جویند که رازهای مگو را از هم نمی‌پوشند.

البته، دروغ نیز در اینگونه مکالمات بسیار است، اما از همین دروغها، فتنه‌های بزرگی برمی‌خیزد؛ مثلاً در استخر یا آرایشگاه، وقتی کنار یکدیگر می‌نشینند، آن یکی (برای اینکه پز بدهد) می‌گوید: من پنج‌تا دوست پسر دارم؛ و آن دیگری باورش می‌شود و با خودش فکر می‌کند که لابد جذابیتش کم است، پس می‌رود ده دوازده دوست پسر برای خود پیدا می‌کند... و سمت این روند، بسوی فساد است، و رشدش نیز تصاعدی‌ست.

**■ چرا چادر، بهترین وسیله برای حفظ سلامت جامعه است؟**

چادر یک پوشش ایرانیست و به دلیل زیر، بهترین وسیله برای سلامت جامعه است: چادر، اگرچه کاملاً بسته نیست و جلو آن باز است، بنابراین، با هر بادی که بوزد، به هوا می‌رود و آنچه پنهان است پیدا می‌شود؛ و علاوه بر اینها، همیشه یکدست زن برای نگهداشتن آن گیر است، اما حسنی دارد که به تمامی این معایب می‌ارزد، و آن اینست که: زنی که چادر می‌پوشد، محاسن و معایب بدن او مشخص نمی‌شود.

● توجه داشته باشید که: ما نگفتیم (حجاب) بلکه گفتیم (سلامت جامعه).

اکنون دیگر برای طرح موضوع چادر، خیلی دیر است زیرا مردم به مانتو عادت کرده‌اند و برگرداندن آنان بسوی چادر، امری بسیار دشوار است و همتی بزرگ می‌طلبد؛ زیرا به گفتهٔ سعدی:

« سر چشمه شاید گرفتن به بیل چو پُر شد، نشاید گذشتن به پیل »

**● اما چرا چادر بهتر بود؟**

مانتو، ابتدا بلند بود و گشاد، و همین امر، مردان را فریب داد، زیرا دیدند که مانتو با چادر فرق چندانی ندارد؛ اما آن مانتو، آرام آرام، کوتاه شد و تنگ؛ و وقتی تنگ شد، معایب بدن را نمایان کرد، پس لازم شد که زنان به استخر و بدنسازی بروند؛ لذا بازار استخرها و سالنهای بدنسازی گرم شد، و همینطور آرایشگاهها... اما معایب مانتو به همانجا ختم نشد، زیرا استخرها و سالنهای بدنسازی و آرایشگاهها، محل مناسبی برای تبادل داده‌ها هستند... و القصه... تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل...

[حال آیا متوجه شدید که چرا چادر (برای سلامت جامعه) بهتر است؟]

ما هرگز نمی‌توانیم اهریمن را نابود سازیم، زیرا او تا پایان جهان با ما خواهد بود؛ پس ما باید تا دنیا دنیاست، پیوسته با او درآویزیم؛ و دائماً تدابیری بیندیشیم تا حيله‌های او را خنثی سازیم؛ و یکی از راه‌های خنثی‌سازی مکر شیطان آنست که حتی‌المقدور، امکانی برای نفوذ او فراهم نسازیم...

ما لاقلاً نباید امکانات فساد را فراهم سازیم، یعنی نباید دثبه را پیش‌گربه بیندازیم!

## نکات مهمی که لازم است بخاطر سپرده شوند

بدترین شکنجه نزد مرد آنست که وقتی میل به جماع ندارد، زنش از او جماع بخواهد! و طبیعی‌ترین حالت جماع آنست که وقتی مرد میل کند، زن بنرمی رغبت نشان دهد.

زنی که از مرد جماع بخواهد، اعتمادِ شوی را از دست می‌دهد.

همیشه در خانه و در حضور شوهر، با لباسی مستور بگردید تا شبها چیزی برای عرضه کردن داشته باشید؛ و بدانید که عریان گشتن در خانه، فقط چند روزی برای شوهر تازگی دارد و بزودی عادی می‌شود و جذابیت شما نزد شوهر، بتدریج، کم و کمتر خواهد شد؛ حال آنکه جذابیت زن مستوره، اگرچه در ابتدا چندان زیاد نباشد، اما تا انتها موقعیت خویش را حفظ خواهد کرد. وانگهی وقتی صاحب فرزند شوید، باید مستور باشید، زیرا در حضور فرزند، حتماً باید مستور بود.

در ابتدای ازدواج، با همسران در یک ظرف غذا نخورید، زیرا چنین روندی همیشگی نخواهد بود؛ و بدانید که غذا خوردن در یک ظرف، جز اینکه حسادت اطرافیان را تحریک کند، هیچ سودی ندارد.

هرگز، تحت هیچ شرایطی [حتی از روی کنجکاوی] فیلم و عکس پورنو تماشا نکنید؛ زیرا برای همیشه از رسیدن به لذت واقعی زناشویی محروم خواهید ماند، و هرگز به اوج لذت مطلوب نخواهید رسید.

هرگز، تحت هیچ شرایطی [حتی از روی کنجکاوی] از مطالب و فیلمها و پکیجهای آموزش جنسی استفاده نکنید، و بدانید که تمامی حیوانات، بطور طبیعی، می‌دانند که چگونه چفتگیری کنند.

یکی از خصوصیات مردها اینست که مدتی پس از ازدواج چنان به زنش اعتماد می‌کنند که حتی دروغهای او را نیز راست می‌پندارند. در چنین حالتی، زن ضمن آنکه شوهر را به آسانی فریب می‌دهد، خودش نیز بشدت فریب می‌خورد؛ به اینصورت که دچار تَوَهُم می‌گردد و می‌پندارد که خودش خیلی زرنگ است و شوهرش خیلی احمق، و به همین سبب است که می‌تواند به آسانی او را فریب دهد. او نمی‌داند که شوهر بسبب اعتمادی که باو دارد حرف او را می‌پذیرد؛ و این پذیرش، نه بسبب حماقت اوست.

### ■ توصیهٔ موکد به مردان: [در کار طبیعت مداخله نکنید!]

در هنگام جماع، هرگز از حد طبیعی فراتر نروید، مثلاً کلیتوریس زن را [به هیچوجه] دست نزنید، زیرا ماساژ کلیتوریس موجب اعتیاد او، سپس تغییر جنسیت او، و رسیدن او به مرحلهٔ ارگاسم مردانه می‌گردد؛ سپس به ارگاسم شدن عادت می‌کند؛ و چون رساندن زن به مرحلهٔ ارگاسم مردانه از عهده شما خارج است، طبعاً او طلاق خواهد گرفت و یا به جرگه مفسدان خواهد پیوست، که مسئولیت آن (وجداناً) بگردن شماست.

ساختار کلیتوریس بگونه‌ایست که در هنگام جماع، بطور طبیعی با آلت مرد در تماس است، و این تماس، آنقدر هست که زن را بحالت ارضاء طبیعی (یا ارگاسم زنانه) برساند.

● توجه داشته باشید که همیشه، سازندهٔ هر چیز، بهتر و بیشتر از کاربر آن چیز معلومات دارد! بطور مثال، شما تا آنجاییکه ضخامت انگشتان اجازه می‌دهد، مجاز به تمیز کردن گوش خود هستید، و بقیه‌اش را اندام داخلی گوش، بطور خودکار انجام می‌دهند... مثلاً آیا می‌پندارید که آن جرم قهوه‌ای رنگی که در لولهٔ گوشتان هست، اضافه است و باید آنرا تمیز کرد؟... البته که چنین نیست، زیرا آن جرم قهوه‌ای، جرمی چسپناک و سمی‌ست که مختص مراقبت از پردهٔ گوش در برابر حشرات است!... شما که مدعی شعور هستید و از پیش خود، همه چیز را اختراع می‌کنید، باید بدانید که حد اقل شعور هر انسانی آنست که بداند: نباید در کار طبیعت مداخله کند!

«زیبایی در سادگی‌ست»

اگر می‌خواهید زنانتان بشما احترام بگذارند، شما به پدر و مادرتان احترام بگذارید.

از انجام این سه کار هرگز انجام آن پشیمان نمی‌شوید:  
یکی عبادت خدا، دوم نیکی به پدر و مادر، سوم نیکی کردن به حیوانات و بخصوص پرندگان.

غرور را کنار بگذارید؛ و هر روز، هر وقت بخانه برمی‌گردید، اول دست پدر و مادر را ببوسید.

عبارت [حالا دوره عوض شده است]، هزاران سال است که در پاسخ مُصلحان گفته شده و تازه نیست؛ و مشاوران را نشاید تغییر در اصول زندگی را در نظر عوام موجه جلوه دهند و اصولگرایی را ادبار بدانند.

دختران را ختنه نکنید زیرا دستور ختنه برای دختران نیست!

علت زیبا پسندی در مردان، ریشه در اهمیت تولید مثل آنان دارد، و با عمل زیبایی مغایر است.

با هم کفو و هم فرهنگ خود از دواج کنید تا مشکل عقیدتی بین خانواده‌هایتان پیش نیاید.

از دواج با خودی جز آنکه ثواب است، صواب نیز هست؛ زیرا خودی شناس است ولی غریب، ناشناس. و مهمتر از همه فرهنگ است، که چون از یک فامیل باشند، یک فرهنگ دارند؛ ولی غُرباً ممکن است از نظر فرهنگ با هم نسازند؛ و همچنین، از منظر ژن نیز، وصلت با غریب، خالی از ریسک نیست.

پیروی از مُد، نشان عدم استقلال رأی است، و آنانکه رأی مستقل دارند، همیشه میانه می‌روند.

دشمن در خانه است، و ما همچنانکه از خارج مورد هجوم بیگانگان قرار گرفته ایم، از داخل نیز مورد هجوم آنان قرار داریم، تصاویر تبلیغاتی زیر که از وبسایت‌های داخلی برداشته شده‌اند، نشان می‌دهند که عوامل داخلی نیز همگام با عوامل خارجی، در فساد جامعه ما می‌کوشند، لکن توجه داشته باشید که مشتری نیز دارند و گرنه بازارشان گرم نمی‌شد... آیا بیاد دارید که گفتیم: اگر مشتریان گل بخرند، فروشندگان گل می‌فروشند؟... همچنین آیا بیاد دارید که گفتیم: کرم از خودِ درخت است؟... پس اگر همه عوامل را کنار یکدیگر بگذارید، آنگاه قضاوتان بحقیقت نزدیکتر خواهد شد.

لطفاً توجه کنید: تصاویر زیر، اغلب با فرمت GIF و متحرک هستند اما در PDF ممکن است ساکن باشند.

۱۲ خرداد ۱۳۹۴



**فروش عطر محرک ۲۱۲ در ایران**  
 بهترین عطر محرک جنسی در جهان  
 تحویل درب منزل در تمام ایران  
 ۲۱۲ اصل فرانسه



هندزفری تبدیل صدا  
 مرد به زن و بالعکس



آیا از مشکلات جنسی رنج می برید؟



آموزش نفوذ در دلها  
 برقراری ارتباط موثر با دیگران



با مهره مار می توانید  
 جذاب  
 خوش شانس  
 ثروتمند  
 باشید





میکاب یا شینیون تخصصی در سالن

مشاهده < ۸۰٪ ۱۴,۰۰۰ تومان



کاشت ناخن در آرایشگاه

مشاهده < ۷۲٪ ۲۲,۲۰۰ تومان



کلوب ماساژ اسپورتا در استخر

مشاهده < ۴۸٪ ۱۹,۷۶۰ تومان



میکاب، کوب مو و شینیون در سالن زیبایی

مشاهده < ۸۲٪ یوسف آباد ۹,۰۰۰ تومان



پیرسینگ گوش، بینی و ناف کلینیک

مشاهده < ۷۰٪ مطهری ۹,۰۰۰ تومان

مشاهده < ۸۰٪ اقدسیه ۱۸,۰۰۰ تومان



طراحی سه بعدی ناخن در سالن زیبایی

مشاهده < ۵۱٪ اتوبان بسیج ۴,۹۰۰ تومان



تزریق ژل خط خنده یا لب و بوتاکس در کلینیک



## فهرست عناوین:

تیترا مقاله و مقدمه .....	صفحه ۱
کانون خانواده در تمامی جهان در خطر فروپاشی است .....	صفحه ۲
دندان فاسد را اگر اصلاح نکنند، خودش از میان می‌رود .....	صفحه ۳
تأثیر گسترش تکنولوژی بر افزایش میزان طلاق .....	صفحه ۳
درب دیزی باز است، اما حیای گربه کجا رفته است؟ .....	صفحه ۵
خلق را تقلیدشان بر باد داد .....	صفحه ۵
بیماریهای اجتماعی .....	صفحه ۶
اگر این روند ادامه یابد، بزودی به دوران اعراب جاهلی باز خواهیم گشت .....	صفحه ۷
آیا ازدواج برای لذت بردن است؟ .....	صفحه ۸
چرا عروس و داماد را به کبوتران عاشق تشبیه می‌کنند؟ .....	صفحه ۹
دیکتاتوری چیست؟ .....	صفحه ۹
دموکراسی چیست؟ .....	صفحه ۱۰
فیس بوک در بالا بردن میزان طلاق چه نقشی دارد؟ .....	صفحه ۱۱
نادان، در بهشت نیز نیک می‌زند .....	صفحه ۱۲
ناهنجاری اجتماعی چگونه پدید می‌آید؟ .....	صفحه ۱۴
سطح استانداردهای جامعه را چه کسی تعیین می‌کند؟ .....	صفحه ۱۴
تأثیر سواد بر فرهنگ مردم یک جامعه .....	صفحه ۱۵
تعریف سود و زیان .....	صفحه ۱۵
یک ابله بیسواد، بسی بهتر از یک ابله باسواد است .....	صفحه ۱۸
اصلاح هر جامعه، توسط افراد همان جامعه میسر است .....	صفحه ۲۰
نادانی موجب اضطراب است، و اضطراب موجب اِدبار .....	صفحه ۲۱
تأثیر شرایط اقتصادی اجتماعی بر کانون خانواده .....	صفحه ۲۲
تأثیر پلیس بر درستکاری جامعه .....	صفحه ۲۳
تأثیر روش داستان پردازی نوین بر جوامع جهان .....	صفحه ۲۴
علت توفان طلاق در دهه ۱۳۹۰، مرد شدن زنانیست که طالب طلاقند .....	صفحه ۲۵
چرا همگان با پورنو آشنایی دارند؟ .....	صفحه ۲۶
نو آوری یا بدعت گذاری بیولوژیک در بدن چگونه رخ می‌دهد؟ .....	صفحه ۲۷
تحقیقات نشان می‌دهند که شصت درصد طلاقها بسبب ناتوانی جنسی مردان است .....	صفحه ۲۸
آنچه به ناتوانی جنسی مردان تعبیر شده است، مرد شدن زنان آنهاست .....	صفحه ۲۹

### حواشی و تعلیقات:

زن در مجامعت، فاعل نیست .....	صفحه ۲۹
هرکسی شخصیت خودش را دارد که او را از آن شخصیت گریزی نیست .....	صفحه ۳۰
برخی از صفات مرد کامل و زن کامل .....	صفحه ۳۱
راهنما برای مردانی که فکر می‌کنند دچار عنن (یعنی ناتوانی جنسی) هستند .....	صفحه ۳۲

### مختصری پیرامون پورنوگرافی و عوارض آن:

تاریخچه پورنوگرافی .....	صفحه ۳۲
پورنوگرافی پس از پیدایش VHS .....	صفحه ۳۳
ساخت فیلمهای پورنو در اروپا چگونه انجام می‌شود؟ .....	صفحه ۳۳
اقتصاد و رقابت در ساخت فیلمهای پورنو .....	صفحه ۳۵

وضعیت روانی و جسمانی بازیگران فیلمهای پورنو .....	صفحه ۳۵
عوارض ابتدایی دیدن فیلمهای پورنو بر دختران و پسران .....	صفحه ۳۶
عوارض تماشای فیلمهای پورنو بر زنان و شوهران .....	صفحه ۳۷
از هر زاویه‌ای به قضیه بنگریم، باز تماشاگر فیلم پورنو مغبون است .....	صفحه ۳۸
بیاید زندگی را یک بازی فرض کنیم .....	صفحه ۳۹

نکاتی پیرامون زندگی زناشویی:

توانایی جنسی، نزد مردها یک موضوع بسیار مهم و حیثیتی‌ست .....	صفحه ۴۱
پاکدامنی زن نزد شوهر، امری (بشدت) حیاتی‌ست .....	صفحه ۴۲
غیرت، ابزار مردان است و حسادت، ابزار زنان .....	صفحه ۴۳
آنچه که مرد را قادر به جماع می‌سازد روان اوست، و جسم او واسطه‌ای بیش نیست .....	صفحه ۴۵
آلت تناسلی مردان و زنان، هیچ کدام از جنس ماهیچه نیستند .....	صفحه ۴۵
جماع نزد مردان، دو گونه است .....	صفحه ۴۶
استفاده از کرم سفید کننده، و عمل دماغ و عملهای زیبایی دیگر، کلاهبرداری است .....	صفحه ۴۶
سبب پیدایش رژ لب، لاک ناخن و کرم پودر و غیره .....	صفحه ۴۷
سبب پیدایش گوشواره، انگو، گردن‌بند، و پیرسینگ گوش، بینی، و ناف .....	صفحه ۴۹
ما از سوئی سن ازدواج را بالا برده‌ایم، و از سوی دیگر، سن بلوغ را پائین آورده‌ایم .....	صفحه ۵۱
چرا ازدواج بدون عشق، بهتر و با دوام‌تر از ازدواج با عشق است؟ .....	صفحه ۵۱
عامل باز دارنده چیست؟ .....	صفحه ۵۳
آداب مصافحه از منظر حکمت .....	صفحه ۵۴
محدودیت تحصیلات دختران، چه سود و چه زیانی دارد؟ .....	صفحه ۵۵
آزادی حجاب زنان، چه سود و چه زیانی دارد؟ .....	صفحه ۵۶
فواید تأسیس فاحشه خانه چیست؟ .....	صفحه ۵۷
تعریف عقل جهانی و عقل اجتماعی و عقل انفرادی .....	صفحه ۵۸
پیشنهاد به دادگاه خانواده برای پیشگیری از فحشاء و استحکام کانون خانواده .....	صفحه ۵۹
قانون را تبهکاران می‌سازند، و درستکاران آنرا می‌نویسند، و مجریان آنرا اجرا می‌کنند .....	صفحه ۵۹
این درست نیست که شرایط ضمن عقد، در دفترخانه به اطلاع زوجین برسد .....	صفحه ۶۰
مردان عاقل، قبل و بعد از ازدواج، هیچ تغییر نمی‌کنند .....	صفحه ۶۲
زمین، برای رویاندن هر گیاهی، محتاج به آبست، و آب همان (پول) است .....	صفحه ۶۳
کدام یک از عقلانیت زنان و مردان در نهایت چیره خواهد شد؟ .....	صفحه ۶۴
سوء استفاده زنان از آزادی .....	صفحه ۶۴
زمانی که حجاب در اروپا هنوز رعایت می‌شد .....	صفحه ۶۵
تعریف حجاب در ماده و معنی .....	صفحه ۶۶
عدم قطبی بودن زنان .....	صفحه ۶۷
سرعت دوست شدن زنان با یکدیگر و تقلید آنان از یکدیگر .....	صفحه ۶۷
چرا چادر، بهترین وسیله برای حفظ سلامت جامعه است؟ .....	صفحه ۶۷

نکات مهمی که لازم است بخاطر سپرده شوند:

نکات مهمی که لازم است بخاطر سپرده شوند .....	صفحه ۶۸
دشمن در خانه است .....	صفحه ۷۰